

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فوائد معصومیه بر ردّ شبهات اخباریه

پاسخ به شبهات پیرامون علم اصول فقه - جلد اول

فاز اول: شبهات در مورد اصل علم اصول

بخش اول و دوم

نسخه پیش نویس ۰۱

با محوریت کتاب سفینه النجاة ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله

گروه طلبگی تا اجتهاد : tt-ej.ir

زیر نظر حضرت استاد شهاب الدین علائی نژاد حفظه الله

مدرسه علمیه معصومیه

زمستان ۹۷ - تابستان ۹۹

## فهرست مطالب

درآمد.....	۱۰
الف) مقدماتی درباره شبهه.....	۱۰
یک: تعریف شبهه.....	۱۰
دو : تاریخچه شبهه.....	۱۲
سه: برکات شبهه.....	۱۳
چهار: عنایت قرآن کریم و ائمه ی هدی به شبهات.....	۱۴
پنج: انگیزه ها و ریشه های غیر علمی برخی شبهات.....	۱۹
شش: ضرورت پرداختن به شبهات.....	۲۹
ب) مقدماتی درباره وضع حاضر علم اصول.....	۳۰
یک : ضرورت پاسخ به شبهات علم اصول.....	۳۰
دو: سختی کار پاسخ به شبهات علم اصول.....	۳۶
سه: اقسام شبهات علم اصول.....	۳۷
چهار: دلایل افول پویایی و روزآمدی علم اصول در حوزه حال حاضر.....	۴۲
پنج: لزوم انجام کار محققانه و جامع الاطراف در مسائل علمی در حوزه.....	۴۲
شش: عدم نگاه تاریخی به مسائل علم اصول.....	۴۳
هفت : دوقطبی حقیقی در بحث اخباری و اصولی.....	۴۴
هشت: وسعت سوء استفاده های قدرت طلبان و دین ستیزان از مقوله روش فهم دین.....	۴۶
نه: مروری بر آثار نگاشته شده (کتاب شناسی شبهات پیرامون علم اصول و پاسخ آنها).....	۴۷
ده: تعریف علم اصول.....	۵۰
یازده: ضرورت تکمیل علم اصول برای امروز و تدوین مباحث جدید آن برای عصر پس از ظهور:.....	۵۰

- ج) روش انجام پژوهش ..... ۵۲
- فاز اول: شبهات در مورد اصل علم اصول (ردّ علم اصول از اساس) ..... ۵۳
- بخش یک: شبهات ناظر به گروه وضع کننده ی علم اصول ..... ۵۳
- شبهه یک: پایه گذاری علم اصول توسط اهل سنت ..... ۵۳
- متن مستند شبهه از زبان محدثین و اخباریون ..... ۵۳
- میرزا محمد امین استرآبادی رحمه الله ..... ۵۳
- علامه مجلسی رحمه الله ..... ۵۷
- ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله ..... ۵۷
- شیخ حر عاملی رحمه الله ..... ۵۸
- گزارش های معاصر از شبهه ..... ۶۰
- شبهه دو: نهی اهل بیت علیهم السلام از علوم تاسیس نشده توسط آنان ..... ۶۰
- متن مستند شبهه از زبان محدثین و اخباریون ..... ۶۱
- ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله: ..... ۶۱
- ادله ی شبهات این دسته ..... ۶۱
- ادله قرآنی اقامه شده برای شبهات ..... ۶۱
- یک: تبیین انحصاری نبوی علت نزول کتاب بر نبی خدا و دلیل بر نفی تبیین غیر نبوی ..... ۶۱
- جواب اجمالی: ..... ۶۲
- دو: مامور بودن به سوال از اهل ذکر یعنی انبیاء و اوصیای آنها و نه غیر ..... ۶۲
- جواب اجمالی: ..... ۶۲
- سه: ضرورت اذن الهی برای فتوی و عدم وجود چنین اذنی برای فقهاء ..... ۶۳
- جواب اجمالی: ..... ۶۳
- چهار: انحصار تفسیر و فتوی در بیان حضرت حق و انحصار تبیین در خلفای خاص حضرت حق ..... ۶۳
- جواب اجمالی: ..... ۶۳
- پنج: وجوب رد و ارجاع مسائل به اولی الامر به معنای ائمه معصومین علیهم السلام ..... ۶۴
- جواب اجمالی: ..... ۶۴

- شش: وجوب نظر و دقت در ماخذ علم..... ۶۵
- جواب اجمالی:..... ۶۵
- هفت: انحصار استماع علم در سمع حدیث و نفی غیر..... ۶۵
- جواب اجمالی:..... ۶۵
- هشت: اتخاذ احبار و رهبان به عنوان مصدر علم دینی..... ۶۵
- جواب اجمالی:..... ۶۶
- نه: وجود پاسخ همه پرسش ها در قرآن کریم و عدم نیاز به اجتهاد..... ۶۶
- جواب اجمالی:..... ۶۶
- ده : انحصار استنباط علمی بعد از پیامبر صلوات الله علیه در اولی الامر یعنی ائمه ی هدی علیهم السلام..... ۶۷
- جواب اجمالی:..... ۶۷
- یازده : وجود علم لدنی و اتیانی و نیاز انحصاری به آن برای کشف مسائل علمی..... ۶۷
- جواب اجمالی:..... ۶۸
- ادله حدیثی اقامه شده برای شبهات..... ۶۸
- الف) انحصار منابع در قرآن و تبیین اهل بیتی آن..... ۶۸
- جواب در چند بخش..... ۶۹
- ب) وجود همه ی علوم و احکام در قرآن و سنت..... ۷۱
- جواب اجمالی:..... ۷۴
- ج) نهی از علوم تاسیس نشده توسط ائمه..... ۷۴
- جواب اجمالی:..... ۷۷
- د) لحاظ ثواب حتی برای حدیث مکتوب رسیده ی غیر صادر از ناحیه معصوم..... ۷۸
- جواب اجمالی:..... ۷۸
- ه) رجوع به رواة حدیث در عصر غیبت..... ۷۸
- جواب اجمالی:..... ۷۹
- و: انحصار ادله در تقلین در حدیث تقلین..... ۷۹
- جواب اجمالی:..... ۷۹
- ز) نهی از مقابله علمی با اهل بیت علیهم السلام و هم طراز پنداری خود با آن بزرگواران..... ۸۰

- جواب اجمالی..... ۸۰
- ح: عدم تکلیف در فهم و کشف موارد بیان نشده در شرع..... ۸۱
- جواب اجمالی :..... ۸۲
- ط: غیر اکتسابی بودن علم..... ۸۲
- جواب اجمالی:..... ۸۲
- ی: لزوم پیروی از اهل بیت در بیان مطالب علمی و ورود و خروج در علوم..... ۸۲
- جواب اجمالی..... ۸۳
- ه: لزوم اخذ علم از عالم ربانی..... ۸۳
- جواب اجمالی..... ۸۴
- و: خذ بما خالف العامة..... ۸۴
- جواب اجمالی..... ۸۵
- ز: افتتاح همه ی علوم توسط حضرت امیر علیه السلام..... ۸۶
- ادله ی عقلی اقامه شده برای شبهات..... ۸۷
- تقریر منطقی شبهه ی فرعی اول منشعب از شبهه یک:..... ۸۷
- جواب اجمالی :..... ۸۷
- تقریر منطقی شبهه فرعی دوم منشعب از شبهه یک:..... ۸۷
- جواب اجمالی:..... ۸۸
- تقریر منطقی شبهه فرعی سوم منشعب از شبهه یک:..... ۸۸
- پاسخ:..... ۸۸
- ادله ی پاسخ شبهات این دسته..... ۹۱
- ادله قرآنی در پاسخ به شبهات..... ۹۱
- یک: تایید حکم غیر معصوم با استحفاظ بر کتاب الهی..... ۹۱
- توضیح:..... ۹۱
- دو: وجوب تبیین کتاب توسط علمای اهل کتاب و جلوگیری از تعطیل رجوع به کتاب الهی..... ۹۱
- توضیح:..... ۹۱
- سه: تایید تفکر تبیین گرا در کتاب الهی در کنار اخذ به تبیین نبوی..... ۹۲

- ۹۲ ..... توضیح:
- ۹۲ ..... چهار: تصمیم گیری بر اساس مبینات و ضرورت تبیین مسائل.
- ۹۲ ..... توضیح:
- ۹۲ ..... پنج: ضرورت رجوع به اولی الامر استنباط کننده در امور امنیتی.
- ۹۲ ..... توضیح:
- ۹۲ ..... شش: ضرورت رجوع به اهل قرآن کریم.
- ۹۳ ..... توضیح:
- ۹۳ ..... هفت: حجیت بینه و بسته شدن راه انکار و اعتذار با وجود بینه.
- ۹۳ ..... توضیح:
- ۹۴ ..... هشت: وجوب تفقه گروه هایی از عموم مردم در دین.
- ۹۴ ..... توضیح:
- ۹۴ ..... نه: وجوب تدبر در کتاب.
- ۹۴ ..... توضیح:
- ۹۴ ..... ده: وجوب دراسة و قول حق به خدا نسبت دادن.
- ۹۵ ..... توضیح:
- ۹۵ ..... یازده: انحراف در اخذ احبار به عنوان رب نه نفی رجوع به حبر.
- ۹۵ ..... توضیح:
- ۹۵ ..... دوازده: توییح کثیری از احبار و رهبان و نه همه ی آنها.
- ۹۵ ..... توضیح:
- ۹۵ ..... سیزده: وظیفه علماء در حفاظت جامعه از منکرات.
- ۹۵ ..... توضیح:
- ۹۶ ..... چهارده: اعتبار قول علماء بنی اسرائیل.
- ۹۶ ..... توضیح:
- ۹۶ ..... پانزده: فرمان به پژوهش و نظر محققانه در آیات الهی و استفاده از تجارب.
- ۹۸ ..... توضیح:
- ۹۸ ..... شانزده: وجود ریشه ها و موضوعات و اصطلاحات علم اصول در قرآن کریم و روایات.

- توضیح:..... ۹۸
- آیت الله جوادی آملی از قرآن محور نبودن علم اصول شکایت به حقی دارند:..... ۹۹
- هفده: یادگیری از غراب و خبرنگاری هدهد..... ۱۰۰
- توضیح:..... ۱۰۰
- هجده: ضرورت توجه حتی به خیر فاسق..... ۱۰۰
- توضیح:..... ۱۰۰
- ادله حدیثی در پاسخ به شبهات..... ۱۰۱
- یک: اخذ حکمت ولو از منافق و شرور و مشرک..... ۱۰۱
- توضیح:..... ۱۰۲
- دو: سفر برای کسب علم..... ۱۰۲
- توضیح:..... ۱۰۳
- سه: آموزش استفاده علمی روشمند در فهم و برداشت از قرآن..... ۱۰۳
- توضیح:..... ۱۰۷
- چهار: القاء اصول وظیفه معصومین و تفریع فروع وظیفه فقها..... ۱۰۷
- توضیح:..... ۱۰۸
- پنج: یادگیری اصحاب ائمه از غیر آنها و سیره جاری ابن جنی و ابن مقفع و شیخ صدوق و..... ۱۰۸
- توضیح:..... ۱۰۸
- شش: احادیث عرضه بر کتاب..... ۱۰۸
- توضیح:..... ۱۱۰
- هفت: آموزش تشخیص و تمییز بین علوم شیطانی و علوم الهی و نبوی..... ۱۱۰
- هشت: تأیید اعتبار تجارب..... ۱۱۴
- توضیح:..... ۱۱۶
- نه: ریشه های علم اصول در قرآن و حدیث..... ۱۱۶
- ده: ورود صدها حدیث از منابع اهل سنت در کتب حدیثی و فقهی و کلامی و فلسفی شیعه..... ۱۲۴
- یازده: نقد و درایت حدیث نه نقل و روایت صرف..... ۱۲۶
- دوازده: روایات تقلید و رجوع به علما..... ۱۲۹

- توضیح: از این روایات بر می آید که تقسیم مردم به مقلد و مجتهد از اهل سنت وارد شیعه نشده است و علاوه بر این حدیث
- ۱۲۹..... احادیث ولایت فقیه هم بر همین مطلب دلالت دارد.....
- ۱۲۹..... سیزده: روایات اهمیت و اعتبار ظن.....
- ۱۳۰..... چهارده: روایات اهمیت رای.....
- ۱۳۲..... پانزده: روایت تایید علما و نقش استنباط حکم توسط آنان.....
- ۱۳۴..... شانزده: استفاده از تجارب و فنون دیگران توسط ائمه ی هدی علیهم السلام.....
- ۱۳۶..... هفده: پیگیری ائمه از آراء موجود در زمانه ی خود و اشراف بر آراء زمان و اهل زمان.....
- ۱۳۸..... ادله ی تاریخی در پاسخ به شبهات.....
- ۱۳۸..... یک: سیره ی اصحاب ائمه و فقها در شاگردی اهل سنت و استفاده از کتب آنان.....
- ۱۳۸..... دو: تاریخ علم در یونان.....
- ۱۴۹..... نظر علمای معاصر در مورد شبهه ی تبعیت از اهل سنت.....
- ۱۴۹..... آیت الله بروجردی رحمه الله.....
- ۱۵۰..... آیت الله بهجت رحمه الله.....
- ۱۵۰..... امام خمینی رحمه الله.....
- ۱۵۱..... امام خامنه ای حفظه الله:.....
- ۱۵۷..... ضرورت فقه و اصول فقه مقارن:.....
- ۱۵۷..... آیت الله محمد حسین طهرانی رحمه الله.....
- ۱۶۰..... جمع بندی بخش اول.....
- ۱۶۱..... بخش دو: شبهات ناظر به اهداف علم اصول.....
- ۱۶۱..... متن مستند شبهه از زبان محدثین و اخباریون.....
- ۱۶۱..... ملا محمد امین استرآبادی رحمه الله:.....
- ۱۶۱..... الفوائد المدنیة:.....
- ۱۶۲..... دانشنامه شاهی:.....
- ۱۶۳..... ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله.....
- ۱۶۳..... حق المبین:.....



۱۶۳	..... وافی:
۱۶۶	..... محجۃ البیضاء:
۱۶۸	..... شهاب ثاقب:
۱۶۹	..... ده رساله:
۱۷۰	..... اصول اصلیه:
۱۷۱	..... سفینه النجاة:
۱۷۲	..... علامه مجلسی رحمه الله:
۱۷۳	..... شیخ حر عاملی رحمه الله:
۱۷۴	..... سید نعمت الله جزائری رحمه الله:
۱۷۶	..... متن مستند شبهه از زبان اصولیون:
۱۷۷	..... گزارش های معاصر از شبهه:
۱۷۸	..... ادله ی شبهات این دسته:
۱۷۸	..... ادله قرآنی اقامه شده برای شبهات:
۱۷۸	..... ادله حدیثی اقامه شده برای شبهات:
۱۷۹	..... ادله ی تاریخی اقامه شده برای شبهات:
۱۷۹	..... ادله ی پاسخ شبهات این دسته:
۱۷۹	..... ادله قرآنی در پاسخ به شبهات:
۱۸۰	..... ادله حدیثی در پاسخ به شبهات:
۱۸۰	..... ادله ی تاریخی در پاسخ به شبهات:
۱۸۲	..... ادله ی عقلی در پاسخ به شبهات:
۱۸۳	..... جمع بندی بخش دوم:

## درآمد

حمد و ستایش خدایی را که شیعه را در مسیر تاریخ پر پیچ و خم کشاکش های علمی همواره یاری فرموده است و هیچگاه پیروان راستین ائمه ی هدی علیهم السلام را در گذرگاه ها و مواجهه های سخت علمی در مقابل دشمن، درمانده رها نفرموده است. علم اصول و فهم روشمند دین، تاریخی به درازای تاریخ اوامر و نواهی الهی و مواجهه ی انسان مختار با این عبارات مولوی دارد. چندی است شبهاتی پیرامون علم اصول در گوشه و کنار حوزه ها زمزمه می شود که متأسفانه دامن برخی طلاب را نیز گرفته است. سال گذشته زمانی که در کلاس اصول سه خدمت حضرت استاد بودیم اذهان برخی طلاب به قدری نسبت به اصول منفی نگر شده بود که نه خود درس را در می یافتند و نه آرامشی برای ذهن استاد باقی می گذاشتند که مطلب را با طمانینه بیان فرماید و این وسط طلاب علاقه مند نیز از درس محروم می شدند و با توجه به صرف وقت زیادی از کلاس برای اعتمادسازی برای این عزیزان، دیگر فرصتی برای پرسش و پاسخ های علمی پیرامون موضوع اصلی باقی نمی ماند. از فضای گره خورده ی همان کلاس بود که جرقه های این رساله پیرامون شبهات علم اصول به وجود آمد و حضرت استاد نیز از آن استقبال فرمودند باشد که ذخیره ای برای قبر و قیامت نگارندگان و خوانندگان شود.

قرار است ان شاء الله این رساله در پنج فصل که عناوین آن در ادامه خواهد آمد تقدیم جامعه علمی کشور شود. این فصول به مرور برای جمع آوری نقد و دیدگاه های پژوهشگران عزیز بر روی سایت طلبگی تا اجتهاد قرار خواهد گرفت. امید است فضلا و اساتید بزرگوار نیز لطف و عنایت خود را از این اثر محروم نفرموده و در پیشبرد آن همیاری بفرمایند باشد که در ثواب احتمالی شریک ما باشند. پیشاپیش از همه ی این عزیزان تشکر نموده و دست همه ی منتقدین را می بوسیم و نوشته های آنان را بر دیده ی منت می گذاریم.

پیش از آغاز بحث در مورد شبهات علم اصول لازم است مقدماتی در مورد شبهه و وضع فعلی علم اصول خدمت شما عزیز خواننده عرض شود.

## الف) مقدماتی درباره شبهه

یک: تعریف شبهه

شبهه را از آن باب شبهه گفته اند که غالبا از اشتباه و مشتبه شدن یک مطلب علمی یا واقعیت عینی برای فرد ایجاد می شود. اشتباه نیز به علت شباهت دو موضوع یا واقعیت در ذهن ایجاد می شود. از باب مثال قرآن کریم در مورد اشتباه بنی اسرائیل در انتساب قتل به حضرت عیسی مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام و اشتباه گرفتن ایشان با شخص دیگری می فرماید:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (النساء : ۱۵۷)

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در تعریف شبهه می فرماید:

وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضَيَّأُوهُمْ فِيهَا الْبَاقِينَ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَآمَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ وَلا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ (نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۸۱)

شیطان همواره با تزئین باطل و شبیه کردن آن به حق، آدمی را دچار اشتباه می کند. قرآن کریم درباره اشتباه قوم سبا در پرستش خورشید به جای پروردگار می فرماید:

وَجَدَّتْهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (النمل : ۲۴)

همچنین در باره اشتباه مشرکین در قضیه ی نسیء که ناشی از شباهت آن به حق بود می فرماید:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَ يَحْرُمُونَهُ عَامًا لِيُؤْطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (التوبة : ۳۷)

گاهی نیز خدای متعال افرادی که امیدی به هدایتشان نیست و خود راه ضلالت را بر گزیده اند را دچار شبهه می نماید:

وَ قَالُوا لَوْ لا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ (انعام ۹)

درباره ی صدای گوساله سامری آمده است:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وَعَبَدُوا الْعِجْلَ وَ لَهُ خُورٌ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ الْعِجْلُ مِنَ السَّامِرِيِّ فَالْخُورُ مِمَّنْ؟ قَالَ مَنِّي يَا مُوسَى أَنَا لَمَّا رَأَيْتَهُمْ قَدْ وُلُّوا عَنِّي إِلَى الْعِجْلِ أَحْبَبْتُ أَنْ أَرِيدهُمْ فَتَنَةً (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۳، ص: ۲۱۰)

در روایات شریفه نیز به مواردی که دو راهی ها در حق بودن شبیه هم هستند و خطر اشتباه وجود دارد اشاره شده است و روایات متعددی درباره وقوف عند الشبهات طرح شده است.

### دو : تاریخچه شبهه

تاریخچه ی ایجاد شبهه و از جمله تشکیک در اوامر الهی به داستان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و تشکیک ابلیس در فرمان الهی مبنی بر نزدیک نشدن به درخت ممنوعه باز می گردد. ابلیس که هدفش نزع لباس حضرت آدم و حضرت حوا علیهما السلام بود خود را به صورت یک مشاور ناصح درآورد و با قسم دروغ و هدف سازی دروغین از نتایج خوردن از درخت ممنوعه، ثمره ی این خوردن را به جای نزع لباس به خلود و دارا شدن ملک لا بیلی وانمود کرد و ایشان را فریفت. در واقع اولین ضربه به اوامر الهی و ارائه تصویر و تفسیر غلط از آنها را می توان در این داستان جستجو نمود. بعدها که کم کم فرامین انبیاء مرسل و متون مقدس نیز به عنوان حلقه های وصل جدید میان آسمان و زمین به منابع دین افزوده شدند به مرور تشکیکات و شبهات و سوء استفاده ها نیز بیشتر شد. در داستان بنی اسرائیل مکرر به تحریفات و تفسیر به رای های آنان در قرآن کریم اشاره شده است. غرض آن که شبهه عمری به درازای تاریخ بشریت دارد. البته به صورت مکتوب و مدون با شروع تاریخ نگاری و توانایی حفظ بشر در نگهداری کتب، اولین شبهات مکتوب به جای مانده شبهات سوفسطائیان (علم ستیزان) در اصل وجود حقیقت است که سقراط حکیم نماینده ی علمای الهی به مقابله با آنان برخاست و به شبهات آنان پاسخ داد (رجوع شود به کتب تاریخ فلسفه) بعدها شکاکان کم کم اصل وجود حقیقت در عالم را قبول نمودند ولی در امکان شناخت حقایق عالم برای بشر تشکیک کردند که با پاسخ جناب افلاطون، بزرگ علمای الهی آن عصر مواجه شدند. همچنین در همان دوره طبیعیون و دهریون نیز با حکمای الهی در جدال علمی بودند که نتایج علمی آن عصر، اولین دستاوردهای علمی مکتوب و حفظ شده را به جای گذاشته است. بعدتر که امکان شناخت نیز توسط شبهه افکنان پذیرفته شد بحث نسبی بودن شناخت حقیقت توسط افراد و عدم امکان انتقال فهم دستمایه ی شبهات آنان قرار گرفت که تا امروز نیز رگه های آن در غرب باقی است و علمای اسلامی نیز محکم آن را رد نموده اند. کلام جدید که حضرت آقا بعد از فقه آن را دومین وظیفه ی اصلی حوزه می دانند

ناظر به پاسخ به همین شبهات امروز در مباحثی مانند زبان دین و تعدد قرائت‌ها از آن و امثالهم است. ایشان می‌فرمایند:

امروز چقدر شبهات و مشکلات از اطراف و اکناف متوجه میانی فکری ما می‌شود؟! البته این شبهات بیشتر زمانی وجود داشت که بحث‌های کمونیستی مطرح بود. الحمدلله امروز آن بحثها نیست. البته حوزه چند عنوان کتاب ضد کمونیستی قابل اعتنا دارد که آن را هم در حقیقت حوزه نوشته، بلکه اشخاص نوشته‌اند؛ یعنی شخصی که مطالعاتی داشته، مطالبی در این موضوع نوشته است. تعداد این کتابها هم بسیار کم است. غرض؛ به نظر من می‌آید مسأله‌ی کلام، یکی از تخصص‌هاست. البته من تفسیر را هم بسیار مهم می‌دانم؛ اما معتقد نیستم که تفسیر رشته‌ای در قبال فقه است؛ بلکه معتقدم طلبه باید با تفسیر آشنا باشد. اما کلام، بحث دیگری است. کلام، واقعاً مسأله‌ی بسیار مهمی است. ضمناً این نکته هم فراموش نشود که مقصود ما از کلام، کلام جدید است. کلام قدیم، بحث درباره‌ی مسائل توحید، صفات و ذات الله بوده است؛ در حالی که کلام جدید، اصلاً در باب صفات الله، بحث نمی‌کند. کلام، در هر دوره‌ای مسائلی خاص دارد. به عنوان مثال، کلام زمان علامه رضوان الله علیه، کلام امروز نیست؛ به خاطر این که آن زمان، اصلاً وجه تسمیه‌ی کلام همان بوده که درباره اش تکلم می‌کرده‌اند. این فایده ندارد. یعنی باید توجه شود مراد این نیست که هرچه متکلمین قدیم گفتند، کلام امروز هم باشد. من همین دیشب اشاره کردم که یکی از بحث‌های بسیار مهم در مسأله‌ی کلام، فلسفه‌ی دین است. حتی فلسفه‌ی اخلاق هم شاید یکی از مباحث کلام جدید باشد. غرض؛ منظور من از کلام، کلام جدید است. (بیانات در دیدار اعضای شورای عالی حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۴ / ۰۹ / ۱۳۷۴، حوزه و روحانیت، ص: ۶۹۹ و ۷۰۰)

ضرورت حضور حوزه در پاسخ به شبهات در بیان ایشان چنین آمده است:

امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح می‌شود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخهایی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون می‌دهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمی‌تواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط. باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود. امروز خوشبختانه وسائل ارتباطی سریع در اختیار همه هست. شما می‌توانید اینجا اقدامی بکنید، در آن طرف دنیا در همان ساعت از شما بشنوند و استفاده کنند. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲)

سه: برکات شبهه

شبهه علاوه بر حرکت دادن متفکرین هر دانش برای بازبینی و اتقان افزایشی در آن دانش، موجب تولید علم نیز می‌شود. حضرت امام خامنه‌ای حفظه الله در مورد برکات شبهه می‌فرمایند:

شبهه مطلقاً بد نیست. به عنوان مثال به نمونه‌ای اشاره می‌کنم که؛ شاید جناب آقای «استادی» که بحمدالله احاطه‌ی خیلی زیادی به این مسائل دارند، یادشان باشد. بعد از آن که مرحوم «کاشف الغطاء» کتاب «اصل الشیعه» را نوشت، یک نفر گفت ما بایستی از آن نویسنده ی مصری که آن شبهه‌ها را ایجاد کرده بود- یعنی از احمد امین- تشکر کنیم. «احمد امین» با نوشتن «فجر الاسلام» و کتابهای بعدی، این شبهات را علیه شیعه پرتاب کرد. اینها شبهاتی بود که وجود داشت؛ «احمد امین» که اینها را ابداع نکرد. اینها بود؛ منتها تدوین و تبیین شده نبود. این آقایان مجبور و وادار شدند که این کتابهای خوب را بنویسند: مرحوم «کاشف الغطاء» نوشت، مرحوم صاحب «الذریعه» نوشت، مرحوم «حسن صدر» نوشت. باید از او تشکر کرد. واقعاً گاهی این‌گونه است. گاهی هست که بیان شبهه، مایه‌ی تشکر انسان می‌شود؛ چون کسانی را وادار می‌کند که جواب بدهند. اگر این طور شد، شبهه، برکت و نعمت خواهد شد. (حوزه و روحانیت، ص: ۸۷۱)

### چهار: عنایت قرآن کریم و ائمه ی هدی به شبهات

قرآن کریم در موارد متعدد آیات را به پاسخ به شبهات اختصاص داده است و حتی در برخی موارد پیشاپیش شبهات احتمالی را طرح و پاسخ فرموده است. از جمله ی این آیات شریفه می توان به آیات زیر اشاره نمود که عموماً در درون آن از عبارات قال - قالوا - یقول - یقولون و سیقولون استفاده شده است:

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعِسًا يُغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَليَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (آل عمران : ۱۵۴)

سپس بعد از آن اندوه و غم، خواب آرام بخشی بر شما فرود آمد که گروهی از شما را [که بر اثر پشیمانی، دست از فرار برداشته به سوی پیامبر آمدید] فرو گرفت، و گروهی که فکر حفظ جانشان آنان را [در آن میدان پر حادثه] پریشان خاطر و غمگین کرده بود، و درباره خدا گمان ناحق و ناروا هم چون گمان‌های [زمان] جاهلیت می‌بردند [که چون خدا وعده پیروزی داده پس پیروزی بدون هر قید و شرطی حق مسلم آنان است! اما وقتی شکست خوردند درباره وعده خدا دچار تردید شدند و] گفتند: آیا ما را در این امر [پیروزی] اختیاری هست؟ بگو: یقیناً اختیار همه امور به دست خداست. [این نیست که چون خدا وعده پیروزی به شما داده بدون قید و شرط برای شما حاصل شود، پیروزی وعده داده شده، محصول صبر و تقوا، و شکست معلول سستی و نافرمانی است. آنان در دل‌هایشان چیزی را پنهان می‌کنند که برای تو آشکار نمی‌سازند، می‌گویند: اگر ما را در این امر [پیروزی] اختیاری بود [و وعده خدا و پیامبر حقیقت داشت] در اینجا کشته نمی‌شدیم. بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان لازم و مقرر شده بود، یقیناً به سوی خوابگاه‌های خود [در معرکه جهاد و جنگ] بیرون می‌آمدند. و [تحقق دادن این برنامه‌ها] به سبب این است که خدا آنچه را [از نیت‌ها] در سینه‌های شماست [در مقام عمل] بیازماید، و آنچه را [از عیوب و

آلودگی‌ها] در دل‌های شماست، خالص و پاک گرداند؛ و خدا به آنچه در سینه‌هاست، داناست. (۱۵۴- ترجمه‌ها از استاد انصاریان)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (نساء ۱۵۲)

بی تردید کسانی که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش [با ایمان آوردن به خدا و کفرورزی به پیامبران] جدایی اندازند، و می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم و به برخی کافر می‌شویم و می‌خواهند میان کفر و ایمان راهی [خاص] برگزینند، [سبک مغز و بی‌شعورند]. [۱۵۰] اینان در حقیقت کافرنند؛ و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده‌ایم. (۱۵۱) و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان جدایی نینداختند، خدا به زودی پاداششان را می‌دهد؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۵۲)

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُوهَا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (المائدة : ۵۲)

کسانی که در دل‌هایشان بیماری [دورویی] است، می‌بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می‌ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبدا اسلام و مسلمانان تکیه‌گاه استواری نباشند] می‌گویند: می‌ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [به این سبب باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم]. امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعت دیگری [به نفع مسلمانان] پیش آرد تا این بیماردلان بر آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند، پشیمان شوند. (۵۲)

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَ تَعْقِلُونَ (الأعراف : ۱۶۹)

پس بعد از آنان جانشینانی [ناشایسته و گناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند، [آنان] متاع پست و از دست رفتنی این دنیا [ی زودگذر] را [از هر راه نامشروعی] به چنگ می‌زنند و [به ناحق] می‌گویند: به زودی آموزیده خواهیم شد. و [به سبب دنیاگرایی و غفلت از حقایق] اگر متاع نامشروعی دیگر همانند متاع اول به آنان برسد [باز هم] آن را به چنگ می‌زنند؛ آیا از آنان در کتاب [تورات] در حالی که آنچه را در آن است مکرر خوانده و فهمیده‌اند، پیمان [محکم و استوار] گرفته نشده است که نسبت به خدا جز حق نگویند؟! [پس چرا آمرزشی که بدون

توبه از حرام‌خواری و زشت‌کاری به آنان تعلق نمی‌گیرد به خدا نسبت می‌دهند؟] و سرای آخرت برای کسانی که [همواره از مال نامشروع و نسبت ناروا] می‌پرهیزند، بهتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟ (۱۶۹)

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (يونس ۲۰)

و می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای [چون عصای موسی و ناقه صالح و غیر آن] بر او نازل نشده؟ بگو: [آمدن و نیامدن معجزه از امور غیبی است و] غیب ویژه خداست؛ پس [به خاطر لجاجت و مخالفت با حق] به انتظار [عذاب] باشید که من هم با شما از منتظرانم. (۲۰)

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة ۸۰)

و گفتند: آتش [دوزخ] جز چند روزی به ما نمی‌رسد. بگو: آیا [بر این عقیده خود] از نزد خدا پیمانی گرفته‌اید؟ که هرگز خدا از آن پیمان تخلف نخواهد کرد، یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می‌دهید؟ (۸۰)

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يَعِينُنَا قُلِ الَّذِينَ فَطَرَكُمُ أُولَٰئِكَ فَسَيَعْبُدُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (الإسراء ۵۱)

بی‌درنگ خواهند گفت: چه کسی ما را بر می‌گرداند؟ بگو: همان کسی که اولین بار شما را آفرید. پس سرهای خود را [به عنوان ریشخند و استهزا] به سوی تو می‌جنبانند و می‌گویند: [این زنده شدن دوباره] چه زمانی خواهد بود؟ بگو: شاید نزدیک باشد. (۵۱)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (الفرقان ۳۲)

و کافران گفتند: چرا قرآن یک باره بر او نازل نشد؟ این‌گونه [قرآن را به تدریج نازل می‌کنیم] تا قلب تو را به آن استوار سازیم، و آن را بر تو با مهلت و آرامی خواندیم. (۳۲)

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقْرَبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفُ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)

و گفتند: اموال و فرزندان ما از شما بیشتر است و [این دلیل توجه ویژه خدا به ماست؛ بنابراین اگر عذابی هم باشد] ما را عذاب نخواهند کرد. (۳۵) بگو: یقیناً پروردگارش روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می‌دهد یا تنگ می‌گیرد، ولی



بیشتر مردم [نسبت به مصلحت خدا] معرفت و آگاهی ندارند. (۳۶) و اموال و فرزندان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند [که به سبب ایمان و کار شایسته مقرب ما هستند]؛ پس اینانند که برای آنان در برابر آنچه انجام داده‌اند، پاداش مضاعف است، و آنان در غرفه‌ها [ی بهشتی از هر گزند و آسیبی] آسوده خاطرند. (۳۷)

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (البقرة ۱۴۲)

به زودی مردم سبک مغز می‌گویند: چه چیزی مسلمانان را از قبله‌ای که بر آن بودند [یعنی بیت المقدس، به سوی کعبه] گردانید؟ بگو: مالکیت مشرق و مغرب فقط ویژه خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۱۴۲)

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (الأنعام ۱۴۸)

کسانی که برای خدا شریک و هم‌تا قرار دادند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست نه ما شرک می‌ورزیدیم و نه پدرانمان، و نه چیزی [از حلال خدا را خودسرانه] حرام می‌کردیم [پس شرک و تحریم ما جبری بوده نه اختیاری] کسانی که پیش از اینان بودند [بر اساس همین عقیده باطل پیامبران را] تکذیب کردند تا عذاب و انتقام ما را چشیدند؛ بگو: آیا نزد شما دانشی [استوار و منطقی مستدل بر عقایدتان] هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما فقط از پندارهای واهی و پوچ پیروی می‌کنید و جز به حدس و گمان تکیه نمی‌زنید. (۱۴۸)

البته پاسخ‌های خدای متعال همواره یک گونه نیست گاهی به تناسب شبهه پاسخ تعجیزی است مانند این پاسخ:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْتَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (يونس ۳۸)

ولی [این سبک مغزان بی‌منطق، در عین روشن بودن حقیقت] می‌گویند: [پیامبر] آن را به دروغ بافته است. بگو: پس اگر [در ادعای خود] راستگو هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می‌توانید [برای این کار] به یاری خود دعوت کنید. (۳۸)

و در جای دیگر پاسخ به گونه‌ی دیگری مطرح شده است مثلاً:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ (هود : ۳۵)

آیا مشرکان می‌گویند: پیامبر، این قرآن را از نزد خود به دروغ ساخته [و به خدا نسبت داده] بگو: اگر آن را به دروغ ساخته باشم، گناهم فقط بر عهده خود من است، و من از گناهانی که شما مرتکب می‌شوید، بیزارم. (۳۵)

گاهی نیز پاسخ به شبهات از زبان مومنین بیان شده است:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (الأعراف : ۷۵)

اشراف و سران قومش که تکبر و سرکشی می‌ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا شما یقین دارید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده؟ گفتند: به طور یقین ما به آیینی که فرستاده شده مؤمنیم. (۷۵)

گاهی نیز که قرآن کریم مطلبی که احتمال شبهه در آن است مطرح می‌فرماید بلافاصله شبهه را نیز همراه همان آیه پاسخ می‌دهد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (البقرة : ۲۶)

بی‌تردید خدا [برای فهماندن مطلبی به مردم] از اینکه به پشه و فراتر از آن [در کوچکی] مثل بزند، شرم نمی‌کند؛ اما کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن مثل از سوی پروردگارشان درست و حق است و اما کسانی که کافرند گویند: خدا از این مثل چه اراده کرده است؟! خدا بسیاری را به آن مثل [به خاطر انکارشان] گمراه می‌کند، و بسیاری را به آن مثل [به سبب پذیرفتنشان] هدایت می‌نماید؛ و جز فاسقان را به آن گمراه نمی‌کند. (۲۶)

در این رساله در مقام جمع آوری و دسته بندی شبهات مطرح شده در قرآن کریم و نحوه پاسخگویی آنها نیستیم و موارد مطرح شده صرفاً از باب نمونه است هرچند این موضوع مبحث بسیار مهم و لازمی است و الحمدلله توسط پژوهشگران دینی کشور مفصل به آن پرداخته شده است.<sup>۱</sup>

ائمه هدی علیهم السلام نیز همواره پاسخ به شبهات را یکی از وظایف اصلی خود می‌دانسته‌اند تا آنجا که حتی در میان میدان جنگ نیز لحظه‌ای پاسخ به شبهات اساسی را عقب نمی‌انداختند.

عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ شَرِيحِ بْنِ هَانِئٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَعْرَابِيٌّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِمِ الْقَلْبِ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيٌّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنْ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوْجَهَانَ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَانَ يَنْبَتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ

<sup>۱</sup> کتاب: روش شناسی پاسخ گویی به پرسش های اعتقادی در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم السلام، نوشته محسن عباسی ولدی، نشر جامعه

وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى وَآمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدٌ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ. (التوحيد (للصدوق)، ص: ٨٣ و ٨٤)

در بحبوحه جنگ جمل، بادیه‌نشینان به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آیا خدا یکی است؟ مردم بر او تاختند و گفتند: ای اعرابی! مگر نمی‌بینی که امیرالمؤمنین علیه السلام در چه وضعی قرار دارد و در حال تقسیم لشکر از قلب سپاه است؟! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رهایش کنید. آنچه این بادیه‌نشین می‌خواهد، همان چیزی است که ما از این مردم (لشکر جمل) می‌خواهیم! سپس فرمود: ای اعرابی! سخن در این که خدا یکی است، چهار صورت دارد: دو صورت آن درباره خداوند عزوجل روا نیست و دو صورت آن درباره او صادق است؛ آن دو وجهی که روا نیست در حق خدا گفته شود، این است که کسی بگوید: خدا یکی است و مقصودش یک عددی باشد. این درباره خدا جایز نیست؛ چون آن یک که دو ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود. مگر نمی‌بینی کسی که گفت: «او سومین سه تا است»، به سبب این عقیده خود به کفر در افتاد. وجه دوم که در حق خدا روا نیست این است که کسی بگوید او یکی از مردم است و منظورش نوعی از جنس باشد؛ این تصور نیز درباره خدا نارواست؛ زیرا این تشبیه است و پروردگار ما برتر و والاتر از آن است که مانندی داشته باشد. اما آن دو وجهی که درباره خداوند صادق است، یکی این است که کسی بگوید: او یکی است؛ یعنی در میان چیزها شبیه و مانندی ندارد. پروردگار ما البته چنین است. دیگری آن که کسی بگوید: خداوند عزوجل مفهومی یگانه (بسیط) دارد؛ یعنی، نه در عالم خارج، قابل انقسام است، نه در عقل و نه در وهم. پروردگار عزوجل ما، چنین نیز هست. (ترجمه میزان الحکمه با اندکی اصلاح)

## پنج: انگیزه‌ها و ریشه‌های غیر علمی برخی شبهات

یکی از نکات مهم آن است که انگیزه‌های تشکیک در مطالب علمی و شبهه افکنی همواره ناشی از جهل و کج فهمی نیست بلکه عموماً مناشی غیرعلمی موجب شبهه افکنی می‌شود.

ریشه‌های غیر علمی شبهات عبارتند از ریشه‌های سیاسی، ریشه‌های اخلاقی، ریشه‌های ادبیاتی و ..

در کتب مختلف مفصل درباره ریشه‌ها و انگیزه‌های سیاسی و قدرت طلبانه برای القاء گزاره‌های علمی و تضعیف برخی گزاره‌های علمی دیگر بحث شده است به عنوان مثال ترویج اندیشه جبرگرایی و مقابله با اصل نهی از منکر و مقابله با احادیث ضرورت ایستادگی در برابر حاکم جائر در کتاب هم‌زمان حسین حضرت امام خامنه‌ای مفصلاً بحث شده است. (هم‌زمان حسین، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۴۱ و ۱۵۱) اما موضوعی که معمولاً در

انگیزه‌شناسی شبهات مطرح نمی‌شود انگیزه‌های اخلاقی است. در ادامه به ریشه‌های اخلاقی نیز اشاره‌هایی تقدیم می‌گردد.

گاهی برخی شبهات و مخالفین علوم، شبهه‌ی علمی ندارند بلکه مخالفت آنها با یک علم ناشی از آن است که احساس می‌کنند که این علم جا را برای آنها تنگ نموده و دکان علمی آنان را کساد کرده است. نستجیر بالله گاهی شبهه از هوای نفس ناشی شده است و موجب حسادت و مرأ و جدل و انحصار طلبی و نگاه قارونی و تمامیت طلبی در حوزه‌ی علما شده و چنین خساراتی به بار می‌آورد. آیت الله جوادی آملی درباره یکی از علل جدال بین علما می‌نویسند:

برخی از افراد توان تحمل و هضم بعضی از علوم را ندارند. لذا اقدام به تکفیر و تفسیق صاحبان آن علوم کرده، آنان را در زمره زنادقه قرار می‌دهند: الناس أعداء ما جهلوا مردم، دشمن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند، (بل کذبوا بملهمه) یحیطوا بعلمه آنها چیزی را تکذیب کردند که به آن علم نداشتند. (ادب فنای مقربان ج ۱ ص ۱۸۱)

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌فرماید:

بعضی از قلوب اصلاً انکار می‌کنند؛ این قلبی که بعضی اشخاص دارند، همه مسائل معارف را انکار می‌کند. آنکه در منزل حیوان است، نمی‌تواند اصلش باورش بیاید که ماورای این مقام حیوانی یک چیز دیگر هست؛ اصلاً باورش نمی‌آید و ما باید باورمان بیاید این معنا. این، اول مرتبه‌ای است که انسان به خودش یک حرکتی می‌خواهد بدهد؛ اول این است که انکار نکند. آدم هر چه را ندانست انکار نکند؛ ظاهراً شیخ الرئیس است که می‌گوید: «آن کسی که بدون برهان یک چیزی را انکار کند، از فطرت انسان خارج است.» همان طور که اثبات یک چیزی محتاج به برهان است، اگر گفتیم: نه، آن هم برهان می‌خواهد. یک وقت می‌گویی: نمی‌دانم، یک وقت انکار می‌کنی. قلبی هست که اینها جحد دارند، اصلاً وضع قلبشان جوری شده است که انکاری هستند، همه چیز را انکار می‌کنند، از باب اینکه نمی‌توانند ادراک کنند؛ و از فطرت انسان هم خارج شده‌اند، که انسان باید یک چیزی را اگر قبول می‌کند، با برهان قبول بکند و اگر رد هم می‌کند، به برهان رد بکند؛ و الا باید بگوید: خوب، من نمی‌دانم، ممکن است باشد. «كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ» این را احتمال بده صحیح باشد: «ذَرَّهُ فِي بُقْعَةِ الْأُمُكَانِ»؛ [بگو] این ممکن است و احتمال دارد باشد، یا نباشد؛ اما انکار چرا؟ ما که دستمان به ماورای این عالم نمی‌رسد، آن قدر هم که دستمان به این عالم رسیده، یک چیز ناقصی است، آن قدر که از این عالم معلوم شده، یک چیز ناقصی معلوم شده. [از] همه این مسائل، بعدها مسائل دیگر پیدا می‌شود؛ صد سال پیش از این، این عالم چقدر مجهول بود؟ چقدر مجهولات در آن بود، حالا این مجهولات پیدا شده، و بعدها هم پیدا می‌شود؛ ما که همین عالم طبیعت را نتوانسته‌ایم ادراک کنیم و بشر نتوانسته ادراک کند، چرا انکار کند آن چیزی که پیش اولیا هست. این قلب، قلب انکاری، یک قلبی است که دیگر از ورود حقایق و ورود انوار بکلی محروم است؛ از این جهت آن را که نمی‌داند، می‌گوید: نیست. نمی‌گوید نمی‌دانم. می‌گوید نیست. آن را که اهل معرفت می‌گویند، می‌گوید: اصلاً اینها می‌بافند ... خودش محروم است، از این جهت آن را که آنها می‌گویند، می‌گوید: می‌بافند. خوب، او

در قلبش این است که این بافندگی است. قرآن هم اینها را دارد، آن را نمی‌تواند بگوید، البته نمی‌گوید هم؛ اما همین حقایقی که او اسمش را بافندگی می‌گذارد، همان است که قرآن و سنت دارد، چرا باید انکار کند آدم. این یک مرتبه کفر است - البته نه کفر شرعی - یک مرتبه کفر این است که انسان چیزی را که پیش او مجهول است، انکار بکند. همه مصیبت‌های بشر هم از این است که واقعیات را [که] نمی‌تواند ادراک کند، جحود می‌کند؛ نمی‌تواند برسد به آنکه اولیای خدا رسیده‌اند، جحود می‌کند. کفر جحودی، بدترین اقسام کفر است. باید اول قدم این باشد که چیزی را که واقع شده است و در کتاب و سنت هست، اولیا هم می‌گویند، عرفا هم به اندازه ادراکشان می‌گویند، فلاسفه هم به اندازه ادراکشان می‌گویند، انسان، جحود نکند و ادراک [نکرده] نگوید خبری نیست. (تفسیر سوره حمد، متن، ص: ۱۶۶ تا ۱۶۸)

گاهی نیز نداشتن ادبیات و زبان مشترک باعث بدفهمی عبارات یکدیگر و سوء برداشت می‌شود. حضرت امام خمینی رحمت الله علیه تمام زمان جلسه ی پنجم از درس تفسیر سوره ی حمدشان را که اتفاقاً با اعتراض برخی حوزویون آخرین جلسه ی تفسیر ایشان هم شد به اختلافات اهل علم اختصاص می‌دهند و دعوی اصولی و اخباری را نیز همانند اختلاف عرفا و فقها از نوع اختلاف تعبیر می‌دانند و در این باره می‌فرمایند:

گاهی وقتها اختلافاتی که بین اهل نظر و اهل علم حاصل می‌شود، برای این است که زبانهای یکدیگر را درست نمی‌دانند. هر طایفه ای یک زبان خاصی دارند...فلاسفه، مثلاً یک زبان خاص به خودشان دارند، اصطلاحاتی [مخصوص] خودشان دارند، زبان عرفا هم خاص به خودشان است و اصطلاحات [آنها] خاص خودشان است. فقها هم اصطلاحات خاص به خودشان دارند. شعرا هم یک زبان خاص شعری دارند؛ و زبان اولیای معصومین - علیهم السلام - هم یک طوری است که باید ببینیم این سه - چهار طایفه که با هم اختلاف دارند، کدام زبانشان نزدیکتر به زبان اهل عصمت است، و کدام زبانشان نزدیکتر به زبان وحی است... باید ببینیم آلهایی که مثلاً از طبقه عرفا بودند، اینها دردشان چه بوده است که آن جور تعبیر می‌کردند. چه وادارشان کرده بود که آن طور تعبیر بکنند. البته اینکه من حالا می‌خواهم مصالحه و صلح بدهم بین این طوایف و بگویم اینها همه یک چیز می‌گویند، نه این است که من می‌خواهم همه فلاسفه را مثلاً تنزیهشان کنم، یا همه عرفا را، یا همه فقها را. نه، این مسأله نیست «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»، ای بسا دکانداری که موجب یک حرفهایی می‌شود که با همان دکان مناسبند. من مقصودم این است که در بین همه این طوایف اشخاص زیادی منزه بودند و این اختلافی که حاصل شده است در مدرسه، مثل آن اختلافی [است] که در مدرسه بین اخباری و اصولی حاصل شده است، که گاهی اخباری، اصولی را شاید تکفیر هم بکنند، اصولی هم اخباری را تجهیل می‌کند. با اینکه اینها مطلبشان دو تا نیست. آنها هم دو تا نیست... بنا بر این، اختلافی نیست که یک دسته، یک دسته ای را تکفیر کند، یک دسته، دسته ای را تجهیل کند، چرا اختلاف؟ شما هم اگر بخواهید این معنا را تعبیر کنید چطور تعبیر می‌کنید؟ بفهمید آنها چه می‌گویند! بفهمید درد دل این آدمی که اظهار نمی‌تواند بکند آلا به اینکه یک چنین تعبیراتی بکند [چیست!] یک وقت هم که در قلبش آن طور نور واقع می‌شود می‌گوید که همه چیز اوست، همه اوست. شما هم در دعایتان هست که عَلِيٌّ عَيْنُ اللَّهِ، اُذُنُ اللَّهِ، يَدُ اللَّهِ که معروف هم هست، اینها به چه معناست؟ این همان تعبیری است که آنها می‌گویند... صلح بکنید! عرض کردم من نمی‌خواهم بگویم همه [درست گفته اند]، من می‌خواهم بگویم این طور نیست که همه [غلط گفته باشند]. من وقتی تأیید می‌کنم از روحانیون، نه اینکه می‌خواهم

بگویم که روحانیون همه این طورند. من اشکالم این است که همه را رد نکنید، نه اینکه همه را قبول کنید، همه را رد نکنید. اینجا هم همین است حرفم که گمان نکنید هر کس یک مطلب عرفانی گفت، یک حرف عرفانی زد، او کافر است. ببینید که چه می گوید. اول آدم بفهمد مطلبی که این آدم می گوید چیست؛ بعد از اینکه فهمید چیست، آن وقت گمان ندارم که [انکار کند او را]... عمده نظر من به این بود که این سوء تفاهم برداشته بشود، و این اختلافی که در مدرسه هست و بین اهل علم است، برداشته بشود؛ و جلوی معارف گرفته نشود. اسلام، فقط عبارت از احکام فرعیه نیست؛ فرعند اینها، اساس، چیز دیگر است، نباید ما اصل را فدای فرع بکنیم؛ و بگویم که اصل، از اساس بیخود [است و] اگر هم اصلی بگویم، یک اصلی که خلاف واقع است بگویم... در هر صورت این سوء ظن‌ها، و این جداکردن [یک عده]، خودشان را از یک خیراتی، این موجب تأثر است که یک حوزه‌ای از یک خیراتی که هست، محروم بماند؛ حتی از فلسفه که یک امر عادی است، تا برسد به آن مسائل دیگر؛ و عمده این است که به مطلب یکدیگر نرسیده اند؛ چون نرسیده اند، این صحبتها پیش آمده؛ اگر برسند به مطلب یکدیگر، نزاعی در کار نیست. نه او این آقایی [را] که تکفیرش می کند، با ریش و عمامه، خدا می داند، و نه این آقا [او را]. اگر بداند او چه می گوید، انکار نمی کند. این نمی داند او چه می گوید، انکار می کند. اگر بداند که رفتاری او این است که تعبیرات [نارساست، نمی گوید که این] تعبیرات کفری است.... این عرفا و شعرای عارف مسلک، و فلاسفه هم، همه یک مطلب می گویند؛ مطالب مختلفه نیست. تعبیرات مختلفه است، زبانهای مختلفه [است]. زبان شعر، خودش یک زبانی است. حافظ، زبان خاصی دارد. همان مسائل را می گوید که آنها می گویند؛ اما با یک زبان دیگری. زبانهای مختلف است و نباید از این برکات مردم را دور کرد، باید مردم را به این سفره پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش استفاده بکند. (تفسیر سوره حمد، متن، ص: ۱۷۳ تا ۱۹۱)

ایشان درباره خطر کبر که دامن گیر برخی علماء شده است می فرمایند:

مثلا در علماء عرفان گاهی پدید آید کسی که خود را از اهل معارف و شهود داند و از اصحاب قلوب و سابقه حسنی انگارد و بر دیگران لاف ترفع و تعظم زند، و حکما و فلاسفه را قشری و فقها و محدثین را ظاهر بین و سایر مردم را چون بهایم داند، و به همه بندگان خدا به نظر تحقیر و تعبیر نگاه کند. و بیچاره خود لاف از فناء فی الله و بقاء بالله زند و کوس تحقیر کوبد، با آنکه معارف الهیه اقتضا می کند خوش بینی به موجودات را. و اگر شم معرفت الله کرده بود به مظاهر جمال و جلال حق، تکبر نمی کرد، چنانچه در مقام بیان و علم خود او نیز تصریح به خلاف حالت خود کند. و این نیست جز آنکه معارف به قلبش وارد نشده. و بیچاره به مقام ایمان هم نرسیده دم از عرفان می زند، و از عرفان حظی نداشته از تحقیر سخن می راند. و در حکما نیز اشخاصی پیدا می شود که چون خود را دارای برهان و علم به حقایق داند و خود را از اهل یقین بالله و ملائکتنه و کتبه و رسله شمارد، به سایرین به نظر حقارت نگاه کند و سایر علوم را جزو علم حساب نکند، و تمام بندگان خدا را ناقص داند در علم و ایمان، و به آنها تکبر نماید در قلب، و در ظاهر نیز با نخوت و تکبر با مردم رفتار کند، با آنکه علم به مقام ربوبیت و فقر ممکن اقتضا می کند خلاف آن را، و حکیم آن است که دارای ملکه تواضع باشد به واسطه علم به مبدأ و معاد. خدای تعالی لقمان را حکمت عطا فرمود به نص قرآن شریف، و از دستورات آن بزرگوار به فرزندش آن است که خدای تعالی نقل می فرماید: و لا تُصعِّرْ خَدَّكَ

لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. و در مدعیهای ارشاد و تصوف و تهذیب باطن گاهی شخصی پیدا می شود که به تکبر با مردم رفتار کند، و بدبین به علما و فقها و تابعین آنها گردد، و به حکما و علما طعنها زند و غیر خود و سرسپردگان به خود را اهل هلاک داند، و چون دستش از علوم تهی است علوم را خار طریق خواند و اهل آن را شیطان راه سالک شمارد، با آنکه آنچه در مقام دعوی مقام خود گوید اقتضای خلاف اینها نماید، و هادی خلاق و مرشد گمراهان باید خود از مهلکات و موبقات میرا باشد، و از دنیا گذشته و محو جمال حق شده، باید به بندگان خدا تکبر نکند و بدبین به آنها نباشد. و در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و به آنها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه طور اکرام و اعظام داند، و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند و هر چه گوید چون و چرا نکنند، خود را لا یسأل عما یفعل و هم یسألون انگارد، و جز خود و چند نفر معدودی مثل خود را اهل بهشت نداند، و اسم هر طایفه‌ای از هر علمی در میان آید، به آن طعن زند و جز علم خود را، که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسنجیده طرد کند و اسباب هلاک داند، و علما و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و چنین ارائه دهد که دیانتش موجب شده که اینها را تحقیر و توهین کند، با آنکه علم و دیانت میرا از این اطوار و اخلاق اند. «قول به غیر علم» را شریعت مطهره حرام کرده و حرمت مسلم را واجب دانسته، این بیچاره بیخبر از دیانت و علم خلاف قول خدا و رسول کرده و آن را به صورت دین درآورده، با آنکه سیره سلف و خلف از علمای بزرگ غیر از این بوده. این حال علوم شرعیه که هر یک اقتضا دارد که علمای آن متصف به تواضع باشند و ریشه تکبر را از قلوب قلع کنند. هیچ علمی تکبر نیاورد و با تواضع مخالف نیست. پس از این، علت آنکه این اشخاص عملشان خلاف علمشان است بیان می نمایم، در علمای سایر علوم، از قبیل طب و ریاضی و طبیعی، و همین طور صاحبان صنعت دقیق، مثل برق و مکانیک و غیر آن، نیز تکبر فروشی بسیار پیدا می شود. سایر علوم را هر چه باشد چیزی ندانند و به اهل آن با نظر تحقیر نگاه کنند و هر یک گمان کنند که علم آن است که پیش اوست و در ظاهر و قلب به مردم کبر یابی کنند، با آنکه علم آنها این اقتضا را ندارد. (شرح چهل حدیث ص ۸۲ تا ۸۴)

و در جای دیگری از همین کتاب ایشان می فرماید:

بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است که در هر یک از مراتب ثلاثه با کمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت کرده و آنها را اصلاح کند و ارتیاض دهد، و هیچیک از کمالات علمی و عملی را صرف نظر ننماید. گمان نکند که کفایت می کند او را تهذیب خلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت، چنانچه هر یک از این عقاید ثلاثه را بعضی از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند. مثلا شیخ اشراق در اول حکمة الاشراق تقسیماتی می کنند راجع به کامل در علم و عمل، و کامل در عمل، و کامل در علم، که از آن استفاده شود که کمال علمی با نقص در عمل، و بعکس، ممکن التحقق است، و اهل کمال علمی را از اهل سعادت و متخلصین به عالم غیب و مجرد دانسته و مآل آنها را انسلاک در سلک علیین و روحانیین پنداشته. و بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تعدیل خلق و تهذیب قلب و اعمال قلبیه دانند، و دیگر حقایق عقلیه و احکام ظاهریه را به پیشیزی محسوب ندارند بلکه خار طریق سلوک شمارند. و بعضی از علمای ظاهر علوم عقلیه و باطنیه و معارف الهیه را کفر و زندقه پندارند و با علما و

محصلین آن عناد ورزند. و این سه طایفه که دارای این عقاید باطله هستند هر سه از مقامات روح و نشأت انسانیه محبوب هستند، و درست تدبیر در علوم انبیاء و اولیاء نکرده اند، و از این جهت بین آنها همیشه منافراتی بوده و هر یک به دیگری طعنها زند و او را بر باطل داند، با آنکه تحدید در مراتب باطل است. و به یک معنی هر سه درست گویند در تکذیب دیگری، نه از باب آنکه علم یا عمل آنها باطل باشد مطلقاً، بلکه از باب آنکه تحدیدات آنها مراتب انسانیه را به این حد و علوم و کمالات را به همان رشته که خود دارا هستند مطلبی است بر خلاف واقع. پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، در این حدیث شریف علوم را منقسم به سه قسمت می فرماید، و هیچ شک نیست که این علوم ثلاثه راجع به این مراتب ثلاثه است. چنانچه شهادت به این مدعا می دهد علوم متداوله در کتب الهیه و سنن انبیا و اخبار معصومین، علیهم الصلوٰة و السلام، که علوم آنها منقسم به همین سه قسمت شود: یکی علم به الله و ملائکه و کتب و رسل و یوم الآخرة، که کتب سماویه، و بالخصوص کتاب جامع الهی و قرآن کریم ربوبی، مشحون از آن است. بلکه می توان گفت تنها چیزی را که کتاب خدا از هر چیز بیشتر متکفل است همین علم است. ... و همین طور راجع به تهذیب باطن و اصلاح خلق و تعدیل خلق در کتاب الهی و اخبار وارده از اهل بیت، علیهم السلام، فوق مأمول وارد است.... و احادیث راجعه به فقه و مناسک ظاهره نیز محتاج به ذکر نیست که جمیع کتب ما مشحون از آن است. پس، معلوم شد علوم شریعت منحصر به این [سه] قسم است بر طبق احتیاجات بشر و مقامات ثلاثه انسانیه. و هیچیک از علمای یکی از این علوم حق اعتراض به دیگری ندارند، و لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان طور که تصدیق بی تصور از اغلاط و قبیح اخلاقیه به شمار می آید، تکذیب بی تصور نیز همین طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کور کورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آنکه سر خجلت به زیر افکنیم. و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم.» هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن بحقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد - رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعدّ طوره. و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلف سؤال شود که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به یک رشته از علوم شرعیه که انبیا، علیهم السلام، از جانب رب الارباب برای تکمیل نفوس بشریه آورده بودند زدی، و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به یک دسته از علما و فقها را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آنکه سر خجلت و انفعال را پیش افکنند. در هر صورت، از این مرحله بگذریم که ملالت آور است. (شرح چهل حدیث، ص: ۳۸۸ تا ۳۹۰)

لازم است دقت شود که عموماً علت اصلی عقاید غلط و انحرافی در بین علما تزیین شیاطین است ( زین لهم الشیطان - قال رب بما اغویتني لأزینن لهم فی الارض ولأغوینهم أجمعین) و قائلین به این اقوال معمولاً اهداف



الهی داشته اند و لذا جزو اهل قبله بوده و تکفیر آنان روا نیست کما این که ائمه ی هدی علیهم السلام آنان را تکفیر نموده اند. آیت الله جوادی آملی در یکی از کتبشان چنین آورده اند:

فخر رازی در ابتدای تفسیر خود با عصای احتیاط گام برمی دارد و می نویسد: از «ابوالقاسم انصاری» پرسیدند: آیا معتزله به سبب پذیرش تفویض، کافرند؟ گفت: نه. آنها در مقام تنزیه خدایند. پرسیدند: آیا اهل سنت [اشاعره] را می توان به سبب پذیرفتن جبر تکفیر کرد؟ گفت: نه، زیرا آنها در صدد تعظیم خدایند. سپس [فخر رازی] می افزاید: معنای کلام او این است که هر دو گروه هدفی جز اثبات جلال خدا و کبریایی او ندارند؛ لیکن یکی به عظمت او نگریست و گفت: عظمت [فاعلیت و قدرت] او ایجاب می کند که موجدی جز او نباشد و دیگری به حکمت خدا التفات کرد و گفت: این قبایح، پسندیده جلال حضرت او نیست (ادب فنای مقربان جلد ۴ - صفحه ۳۱)

مرحوم کاشف الغطاء رحمه الله نیز در مقدمه ی کتاب خود تنها مجتهد اخباری و اخباری مجتهد را اهل نجات دانسته و با اشاره به بیهودگی مجادله ی اصولی و اخباری می نویسد:

فأنه قامت الحرب و علی ساق واحد و كثر الجدل و القيل و القال حتى ملأ جميع الاقطار و الآفاق بين فريقين من الامامية و الطائفة المحقة السالكة مسلك الشريعة المحمدية و بسبب ذلك انقسموا الى قسمين مجتهدين و اخباريين و بعد النظر فی البین يظهر الرجوع لكل منهما الى احد الثقلين فان المجتهدين ان لم يرجعوا الى الاخبار و لم يعولوا على ما روى عن النبي صلى الله عليه و آله و الائمة الاطهار مرقوا عن الدين و لم يوافقوا شريعة سيد المرسلين و الاخبارية ان لم يجتهدوا فی المقدمات التي يتوقف عليها فهم الاخبار و الروايات خرجوا عن طريقة الامامية و لم يسلكوا مسلك الفرقة المحقة الجعفرية فمرجع الطرفين الى ما روى عن سادات الثقلين فالمجتهد اخباري عند التحقيق و الاخباري مجتهد بعد النظر الدقيق فضلاء الطرفين بلطف الله ناجون الواصلون الى الحق منهم و القاصرون و الجهال المقصرون و الطاعنون على المجتهدين المشيدين للاركان الدين هالكون فلا يرد علينا تشيع بعض المخالفين من المسلمين بان الخلاف كما وقع بين الفقهاء الاربعة وقع بين المجتهدين و الاخباريين اذ لا نزاع بيننا في اصول الدين و لا مانع عندنا من الرجوع الى الطرفين في معرفة حكم رب العالمين و انما جعل لكل اسم على حدة لحصول الخلاف بينهم في مسائل متعددة... و قد كنت عزمت فيما مضى من عمرى و تقضى من ايام دهري ان لا أجول في هذا الميدان و لا اتعرض للدخول بين الفضلاء و الاعيان حذرا من النفس الامارة و ابليس و لان ابن اللبون لا يستطيع صولة البزل القناعيس لكن دعاني اليه و أوجب على القدوم عليه التماس ولدى الطاهر المطهر علي بن جعفر اطال الله بقاءه و جعلني فداه مع كثرة ما رايت من طعن بعض الجهال على ورثة علوم خاتم الانبياء و الائمة الامناء حتى كادوا ان يشبهوا على الاعوام العوام و يلبسوا الحال على غير اولي الافهام. (حق المبين في تصويب المجتهدين و تخطئة الاخباريين، ص ۲ تا ۴)

یکی دیگر از علل تکفیر و اختلاف علما، از خود پنداری علم و عدم توجه به ریشه ی وحیانی علوم است. اگر عالمان خود را سر سفره وحی الهی ببینند و دستاورد علمیشان را از خود ندانند و برای خود دکانی قائل نشوند هیچگاه تصور نمی کنند با آمدن دکان دیگر، بازار آنها کساد و فروششان کم شده و جایشان در بازار تنگ شده

است بلکه همه را به نشستن بر سر مادبه ی الهی برای فراگیری علوم و بهره مندی از برکات آن دعوت می نمایند. آیت الله جوادی آملی در مورد ضرورت قائل شدن ریشه نبوی برای علم و مضرات گسستن اتصال علم از منبع و حیانی می فرمایند:

همان طوری که انسان عالم بنده خداست و این عبودیت، آزادی در هر چه رنگ تعلق، بلکه لون تعیین پذیرد را به همراه دارد و این حریت محصول بعثت نبوی است، علم و معلوم نیز در پرتو اناره آن آزاد می شوند. با آزاد شدن عالم از گرو آز و رهن آرزوی زیانبار، علم از قید بشری بودن و بند مصادره مشوم رها می شود، زیرا دانشمندی که علم را دستاورد خود می پندارد و آن را به نام خویش ضبط می کند و همانند قارون چنین نساجی می کند: *أِنَّمَا أَوْتِيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي* هر چند اسلامی سخن می گوید؛ ولی قارونی فکر می کند و دانشی که موهبت الهی است، وقتی به نام بشر مصادره شد، عنان گشاده عمل می کند: *ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ*. (سیره پیامبران در قرآن آیت الله جوادی آملی ج ۷ ص ۱۸۸)

در باب ریشه شناسی اختلافات علمی در تمدن اسلامی همچنین مراجعه نمایید به:

۱: مقدمه مهدی محقق بر فصوص الحکمه فارابی همراه با شرح غازانی و یا مقدمه ایشان بر مصنفات میر داماد و یا مقدمه ایشان بر شرح اسفراینی بر الهیات نجات بوعلی

۲: مقدمه مصحح سید محمد خامنه ای بر المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه ملاصدرا، بخش دوم: سیر حکمت پس از اسلام

در بسیاری از موارد اختلافات علمی ناشی از تحریکاتی خارج از فضای علما است و علما در جورچین باطل قدرت طلبان بازی می خورند. در کتاب همزمان حسین حضرت امام خامنه ای حفظه الله چنین آمده است:

اصل فتوا دادن، اصل حرف زدن، اصل درس گفتن و مطالب علمی را منتشر کردن از نظر دستگاه خلافت هشام و عبدالملک و دیگران هیچ عیبی محسوب نمی شد، آنها علما را تشویق می کردند که بنشینید درس بدهید، چه بکنید مدارس را برقرار کنید و میکردند. اساسا این همه مطلب خارجی که وارد اسلام شد از زمان بنی امیه و بنی عباس شد. این متون یونانی، این متون هندی، این متون فارسی، که وارد کتابخانه ی اسلام شد و ترجمه شد از همان روزگار بنی امیه بود. شواهد فراوانی در دست است که اینها مردم را به بحث و جدل ترغیب می کردند، بلکه از خدا می خواستند که مردم مشغول مسائل کلامی و علمی و فقهی شوند و سرشان بند شود، نفهمند که هشام دارد چه کار می کند. (همزمان حسین ص ۱۶۳)

سلاح تکفیر در بسیاری از موارد چماقی بوده است که قدرت طلبان و سیاسیون برای حذف رقبا از آن سود برده اند. حضرت استاد جوادی آملی حفظه الله می نویسند:

تعالیم آسمانی اسلام به مسلمانان می آموزد که در همه زمینه ها ترابط فکری داشته و در مباحث درون دینی و برون دینی با هم و با متفکران سایر ادیان مناظرات علمی داشته باشند. مباحثات علمی در اسلام جزو مقدس ترین امور شمرده شده است. برخی از صاحب دلان مغرب زمین، همواره حامی گفت و گوی راهبران مکاتب آسمانی بوده و چونان علمای اسلام تضارب آرا را تقدیس می کنند و از تهاجم افکار و تحارب انظار همچون عالمان مسلمان پرهیز دارند. تقدیم گفتمان علمی بر طرد، طعن، لعن و تکفیر یکدیگر، بهترین راهی است که خردمندان اسلام و مسیحیت هم اکنون آن را محور کار خود قرار داده اند، چون جهان متحد، ملل منسجم و مکاتب همسو بهترین عامل تأمین کننده سعادت بین الملل است. پیشوایان دین در سیره علمی و عملی به این امر مقدس تأکید فراوان داشته و غفلت از آن را بسیار خطرناک دانسته اند. بی اعتنائی یا محدود کردن آزادی اندیشه در اسلام آثار زیانباری در پی دارد که اگر به تاریخچه پیدایش مذاهب در اسلام نگاه شود، معلوم خواهد شد که مهم ترین عامل آن، محدود ساختن آزادی خردورزی بوده است. (جامعه در قرآن ص ۴۸۶)

همچنین ایشان در مذمت تکفیر می فرمایند:

در دوران دفاع مقدس هشت ساله جمهوری اسلامی ایران، مخالفین جنگ و نبرد به جای آن که خشم شان را بر ضدّ صدام علفی و رژیم بعثی صهیونیستی عراق به کار گیرند در تکفیر این، تفسیق آن، تهمت به سوّمی و غیبت از چهارمی هزینه می کردند؛ چون انسانی که غیبت می کند، تهمت می زند، تکفیر یا تفسیق می نماید، در حقیقت می خواهد با این تلاشها خشم خود را اعمال کند: «أَلغیبةُ جُهد العاجز» ولی چون هنر آن را ندارد که این غضب را مردانه در میدان آتش و نبرد بر ضدّ دشمن نابکار به کار گیرد، مرموزانه و ناجوانمردانه نیروهای خودی را با سکوت توطئه گرانه یا کلام خائنه نشانه می رود. چنین کسی یا برده ترس است و یا اسیر جهل؛ زیرا یا نمی داند که غضبش را کجا باید به کار ببرد یا اگر می داند، شجاعت بجا به کار بردنش را ندارد. لذا چنین شخصی توفیق حضور در مصاف با دشمن را ندارد و اگر فرضاً جنگ هم بکند برای ترس از جهنّم و یا برای اشتیاق به بهشت است. [حماسه و عرفان - صفحه ۹۹]

در جای دیگری ایشان می نویسند:

عارف اگر واقعاً عارف باشد و عرفان برای او دکان نباشد اولاً بدون خشم و غضب نیست. ثانیاً غضب را تعدیل می کند. ثالثاً آن را حتماً در جای خود اعمال می کند. امّا غیر عارف که به این مقام بلند نرسیده هر چند که زاهد و عابد هم باشد نه می تواند نعمت غضب را تعدیل کند و نه می تواند آن را در موردش اعمال کند. از این رو آن را در چهره تهمت، افترا، غیبت، تکفیر و غیر آن پیاده می کند. سرّش آن است که انسان ترسو نیز غضب دارد لیکن غضب او در درونش به صورت غیبت، تهمت، تکفیر و تفسیق ظاهر می شود و چون غضب او به رحمت و عقل اقتدا نکرده، حساب و نظم ندارد. آنها که اهل معرفت هستند، غضبشان فقط برای آن است که دین خدا احیا شود و بس. هرگز برای مسایل شخصی و مانند آن غضبناک نمی شوند و این گونه از اغراض خصوصی را قابل گذشت می دانند ولی درباره دین خدا هرگز اهل سازش نیستند. در مقابل آنها که اهل معرفت نیستند، برای اهداف الهی غضب نمی کنند لیکن برای مسایل شخصی خشمگین می شوند و چه بسا این خشم و غضب را در درون خود نگه می دارند و به صورت مرموزی پیاده می

کنند. اگر می بینیم انسان ترسو و متحجر به تکفیر این و تفسیق آن، غیبت از این و تهمت به آن می پردازد، شاخه‌های غضب و شئون خشم اوست که به این صورت بروز کرده است و چون مردانه ظهور نکرده، به صورت مرموزی خود را از لابلای گفتار و نوشتار نشان می دهد. اما آنان که اهل معرفتند، غضب را مردانه در میدان نبرد اعمال می کنند و هر چه فریاد دارند بر سر دشمنان دین می کشند و در درون خود جایی برای خشم مرموز نسبت به مؤمنان قرار نمی دهند. [حماسه و عرفان - صفحه ۱۳۹ و ۱۴۰]

بحث تکفیر و جدال علمی امروزه در فضاهاى دیگر نیز وجود دارد و محدود به فضای اخباری و اصولی نیست. یکی از جدالهای میان علمای امروز جدال علمای وحیانی و علمای تجربی است. علامه جوادی آملی برای حل این جدال می نویسد:

برای حلّ تعارض‌های بین علم و دین، عده‌ای راه افراط را پیمودند و زبان دین را اسطوره و افسانه و احياناً مهمل و بی معنا تلقی کردند و عده‌ای راه تفریط را در پیش گرفته، آرای عالمان علوم تجربی را طرد کردند. به دیگر سخن، عده‌ای اصل را به علوم تجربی واگذار کردند و دین را از عرصه زندگی به کناری نهادند و برخی دین را اصل قرار دادند و به طرد و تکفیر عالمان علوم تجربی پرداختند. برخی نیز با تفکیک قلمرو زبان علم و زبان دین گفتند: زبان علم، ناظر به واقع است، ولی زبان دین، زبان نمادین و تمثیل است. برای پاسخ‌گویی به کسانی که چنین می‌اندیشند، پیشاپیش باید به چند اصل اهتمام کرد: اصل یکم. زبان علم، چه علوم تجربی و طبیعی و چه علوم ریاضی، با زبان دین جمع می‌شود. از این‌رو، نه عالمان دین باید عالمان علوم تجربی و ریاضی را طرد و تکفیر کنند و نه عالمان علوم تجربی و ریاضی باید زبان دینی را افسانه و اسطوره تلقی کنند؛ بلکه باید باور داشته باشند که هم دین حق است، هم علم، و اگر احياناً تعارضی بین آن‌ها پیدا شد، باید در پی یافتن راه هماهنگ ساختن آن‌ها بود. اصل دوم. همان‌گونه که برای رفع تعارض بین ظواهر دینی یا رفع تعارض دو دلیل ریاضی یا طبیعی، راه حلی وجود دارد که با استفاده از آن، تعارض و ناهماهنگی را حل می‌کنند، برای رفع ناهماهنگی بین یک دلیل دینی و یک دلیل علمی یا ریاضی، نیز راه حلی وجود دارد که می‌توان با پیمودن آن تعارض را حل کرد؛ زیرا دلیل، ملاک قبول است و از حجیت و حرمت برخوردار است و در صورت وجود دلیل، فرقی بین دلیل نقلی و عقلی نیست؛ گرچه ممکن است یکی مهم و دیگری مهم‌تر باشد. در واقع، هر دلیلی خواه عقلی یا نقلی که واجد نصاب حجیت باشد، محترم است و باید از آن بهره‌برداری کرد. اصل سوم. تعارض بین علم و دین، از طرف کسانی مطرح می‌شود که منبع عقلی دین را مقابل منبع نقلی آن قرار دادند و یافته‌های عقلی را از محدوده دین خارج کردند؛ در حالی که دین از دو منبع استخراج می‌شود؛ منبع عقل و منبع نقل؛ یعنی همان‌گونه که دلیل معتبر نقلی، کاشف اراده الهی و حکم خداست، دلیل معتبر عقلی نیز این چنین است و همان‌گونه که دلیل نقلی، همه آثار حجیت را به همراه دارد، دلیل عقلی نیز چنین است. اما این که زبان علم و زبان دین در بیان حقایق و معارف فرق دارد، از جهتی سخنی درست است؛ نه تنها زبان علم تجربی یا ریاضی با زبان دین فرق دارد، بلکه زبان علم فلسفه، فقه، اصول و عرفان نیز با زبان دین متفاوت است [دین‌شناسی - صفحه ۹۸]

باید گفت که حقیقت قضیه تکفیرهای علما در تمدن اسلامی این بود که پس از اینکه ائمه هدی علیهم السلام فرهنگ مناظره و بحث علمی را در جامعه علمی جا انداخته بودند، شیطان که پایه های حکومتش را بر جهل و خفیف بودن علمی و عقلی جامعه استوار می نماید (فاستخف قومه فاطعوه - زخرف ۵۴) تلاش نمود تا با اختلاف میان ظاهرین و متفکرین محقق، دوباره فضا را برای استخفاف علمی ایجاد نماید (ان الشیطان ینزغ بینهم - اسراء ۵۳) البته به لطف و عنایت الهی و برکت شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام هیچگاه ظاهرگرایان و قشریون نتوانستند باب رسوخ علما در حقایق کتاب و سنت را ببندند و جامعه را در ظواهر متوقف سازند.

### شش: ضرورت پرداختن به شبهات

حضرت آقا مکرر در مورد ضرورت پرداختن به علم کلام تصریح فرموده اند: (البته همان گونه که پیشتر عرض شد منظور ایشان از علم کلام کلام جدید است)

ما بارها مطالبی عرض کرده ایم؛ حالا هم عرض می کنیم: رشته های اصلی در حوزه های علمیه، به ترتیب، اول فقه است؛ دوم کلام است؛ و سپس فلسفه است. فقه، ستون فقرات حوزه های علمیه است؛ علم کلام، جزو پایه های حوزه های علمیه است؛ فلسفه، جزو لوازم حتمی حوزه های علمیه است. بایستی مدرسین خوب و کارآمد و طلاب علاقه مند و جوینده، این سه علم را بیاموزند و حوزه ها در این زمینه، گرم و پوینده و فعال و بانشاط حرکت کنند. (حوزه و روحانیت، ص: ۹۰۷)

ما چنین حوزه ای می خواهیم. یعنی حوزه ی مطلوب، این حوزه است. هر جا شبهه ای مطرح شود، فوراً جوابش این جا آماده است. هر جا کتابی بر ضد دین بیاید، دو کتاب در ردش آماده است. هر کس از تاریخ اسلام چیز مبهمی داشته باشد، این جا مرکز تحقیق است؛ بلافاصله آن بخش را دریاورند و برایشان تبیین کنند. این حوزه لازم است. (حوزه و روحانیت، ص: ۸۲۴)

اگر ما بخواهیم هر شبهه ای را پاسخ دهیم از نظر علمی باز هم راهی به جز ورود به بحث علمی برای ابطال آن شبهه نداریم.

روی عن امیرالمومنین علی علیه السلام : رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ (نهج البلاغه ص ۵۳۰)

و نقل عن العلامة شرف الدین رحمه الله : لا ینتشر الهدی إلا من حیث ینتشر الضلال (رسائل و مقالات آیت الله سبحانی، ج ۵، ص: ۶۵۴)

## ب) مقدماتی درباره وضع حاضر علم اصول

### یک: ضرورت پاسخ به شبهات علم اصول

علم اصول از مهمترین علوم حوزوی است و بدون آن اجتهاد و استنباط دینی تحقق نمی‌خواهد داشت و دانش فقه به سمت جمود و تاریخی شدن سیر خواهد کرد.

آقا ضیاء الدین عراقی رحمه الله درباره علم اصول می‌فرماید:

ما لا محیص عنه من هذا العلوم فی مبادئ الاجتهاد هو علم الأصول بهذا المنهج الذی بایدینا جامعا و مانعا، و الفقیه لا بد منه بحیث اذا لم یکن لم یحصل الاجتهاد له، فهو الأصل الوحید فی المرتبة فی باب مقدمات الاجتهاد. (الاجتهاد و التقليد ضیاء عراقی، ص: ۴۲)

حضرت امام خمینی رحمه الله درباره ضرورت این دانش می‌فرماید:

ومنها (ای من مقدمات الاجتهاد): - و هو من المهمات - العلم بمهمات مسائل اصول الفقه؛ ممّا هی دخيلة فی فهم الأحكام الشرعیة ... فطالب العلم و السعادة لابدّ وأن یشتغل بعلم الاصول بمقدار محتاج إلیه و هو ما یتوقف علیه الاستنباط (الاجتهاد و التقليد، النص، ص: ۱۲)

حضرت امام خامنه ای نیز در تبیین فقه جواهری می‌فرماید:

حوزه‌های علمیه باید بر سه مبنا تحرک خودشان را افزایش دهند و سازماندهی و نوآوری کنند: مبنای اول، فقه سنتی و جواهری است، که تعبیر امام بزرگوارمان بود. صاحب جواهر، مظهر یک فقیه مقید به مقررات فقهت و قواعد اصولی و فقهی است. او یک ملای اصولی مقید و دقیق و منظم بود که از موازین رایج فقهی بین اصولیین، هیچ تخطی نکرد و در بررسی هر مسئله، شهرت و اجماع و ظواهر ادله و اصول و هرچه را که جزو ابزارهای معمولی کار فقهت شمرده می‌شود، در اختیار گرفت و آن‌ها را با همان دقت یک فقیه اصولی به کار می‌بست. بنابراین، فقه جواهری، یعنی همان فقه سنتی رایج با متد فقهت. این روش و متد، همان کیفیت رسیدگی یک مسئله در فقه است. روش رایج فقهت، بدین ترتیب است: اولاً، استفاده از ظواهر و علاج مشکلات ظواهر و امارات؛ و هنگامی که فقیه دستش از امارات کوتاه شد، مراجعه به اصول، و پیدا کردن اصلی که اینجا مجرای آن است؛ و اگر معارضه‌یی میان اصول وجود داشته باشد، علاج کردن آن معارضه و دیگر مشکلات باب اجرای اصول ... و بالاخره از آب در آوردن مسأله‌ی فقهی. این، فقه جواهری است. ما دو فقه، یکی سنتی و دیگری پویا نداریم. فقه پویا، همان فقه سنتی ماست. پویاست، یعنی علاج‌کننده‌ی مشکلات انسان و پاسخگوی حوادث واقعه است؛ و سنتی است، یعنی دارای شیوه و متدی است که برطبق آن «اجتهاد» انجام می‌گیرد، و این شیوه قرن‌ها معمول بوده و کارایی خود را نشان داده است. (بیانات در تاریخ ۲۰/۰۴/۱۳۶۸، حوزه و روحانیت، ص: ۱۱۶)

## ایشان تخطی از روش اجتهادی کنونی را انحراف می دانند:

اگر تحول را به معنای تغییر خطوط اصلی حوزه‌ها بدانیم - مثل تغییر متد اجتهاد - قطعاً این یک انحراف است. تحول است، اما تحول به سمت سقوط. شیوه‌ی اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیه رائج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قوی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با اتکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است و استنباط ما استنباط علمی و یقینی است. این ظنون خاصه‌ای هم که وجود دارد، همه‌ی اینها حجیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتی اعتبار اصول عملیه‌ای که ما در فقه از آن استفاده می‌کنیم، باید اعتبار جزمی و قطعی باشد. تا وقتی که از دلیل قطعی به معتبر بودن این اصل عملی - استصحاب یا براءت یا اشتغال، هرکدام در مجاری خودشان - جزم پیدا نکنیم، نمی‌توانیم از این اصل استفاده کنیم. بنابراین یا بی‌واسطه یا به‌واسطه، همه‌ی شیوه‌های استنباط ما در فقه منتهی می‌شود به قطع و یقین. اجتهاد در شیعه به معنای تکیه به ظنون غیر معتبر نیست؛ همین‌که قدمای ما اصطلاح اجتهاد به رأی، اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر، مثل قیاس، مثل استحسان و امثال اینها را به کار بردند و کتابها نوشتند؛ «الرّد علی اصحاب الاجتهاد فی احکام». اسماعیل بن ابوسهل نوبختی، سید مرتضی در «ذریعه»، شیخ در «عدة الاصول» و دیگران و دیگران این اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر را رد کردند. این اجتهاد مردود است. امروز هم تحت هر نامی کسانی به این جور اجتهادها روی بیاورند، مردود است. اینکه حالا دنیا این را از ما نمی‌پسندد، این حرف فقهی در دنیا خریدار ندارد، یا این را صریحاً بگویند یا نگویند، اما در دلشان این باشد و اینها را به یک استنباط غلطی بکشاند، این مردود است. متأسفانه در مواردی در گوشه و کنار دیده شده که برای اینکه عرف دنیای متمدن - که عمدتاً مادی است - رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است! حتی بدتر از این، برای اینکه گاهی دل قدرتهای مادی به دست بیاید - نه حالا عرف دنیای مادی رائج، بلکه عرف قدرتهای مادی و استکباری رعایت شود - [مثلاً] فتوا داده شده: (تلاش صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی به دلیل اینکه موجب سوء ظن قدرتهای بزرگ است، ممنوع است!) خوب، غلط کردند سوءظن دارند. اگر اجتهاد با همان شیوه‌ی درست و صحیح خود که تکیه‌ی به کتاب و سنت است، و با آن متد معقول صحیح منطقی حساب‌شده‌ی پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها و لو نتایج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاقت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد، باز شاگرد او بر علیه نظر او حرفهایی زده‌اند، مطالبی گفته‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد؛ این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱)

مرحوم ملا مهدی نراقی صاحب کتاب اخلاقی شریف جامع السعادت درباره علم اصول می نویسد:

إنّ علم الأصول ممّا لا یخفی علوّ رتبه، و سموّ مرتبه، و جلاله شأنه، و شرافة مكانه، و فخامة فائده، و جسامة عائده، و متانة دلائله، و رشاقة مسائله، و وثاقه مبانیه، و حلاوة معانیه، و توقّف المباحث الشرعیة علیه، و افتقار المسائل الفرعیة إلیه، و هو عمدة ما یحصل به الاجتهاد، و الوصول إلیه دونه خرط القتاد. (انیس المجتهدین فی علم الأصول، ج ۱، ص:

مرحوم آخوند خراسانى نيز درباره اهميت علم اصول مى فرمايند:

فصل [فى بيان ما يتوقف عليه الاجتهاد]: لا يخفى احتياج الاجتهاد إلى معرفة العلوم العربية فى الجملة و لو بأن يقدر على معرفة ما يبتنى عليه الاجتهاد فى المسألة بالرجوع إلى ما دون فيه و معرفة التفسير كذلك. و عمدة ما يحتاج إليه هو علم الأصول ضرورة أنه ما من مسألة إلا و يحتاج فى استنباط حكمها إلى قاعدة أو قواعد برهن عليها فى الأصول أو برهن عليها مقدمة فى نفس المسألة الفرعية كما هو طريقة الأخبارى و تدوين تلك القواعد المحتاج إليها على حدة لا يوجب كونها بدعة و عدم تدوينها فى زمانهم عليهم السلام لا يوجب ذلك و إلا كان تدوين الفقه و النحو و الصرف بدعة. و بالجملة لا محيص لأحد فى استنباط الأحكام الفرعية من أدلتها إلا الرجوع إلى ما بنى عليه فى المسائل الأصولية و بدونه لا يكاد يتمكن من استنباط و اجتهاد مجتهدا كان أو أخباريا نعم يختلف الاحتياج إليها بحسب اختلاف المسائل و الأزمنة و الأشخاص ضرورة خفة مئونة الاجتهاد فى الصدر الأول و عدم حاجته إلى كثير مما يحتاج إليه فى الأزمنة اللاحقة مما لا يكاد يحقق و يختار عادة إلا بالرجوع إلى ما دون فيه من الكتب الأصولية. (كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: ٤٤٨)

علامه محمد باقر وحيد بهبهانى رحمه الله معتقد است ضرورت احتياج به علم اصول در فقاہت بديہى است. وى درباره ضرورت علم اصول مى نويسد:

بقاء التكاليف و الأحكام فى زماننا، و وجوب سعيها فى تحصيلها، و عدم بدهتها لنا، كل ذلك قطعى و مرّ وجهه ، و الطرق التى يعرف منها تلك الأحكام منحصرة فى الكتاب و السنّة و أقوال الفقهاء و حكم العقل، فلا بدّ من ملاحظة أنّه هل يحصل منها العلم بالأحكام أم لا؟ و على الثانى فهل يكون الظن الحاصل منها حجّة أم لا؟ و إذا لم نجد طريقا إلى حكم، فهل الأصل فيه البراءة أو التوقف أو غيرهما؟ و إذا حصل التعارض بين الطرق فهل يكون له علاج أم لا؟ و أنّ العلاج ما ذا؟ و من هنا ظهر وجه الحاجة إلى مباحث الإجماع، و الخبر، و القياس، و الاستصحاب، و الاصول، و التعارض، و الترجيح، بل و بعض مباحث الكتاب أيضا. ثم إنه لما وقع فى الكتاب و السنّة بعض الاختلالات مثل النسخ، و التخصيص، و الوهم، و التشابه - على ما مرّ فى الفصول السابقة - فلا بدّ من ملاحظة العلاج بالتفصيل الذى مرّ فيها. على أنّه لو قلنا بجواز العمل بالعام قبل الفحص عن المخصص مثلا، فلا بدّ أيضا من ملاحظة ذلك؛ لأن جواز ذلك - ليس بديهيّ العقل و الدين - صار معركة لآراء الفقهاء المطلّعين الماهرين المتبحرين، بل شاع و ذاع خلاف ذلك حتّى كاد يكون خلافه إجماعيا، و قد عرفت وجه اتّفاقهم و حقيّة رأيهم، فعلى هذا كيف يتيسّر عدم الملاحظة أصلا، سيّما بعد ما عرفت من أنّ الظنّ ليس بحجّة إلّا ظنّ المجتهد الذى بذل جهده بقدر وسعه؟ و من هذا ظهر وجه الحاجة إلى بعض مباحث الكتاب، و العام و الخاص، و المطلق و المقيدّ، و مباحث الناسخ و المنسوخ، و المحكم و المتشابه أكثرها. ثم إنّ بعض ألفاظ الكتاب و السنّة لا يعرف معناه الحقيقى حتّى يبنى عليه عند عدم القرينة، و بعضها يعرف لكن لا يعرف اصطلاح زمان الشارع فيه، و بديهيّ أنّه المناط و قد أشرنا إليه ، فلا بدّ من تحصيل المعرفة علما أو ظناّ يكون حجّة، و من ملاحظة أنّه لو لم تحصل فالعلاج ما ذا؟ و طريقة العمل أى شيء يكون؟ و من هذا ظهر وجه الحاجة إلى مباحث الحقيقة الشرعية، و الأمر و النهى، و المشتق، و العموم و الخصوص، و أمثال ذلك. ثم إنه ربّما يكون ظاهر خطابات



الكتاب و السنّة يقتضى أمرا و فى بادئ النظر أنّ العقل - بل و العرف أيضا- يأبى عنه و يقتضى خلافه. و من ثمّ صار محل نزاع أهل العلم و شاع نزاعهم فيه، و اشتهر بحيث ما استتر ، فعلى هذا لا بدّ من التأمل و البحث، حتى يعلم أنّ العقل فى الواقع أب عنه مقتضى لخلافه أم لا، و على الأوّل كيف يكون الحال حينئذ ، مثلا إذا ورد الأمر بشيء على سبيل العموم، أو الإطلاق، و النهى عن آخر كذلك، و وجدنا بعض الأفعال فردا للشىء الذى أمر به، و الشىء الذى نهى عنه جميعا، فعلى هذا مقتضى ظاهر الأمر و النهى و عمومهما أن يكون ذلك الفعل طاعة و عبادة صحيحة و حراما معا، لكن فى بادئ النظر أنّه كيف يصير الشىء الحرام واجبا، و المبعوض مطلوبا، و العصيان طاعة؟ و ادعى أكثر المحقّقين استحالة ذلك و اشتهر ذلك عنهم بحيث ما خفى على محصّل، بل و لا عارف، فعلى هذا كيف يتيسّر للمجتهد عدم التدبّر فى ذلك و عدم العلم بأنّ الواقع كيف يكون؟ و قس على هذا نظائره من أنّ الأمر بالشىء هل يقتضى النهى عن الضدّ أم لا؟ و أنّ إيجاب ذى المقدّمة هل يقتضى إيجاب مقدّمته أم لا؟ و أنّ التكليف بالمشروط هل يجوز مع انتفاء شرطه أم لا؟ فتدبّر. ثمّ إنه بملاحظة جميع ما ذكر، و مشاهدة الاختلافات الكثيرة الأخر على ما مرّ الإشارة إليها يعلم الاحتياج إلى مباحث الاجتهاد و التقليد. و بالجملة؛ احتياج المجتهد إلى هذه المسائل بديهي، و ليس أحد الطرفين فى هذه المسائل بديهيا حتّى يستغنى عن ملاحظتها و تدوينها، فظهر أنّ الاحتياج إلى أمثال ما ذكرنا من مسائل اصول الفقه بديهي، و لو كان بعض مسائله بحيث لا يظهر ممّا ذكرنا بدهاهة الاحتياج إليه فلا بدّ من ملاحظته؛ إذ لعلّه يظهر الاحتياج إليه، و لو يظهر على مجتهد عدم الاحتياج إليه فهذا كيف ينفع المجتهد الآخر؛ إذ لعلّ ذلك الآخر لو لاحظته و تأمّل فيه عرف الاحتياج إليه؛ إذ الأذهان مختلفة، و الاطلاع و التفطن لهما دخل تامّ؛ إذ لعلّه يكون مطلعا على أمر آخر أو يتفطن به فيظهر بسببه عليه الاحتياج إليه. على أنّه قد عرفت أنّ المعتبر إنّما هو ظنّ المجتهد بعد بذل جهده فى جميع ما يحتمل أن يكون له دخل فى الوثوق و عدم الوثوق، و هذا وجه الاحتياج إلى علم اصول الفقه، و هو شامل لجميع مسائله. و قد عرفت أيضا؛ أنّ المطلّعين الماهرين المتبحرين المتقنين الورعين أخبروا بأنّه لا بدّ فى الاجتهاد من معرفة اصول الفقه، بل بعضهم صرح بأنّ الأهمّ و العمدة فيه إنّما هو معرفته، فعلى هذا لو كان القلب خاليا من الشوائب ، سليما من المعاييب كيف يطمئنّ بما يظهر عليه مع عدم اطلاعه على اصول الفقه؟ و هذا أيضا كسابقه عام يشمل جميع مسائله، فتأمّل. على أنّك لو تتبعت سائر العلوم وجدت كثيرا من مسائلها لا يحتاج إليها المجتهد، فتدبّر. و بالجملة؛ لا شبهة فى بدهاهة الاحتياج إليه، بل لو تأمّلت و أنصفت وجدت أنّ الأمر على ما قال بعض المحقّقين من أنّ الأهمّ و العمدة فى الاجتهاد هو هذا العلم، و أنّه لا بدّ من موازنة تامة، و مهارة فى هذا العلم، و أنّ من القصور فيه يصدر أمثال ما أشرنا إليه فى الفصل الخامس من المزخرفات الشنيعة و الخرافات الفضيعة، و كذا من عدم المهارة فيه يبرز الشكوك الواهية المخربة للدين، و الشبهات الواقعة فى مقابل البديهة المقتضية لمحو الملة بل و ملل جميع الملبّين كما مرّ فى ذلك الفصل. و مرّ أيضا أنّ من حفظ الله لشرعه، و لطفه على خلقه أنّه سلّط على أمثال هؤلاء عدم التفطن، و جعلهم بحيث يستنبطون الحكم على طريقة المجتهدين و بقواعد اصول الفقه، و سلّط عليهم تقليدهم فى ذلك فى المسائل الفقهية؛ يريدون أن يطفؤا نور الله بأفواههم و يأبى الله إلا أن يتمّ نوره و الشعراء يتبعهم الغاوون\* ألم تر أنّهم فى كلّ وادٍ يهيمنون\* و أنّهم يقولون ما لا يفعلون و نسأل الله الهداية و العصمة من الغواية بمحمد و آله صلّى الله عليه و آله و سلم. و حيث ما عرفت بدهاهة الاحتياج إلى هذا العلم فما أوردوا من الشكوك فى نفيه لا يستأهل التعرض له ؛ لكونها فى مقابل البديهة، مضافا إلى أنّ فسادها ظاهر ممّا ذكرنا من دون حاجة إلى التأمل فيه، و مع ذلك تتوجه إليها و إلى وجه فسادها على سبيل الإجمال؛

حسماً لمادتها بالمرّة بالنسبة إلى المنكرين للبدیة، و تنبیها على تفاصيل ما فيها التي تظهر من التأمل فيما ذكرنا. قالوا: هذا العلم حدث بعد زمان الأئمة عليهم السلام و إنا نقطع بأنّ قدامنا و رواة أحاديثنا و من يليهم لم يكونوا عالمين به، مع أنّهم كانوا عاملين بهذه الأحاديث الموجودة، و لم ينقل عن أحد من الأئمة عليهم السلام إنكارهم، بل المعلوم تقريرهم لهم، و كان ذلك الطريق مستمرا بين الشيعة إلى زمان ابن ابي عقيل و ابن الجنيد رحمهما الله ثمّ حدث بين الشيعة، فلا حاجة إلى هذا العلم. أقول: حدوث هذا العلم بتمام مسائله بعد عصر الأئمة عليهم السلام، و العلم بذلك محلّ نظر؛ إذ حكم ما لا نصّ فيه، و تعارض الأدلّة، و القياس و الاستحسان و الاستصحاب، و النسخ و المنسوخ، و المحكم و المتشابه، و العام و الخاص، و الإفتاء و التقليد، و أنه هل يجوز الرواية بالمعنى أم لا؟ و هل يجوز الرواية من دون إجازة أم لا؟ و أنّ الشبهات في موضوع الحكم الشرعي كيف حالها، و كذا بعض الاصول مثل أصالة صحّة التصرف، و أصالة الحقيقة، و أمثال ذلك يظهر من الأحاديث وجودها في عصرهم عليهم السلام ببعض الوجوه، و على حسب ما كانوا محتاجين إليها في ذلك الأصل. و أمّا أنّ الخبر الواحد حجّة أم لا، فلا نسلم أيضا حدوثها بعد زمانهم عليهم السلام، كيف و ادعى القداماء إجماع الامامية على المنع من العمل به؟! و هو الظاهر من المتكلمين من أصحابنا المعاصرين لهم، كما لا يخفى على المتأمل، و ادعى الشيخ رحمه الله عليه إجماعهم على الجواز، و هو الظاهر من محدثي أصحابنا، كما سنشير إليه عند بيان الحاجة إلى علم الرجال. و أمّا أنّ حجّة الكتاب بأيّ طريق، فهو أيضا يظهر من الأخبار وجوده في زمانهم عليهم السلام. و أمّا أنّ الأمر و النهي هل يجتمعان أم لا، فلا نسلم أيضا عدم وجوده في زمانهم، كيف و نسبت الشيعة إلى المنع منه؟ و كلام الفضل بن شاذان فيه مشهور! و كذا الكلام في أنّ الأمر للوجوب أم لا؟ و للفور أم لا؟ و نظائرهما مما ادعى الإجماع على أحد طرفي مسألته، فتأمل. (رسائل اصوليه و حيد بهبهانی، ص ۹۴ تا ۱۰۱)

حتی اخباريون هم در برخی کتب خود به ضرورت علم اصول معترفند:

لأبد للمجتهد أن يعرف جميع ما يتوقّف عليه إقامة الأدلّة على المسائل الشرعية الفرعية أي يعرف من الكتاب والسنة ومعاني الألفاظ لغة و شرعاً و عرفاً، ما يتوقّف عليه استنباط الأحكام ولو بالرجوع إلى الكتب المعتمدة. ولأبد أن يكون عالماً بمواقعها بحيث يتمكن عند الحاجة من الرجوع إليها. و يعرف النسخ و المنسوخ و الإجماع و الخلاف و أحوال الرواة من الجرح و التعديل و لو بالمراجعة. و ما لأبد منه من المطالب الأصولية بالاستدلال على كلّ أصل منها. (نقد الأصول الفقهية ملا محسن فيض كاشاني (چاپ كنگره فيض)، النص، ص: ۲۴۰)

از طرف دیگر علمائی از شیعه نیز که به قرآن بسندگی متهم شده اند و تا حدودی با علم اصول کنونی مخالفند نیز برای فهم خود از دین اصولی قائلند و اصول فقه قرآنی ارائه داده اند.<sup>۲</sup>

وجود شبهه نسبت به اصل ضرورت وجود و ثمره مندی یک دانش، کار را برای متعلمین آن دانش سخت نموده و همچون خار ذهنی جلوی فرایند یادگیری آنان را می گیرد. همچنین اگر شبهاتی در مورد ضرورت بحث از

<sup>۲</sup> مراجعه بفرمایید به مقاله ی علم اصول در ترازوی نقد، مصاحبه معاونت پژوهشی مرکز مدیریت حوزه علمیه قم با آیت الله محمد صادقی تهرانی (ره) از کتاب جایگاه شناسی علم اصول، ج ۱ و کتاب اصول استنباط در پرتو کتاب و سنت ایشان

شاخه های اصلی آن، موضوعات کلی حاکم بر آن، مانند ساختار ابواب و روش تولید و تحلیل، در آن وجود داشته باشد بر فرایند یادگیری اثر منفی دارد. مثلا اگر طلبه ای که نحو می خواند نسبت به روش تولید علم نحو و اصول آن، از جمله حجیت اجماع و قیاس در نحو و یا حجیت قول عرب بدوی شبهه داشته باشد قرص و محکم مسائل آن را به ذهن نمی سپارد و تا این شبهات در اصول نحو حل نشود چنین طلبه ای دل به قواعد نحو نمی سپارد ولو این که مستند و حجت در قاعده ی مورد یادگیری از بین حجت های مورد شبهه نباشد یعنی به فرض مثال طلبه ای که در مورد حجیت اجماع نحویون شبهه دارد حتی قواعدی که مستندشان آیات قرآن است مانند برخی مسوغات ابتدا به نکره را هم محکم نمی داند و دل به یادگیری آنها نمی دهد زیرا تصور او این است که ممکن است همین قاعده ی مسوغات ابتدا به نکره هم حجتش اجماع نحویون باشد که او در موردش شبهه دارد. همچنین چنین شبهاتی طلبه را در تحصیل آن علم سست و کسل نموده و باعث می شود طلبه جا به جا مسائل آن علم را انکار نماید این در حالی است که چنین طلبه ای که مسائل آن دانش را انکار می کند نسبت به این مسائل شبهه و اکراه ندارد، بلکه مشکل او در اصل ضرورت و ثمرات آن علم است و اصطلاحا شبهه ی ریشه ای و زیرساختی دارد که به صورت انکار و استبعاد در مسائل و فروع رخ می نماید. لازم است قبل از شروع در هر علم ضرورت و ثمرات علم برای متعلم تبیین شود تا دل و جان او آرامش یافته و گوش جان به سخن اساتید فرا دهد. علامه تفتازانی رحمه الله در این باره در کتاب تهذیب المنطق می نویسد:

و كان القدماء يذكرون ما يسمونه الرؤوس الثمانية، الأول: الغرض لتلا يكون النظر فيه عبثا و الثاني: المنفعة و هي ما يتشوقه الكل طبعاً لينشط الطالب و يتحمل المشقة و الثالث: السمة و هي عنوان العلم ليكون عنده إجمال ما يفصله و الرابع: المؤلف ليسكن قلب المتعلم اليه لاختلاف ذلك باختلاف المصنفين (تهذیب المنطق تفتازانی بخش خاتمة و حاشیة ملاصدرا بر الهیات الشفاء، ص ۲۱ و شرح حکمة الاشراق (قطب الدین شیرازی) ص ۲۷)

شهید مطهری در کتاب آموزش منطق خود در ابتدای کتاب به شبهات درباره علم منطق اشاره نموده و در فصل قیاس به صورت مفصل در ۲۶ صفحه به آنها پاسخ می دهد (کلیات علوم اسلامی جلد یک بخش منطق اشاره در ص ۲۲ و تفصیل در ص ۸۷ تا ۱۱۳).

حجت الاسلام منتظری، مؤلف کتب درسی منطق حوزه علمیه هم در ابتدای کتاب منطق ۲ به صورت گذرا به این شبهات و پاسخ آنها می پردازد (منطق ۲ ص ۴۹ تا ۵۱) پاسخ به شبهات در ابتدای شروع تحصیل علم کار پسندیده ای است و در علوم پرشبهه مثل اصول، فلسفه، عرفان نیز علاوه بر منطق لازم و مفید است.

متأسفانه بیشتر کتب اصولی شیعی که بزرگان حوزه های علمیه ما نوشته اند تا قبل از اوج گیری اخباریان ناظر به کتب اهل سنت و در پاسخ به شبهات آنهاست و مثلاً العده و الذریعه شرح انتقادی نظرات اصولیون اهل سنت مانند شافعی هستند و کتاب اصولی درس نامه ای شیخ بهائی رحمه الله یعنی زبده الاصول و کتب اصولی درس نامه ای علامه حلی رحمه الله یعنی مبادی الوصول و تهذیب الوصول نیز تصحیح انتقادی مختصر المنتهای ابن حاجب<sup>۳</sup> و منهاج الوصول بیضاوی<sup>۴</sup> هستند و بعد از اوج گیری اخباریان نیز کتب اصولی مهم ما ناظر به پاسخ به اخباریان بوده و جای یک متن آموزشی مختصر، مستقل و شیعه بنیاد که اصول را فارغ از شبهات و به صورت منظومه ای مستقل مطرح نماید در کتب اصولی همچنان خالی است.

## دو: سختی کار پاسخ به شبهات علم اصول

الف: طرح شبهات از طرف قوی ترین محدثین

شبهات در مورد علم اصول از طرف قوی ترین محدث شیعه مانند شیخ حر عاملی رحمه الله و ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله صاحب وافی مطرح شده است و دریای احادیثی که اندک امکان استفاده ی تقابلی با علم اصول در آنها وجود داشته است توسط این دو بزرگوار به سمت اصولیین سرازیر شده است. مثلاً ملا محسن فیض رحمه الله در رد اصولی گری از بیش از ۲۰۰ حدیث و آیه استفاده می کند (برای مثال مراجعه نمایید به سفینه النجاة ایشان).

ب: پراکنده بودن و کشکولی بودن شبهات در بین مطالب اخباریون و نداشتن سرفصل و عناوین مشخص برای رد علم اصول

ج: وجود اشتراک لفظی در مفردات و اصطلاحات علم اصول و مباحث مهم آن مانند اجماع و قیاس و عقل و اجتهاد و ... و مشتبه شدن اصطلاحات در برخی ردیه های طرفین

د: دامنه ی وسیع نظرات اصولیین از اصولیین تندروی اهل سنت (قیاس گراها و اصحاب رای) تا اصولیین متمایل به اخباریون و اخباری مسلک در شیعه و اهل سنت

---

۳ ادوار اصول الفقه، ابوالقاسم گرگی، ص: ۴۴

۴ عمدة الأصول، ج ۱، ص: ۲۷

ه: عدم وجود بحث پیرامون ضرورت و ثمرات علم اصول به صورت متقن و ساختار یافته در کتب اصولی

و: تند روی های اخباری و اصولی که کار را برای پیشبرد یک فضای علمی نرم و آرام و گفتگوی دو طرفه ی منطقی استدلالی سخت می کند.

ز: سوء استفاده های حکومت‌های ظالم از هر دو جریان مجتهدین علم اصول (رای گراها و قیاسیین) و اخباری ها برای پیشبرد اهداف ظالمانه ی خود

سوء استفاده از علم اصول در میان بنی اسرائیل و امت‌های گذشته هم سابقه داشته است و در چند داستان قرآنی به این سوء استفاده ها اشاره شده است. اما بعد از اسلام اولین سوء استفاده ها از طریق طرح اجماع، اجتهاد به رای و قیاس آغاز شد و پایه ی غصب خلافت بر اساس همین تسویلات شیطانی با ظاهر اصولی آغاز شد که یکی از مهمترین ایرادهای منتقدین علم اصول هم به همین قضیه باز می گردد و در جای خود مفصل به آن پاسخ داده خواهد شد. بعدها حکام بنی امیه و بنی عباس و حتی صفوی و قاجاری هم از تسویلات اصولی برای اهداف خود استفاده نمودند. در دوره پهلوی هم می توان سوء استفاده از شبهات اصولی را رهگیری نمود و برای آن شواهدی یافت. در حال حاضر نیز عمده دستاویز حکومت‌های غاصب در کشورهای اسلامی همین شبهات اصولی و تفسیر به رای به جای تفسیر با اصول صحیح فهم کتاب و سنت است.

### سه: اقسام شبهات علم اصول

علم اصول به دلایل مختلف بارها و در برهه های گوناگون از ناحیه های مختلف مورد اشکال و نقد جدی قرار گرفته است. در سالهای اخیر حوزه های علمیه با متون به روز علمی و پژوهشی دانشگاهی مواجه شده اند و شبهات ساختاری (تبویبی) و سبکی (سبک کتاب نویسی) نیز به شبهات محتوایی و منبعی و استدلالی گذشته افزوده شده اند. این مواجهه، حوزه را وادار ساخته است که در کتاب نویسی پیرامون سبک‌های گذشته بازنگری نماید. در گذشته بسیاری نویسندگان حوزوی در کتب اجتهادی بیشتر مباحث را به صورت ان قلت و اشکال و جواب مطرح می ساختند و تقییدی به این که یک ساختار منسجم از مباحث علم شکل دهند و عنوان گذاری و فهرست نویسی داشته باشند نداشتند. از طرفی معمولاً در حوزه اولین نفری که در یک علم کتاب می نوشت کتب بعدی به صورت شرح و حاشیه روی همان کتاب ارائه می شد و پرداختن به ساختار طرح مباحث برای نویسندگان جذابیت نداشت. از جمله شهید مطهری در مورد باب بندی علم فقه از فقها شکایت دارند که چرا در مورد

ساختاربندی علم فقه کار جدی نشده است (کلیات علوم اسلامی ج ۲ ص ۱۳۹ تا ۱۴۵) و به جز محقق حلی که در این مورد نوآوری داشتند و شهید مطهری از ایشان تمجید می نماید تقریباً در سالهای گذشته کس دیگری به این موضوع پرداخته است. اخیراً در علم اصول محقق اصفهانی رحمه الله شروع به نوشتن کتابی نمودند با عنوان علم الاصول علی نهج حدیث و لکن متأسفانه ایشان در اثنای نوشتن بحث اجتماع امر و نهی رحلت فرمودند و عمر مبارکشان به تکمیل کتاب مجال نداد. مرحوم علامه مظفر رحمه الله نیز سعی نمودند ساختار علم اصول را متحول نمایند ولی باز هم این ساختار جدید مورد انتقادات جدی قرار گرفته است و استقبال چندانی از آن نشده است، شاهد این مثال هم آن است که کتابهای بعد از اصول مرحوم مظفر، همان ساختار سابق که ساختار کفایه بود را ترجیح دادند. در هر حال باید برای ساختار علم اصول فکر اساسی شود و یک ساختار به روز و متقن تهیه شود. لذا یکی از اشکالات جدید به علم اصول انتقاد ساختاری است. اقسام شبهات وارد به علم اصول را می توان در دسته های زیر جای داد.

فاز یک: شبهات ناظر به اصل وجود علم اصول

یک: شبهات ناظر به گروه وضع کننده ی علم اصول

دو: شبهات ناظر به اهداف علم اصول

سه : شبهات ناظر به نتایج و آثار عمل به علم اصول

چهار: شبهات ناظر به منابع مورد استفاده در علم اصول

پنج: شبهات ناظر به ابزارهای علم اصول

فاز دو: شبهات در مورد انکار ضرورت وجود برخی مباحث علم اصول

منکرین ضرورت بحث وضع

منکرین ضرورت بحث عقل

منکرین ضرورت بحث از ظواهر قرآن

منکرین ضرورت بحث از برائت

منکرین ضرورت بحث از اصول عملیه

منکرین ضرورت بحث از ظنون

منکرین ضرورت بحث از حجیت خبر واحد

منکرین ضرورت بحث از عرف

منکرین ضرورت بحث از اجماع

منکرین ضرورت بحث از شهرت فتوائیه

منکرین ضرورت بحث از قیاس و مصالح مرسله و حجتهای اهل سنت

منکرین ضرورت بحث از مشتق

منکرین ضرورت بحث از مقدمه واجب

قائلین ضرورت حذف تورم علم اصول

فاز سه: شبهات ناظر به روش های مورد استفاده در علم اصول

شبهات ناظر به روش عرف گرایی در علم اصول

شبهات ناظر به قیاس تشریح الهی و قانون گذاری بشری

شبهات ناظر به قیاس رابطه با مولای الهی و رابطه با مولای بشری

شبهات ناظر به استفاده از روش عقلی فلسفی در علم اصول

فاز چهار: شبهات در مورد مبانی و اصول موضوعه ی علم اصول

شبهات ناظر به وجود حکم الهی ثابت

شبهات ناظر به انگاره ی اجتهاد انبیاء

شبهات ناظر به تقسیم پنج ارزشی احکام (واجب-حرام-مستحب-مکروه-مباح)

شبهات ناظر به فهم پذیری غیر معصومانه ی قرآن کریم

شبهات ناظر به القای نظر واحد در روایات توسط ائمه ی هدی علیهم السلام

فاز پنج: شبهات در مورد ساختار و تبویب علم اصول

ساختار حکم محور

ساختار حجت محور

ساختار الگوریتمیک

ساختار قطع و ظن

ساختار الفاظ - عقلیات - حجج - لا حجج

ساختار پژوهش حاضر به صورت زیر چیده شده است:



- مقدمه
  - یکای ضرورت: پاسخ به شبهات فقه اصول
  - دو جایی کار پاسخ به شبهات فقه اصول
  - سه شبهات فقه اصول
  - چهار دلیل اولی فقه اصول در مورد عزم
  - پنج بركات فقه
  - شش روش فقهی غیر فقهی برای شبهات
  - اعتدال: روشی علمی در بحث اجتهاد و اصول
  - اعتدال و بحث سوء استفاده ها از فقه اصول توسط فکرات افکار و این دوران
  - تد تعریف فقه اصول

- یکای شبهات فقه به اهداف فقه اصول
  - شبهه یکا، پاسخ آماری فقه اصول توسط اهل سنت
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه در تعریف اولی فقه اصول: از علوم نامسند شده توسط آنان
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - دلیل قرآنی القمه شده برای شبهات
  - دلیل حدیثی القمه شده برای شبهات
  - دلیل عقلی القمه شده برای شبهات
  - دلیل فرقی در پاسخ به شبهات
  - دلیل حدیثی در پاسخ به شبهات
  - دلیل قرآنی در پاسخ به شبهات
  - دلیل عقلی در پاسخ به شبهات
  - نظر فقهی معاصر در مورد شبهات این شبهه
  - جمع بندی

- دو شبهات نظری به اهداف فقه اصول
  - شبهه نشی و ترک فقه اصول برای مسئله یا تشدید حادی فقه اصول
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - دلیل قرآنی القمه شده برای شبهات
  - دلیل حدیثی القمه شده برای شبهات
  - دلیل عقلی القمه شده برای شبهات
  - دلیل فرقی در پاسخ به شبهات
  - دلیل حدیثی در پاسخ به شبهات
  - دلیل قرآنی در پاسخ به شبهات
  - دلیل عقلی در پاسخ به شبهات
  - نظر فقهی معاصر در مورد شبهات این شبهه
  - جمع بندی

- سه شبهات نظری به اهداف فقه اصول
  - شبهه چهار، شکسته شدن اصطلح عامی در کتاب و سنت یا فقه اصول
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه پنج، یعنی این که هر قرآن شده فقه یا پاسر از اجتهاد فقه اصول و الفکر نظر اولی
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه ششم، بحث در عطف و توسع از سوی فقه اصول
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - دلیل قرآنی القمه شده برای شبهات
  - دلیل حدیثی القمه شده برای شبهات
  - دلیل عقلی القمه شده برای شبهات
  - دلیل فرقی در پاسخ به شبهات
  - دلیل حدیثی در پاسخ به شبهات
  - دلیل قرآنی در پاسخ به شبهات
  - دلیل عقلی در پاسخ به شبهات
  - نظر فقهی معاصر در مورد شبهات این شبهه
  - جمع بندی

- چهار شبهات نظری به اهداف فقه اصول
  - شبهه هفتم، کافی بودن کتاب و سنت و عدم نیاز به جمع معینه
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه هشت، دستور الهی بر توفیق در فهم معجزات و تله ابهام در آیه و جمع معینه در آیات و روایات
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه نهم، یعنی هر فردی از روایات از حدیث و جمع تلخیص فقه اصول حتی فقه
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه یازدهم، حق بیان در مسکرات شرعی توسط فقه اصول یا بصره های روایات
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - آیات استدلال شده برای شبهات
  - اعتدال استدلال شده برای شبهات
  - دلیل عقلی القمه شده برای شبهات
  - دلیل فرقی در پاسخ به شبهات
  - دلیل حدیثی در پاسخ به شبهات
  - دلیل قرآنی در پاسخ به شبهات
  - دلیل عقلی در پاسخ به شبهات
  - نظر فقهی معاصر در مورد شبهات این شبهه
  - جمع بندی

- پنج شبهات نظری به اهداف فقه اصول
  - شبهه دهم، گزارشی نظری از ارایه و قرآنی و عقلی و اشیاء و غیر مکتوبه
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه یازدهم، اعتدالی قلمی و رای و عقلی عقلی معنی بیان فقه اصول
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - شبهه دوازدهم، وجود روایات امر به کثرت حدیث به عنوان تراز بی حد و انشمار آن و تکرار اجتهاد روی آن
  - گرایش های معاصر از شبهه
  - آیات استدلال شده برای شبهات
  - اعتدال استدلال شده برای شبهات
  - دلیل عقلی القمه شده برای شبهات
  - دلیل قرآنی در پاسخ به شبهات
  - اعتدال
  - دلیل قرآنی در پاسخ به شبهات
  - دلیل عقلی در پاسخ به شبهات
  - نظر فقهی معاصر در مورد شبهات این شبهه
  - جمع بندی

- دو شبهات نظری به اهداف فقه اصول
  - مکتوب ضرورت بحث و جمع
  - مکتوب ضرورت بحث عقل
  - مکتوب ضرورت بحث از طریق قرآن
  - مکتوب ضرورت بحث از روایت
  - مکتوب ضرورت بحث از اصول عقلی
  - مکتوب ضرورت بحث از طریق
  - مکتوب ضرورت بحث از حقیقت فقهی عامه
  - مکتوب ضرورت بحث از فقه
  - مکتوب ضرورت بحث از اشیاء
  - مکتوب ضرورت بحث از تفهیم فقهی
  - مکتوب ضرورت بحث از فلسف و مصالح عربیه و جمعهای عقلی سنت
  - مکتوب ضرورت بحث از فلسف
  - مکتوب ضرورت بحث از مکتوب
  - مکتوب ضرورت بحث از مکتوب
  - فقهی سنت و فقه اصول

- دو شبهات نظری به اهداف فقه اصول
  - شبهه یازدهم، نیاز برای فقه اصول استفاده در فقه اصول
  - چهار شبهات در مورد اشیاء و اصول فقهی در فقه اصول
  - پنج شبهات در مورد ساختار فقه اصول
  - اعتدال و تفکر اجتهاد گرایی
  - نکته
  - عقل اجتهاد گرایی
  - توانمندی نگاه عقلی به این روشها

## چهار: دلایل افول پویایی و روزآمدی علم اصول در حوزه حال حاضر

عمده رشد مباحث اصولی در شیعه در زمان مواجهه با نظرات اصولی رقبا و کج فهمی ها بوده است. موج اول و دوم رشد اصول شیعه در عصر قدمایی چون سید مرتضی و شیخ طوسی رحمهما الله و متاخرینی چون علامه حلی و شیخ بهائی رحمهما الله در مواجهه با اصول اهل سنت بوده است و موج سوم نیز در عصر استاد بزرگ وحید بهبهانی و شیخ اعظم انصاری رحمهما الله در مواجهه با اخباریون بوده است. علاقه ی ذاتی انسان به راحت طلبی که موجب رشد مجدد اخباری گری و زیر بار اجتهاد اصولی نرفتن شده است از طرفی و کم کاری اصولیون در پاسخ به شبهات، نوآوری و طرح منسجم و متقن علم اصول از طرف دیگر و مواجهه با دانش های پر طمطراق غربی در متن فهمی و زبان شناسی موجب شده است که شعله ی فروزنده ی علم اصول در عصر حاضر در حوزه های علمیه کم فروغ شود و کلاسهای اصول آن حرارت و شور و شوق گذشته را نداشته باشند. از طرف دیگر نفوذ در حوزه نیز در رشد اخباری گری در حوزه های علمیه ی کشور بی تاثیر نبوده و همانگونه که وهابیت اخباری در اهل سنت توسط نفوذیان تقویت شد در میان شیعه نیز جریانات اخباری همچون انجمن حجتیه و مکتب تفکیک با شعار بازگشت به قرآن و حدیث به صورت زیر زمینی در حال گسترش هستند که لازم است طلاب ملتفت باشند که بهترین بازگشت به قرآن و حدیث بازگشت در یک حرکت روشمند، ساختار یافته، الگوریتمیک، منظومه ای و منطقی است و هر گونه بازگشت بدون اصول فهم منسجم و پیشرفته، موجب برداشتهای سلیقه ای و تشتت و تفرقه خانمان سوز خواهد شد که مطلوب شبکه های نفوذ در حوزه هاست.

دلایل و شواهدی وجود دارد که در دوران صفویه با توجه به قدرت گرفتن نهاد مرجعیت دینی و اجتهاد علمایی اعلام حکومت وقت در صدد ترویج اخباریگری برای یکسان سازی مقلد و مجتهد در استفاده از روایات و حذف قدرت نفوذ مرجعیت و اجتهاد بوده اند.

در حال حاضر لازم است موج چهارم رشد علم اصول در شیعه اتفاق بیفتد تا بتوان در مقابل علوم متناظر غربی در فهم متن و تصمیم گیری بر اساس متن از گفتمان شیعه دفاع نمود.

## پنج: لزوم انجام کار محققانه و جامع الاطراف در مسائل علمی در حوزه

متأسفانه تا پای پول در مباحث علمی می آید کیفیت و عمق تحقیق و امی رود و تحقیقات بی مایه می شود، حضرت امام خامنه ای در این باره می فرمایند:

امروز انصافاً در قم، کار تحقیق راه افتاده است و دستگاههای مختلف در گوشه و کنار، به تحقیق متون و از این قبیل مشغولند. اما این تحقیقات، با این بی نظامی، برای بعضی افراد فقط نان دانی است! یعنی عده ای طلبه چند ساعت کار تحقیقی می کنند تا پولی بگیرند. تحقیقی هم که امروز در حوزه تزریق می کنند، همان تحقیق به معنای دانشگاهی است. یعنی روی متون، تحقیق می کنند که در واقع تحقیق نیست؛ بلکه نوعی تنبّع است. افتخار حوزه به این است که تحقیقش تحقیق عمقی و محتوایی است. این را ما از دست ندهیم. باید موضوعات گوناگونی را در مسائل و مباحث مختلف به افراد بدهند و به آنها بگویند بروید راجع به این قضیه، تحقیق حق کنید. خود حوزه این کار را اداره کند و اگر یک وقت لازم شد، پول هم داده شود. بالاخره شما وقتی بخواهید کارهای مهم جدیدی را انجام دهید، باید روی مسائل کار کنید. به چند طلبه ی فاضل، پولی هم بدهید تا کار کنند. (بیانات در دیدار اعضای شورای عالی حوزه علمی قم ۱۴/۰۹/۱۳۷۴، حوزه و روحانیت، ص: ۷۰۱)

علمی را که امروز در اختیار حوزه های علمی است، فرابگیرد و از بن دندان خودتان را به سطح تحقیق برسانید. انسان با سرهم بندی، محقق نمی شود. با برف انبار کردن، انسان فقیه و فیلسوف نمی شود. باید محکم، خشت خشت این پایه را روی هم بچینید و بروید تا به آن اوج برسید. (حوزه و روحانیت، ص: ۱۱۲۵)

واضح است که کار علمی باید محققانه و قوی انجام شود و کار غیر تحقیقی و ضعیف انجام نشدنش بهتر است ایشان در این باره می فرمایند:

کار را، ان شاء الله، تا جایی که ممکن است، عالمانه تر، دقیق تر، محققانه تر، جامع الاطراف تر و بدون هیچ اغماض و سستی انجام دهید. (حوزه و روحانیت، ص: ۶۴۵)

درباره ی زندگی امام چهارم تا امام عسکری علیهم السلام کاری انجام نگرفته کار تحقیقی هیچ نشده است و کار غیر تحقیقی هم که زیاد می شود اگر نشود بهتر است (همرزمان حسین ص ۱۵۰)

### شش: عدم نگاه تاریخی به مسائل علم اصول

گاهی برخی شبهاتی که به علم اصول وارد می شود بدون لحاظ کردن ظرف تاریخی رشد و توسعه ی علم اصول در میان شیعه است. اگر کسی تاریخ علم بعد از اسلام را بداند کاملاً متوجه خواهد بود که رشد و توسعه و احیانا رکود علوم متأثر از فضاها ی سیاسی و نزدیکی سیاسیون به برخی جریانات خاص و تخطئه و تکفیر و حتی تصفیه و کشتار برخی جریان های دیگر بوده است که مثال بارزش در قضیه ی حدوث و قدم قرآن کریم و نزاع معروف اشاعره و معتزله است که حکومت گرچه میلش با اشاعره به خاطر جبرگرایی آنان بود ولی روی مسئله ی حدوث و قدم خود را دایه ی مهربان تر از مادر نسبت به قرآن نشان داد و معتزله را از دم تیغ گذراند. علم اصول در میان شیعه نیز ناظر به شبهات و گزاره های اشتباه اصولی در میان اهل سنت و اخباریون بوده است و لذا باید به علمای

اصولی در توسعه و گسترش برخی مباحث در زمان های خاص مثل توسعه ی بحث اجماع در عصر قدما و حتی طرح نظریه ی اجماع ائمه ی هدی علیهم السلام برای مواجهه با اجماع نادرست اهل سنت حق داد. بدون در نظر گرفتن ظرف تاریخی قضاوت در مورد حجم مباحث اصولی و طرح و عدم طرح آنها در علم اصول قضاوت دقیقی نخواهد بود. در یک بررسی دقیق لازم است سیر اصولی شیعه در موازات سیر اصولی اهل سنت و سپس سیر اصولی اخباریون دیده شود تا فهم دقیق و قابل دفاعی از علت حساسیت ها و طول و تفصیل های برخی مباحث و شرح برخی مطالب کم اهمیت از نظر جامعه علمی امروز داشته باشیم. یقینا کسی که بداند که حضرت ابراهیم نبی قبل از حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام زیسته است برایش سوال از مسیحی و کلیمی بودن ایشان مضحک خواهد بود و حال آنکه خدا می داند چقدر بین یهود و نصاری در این باره جدال علمی رخ داده است. قرآن نیز ناگزیر است برای حل و فصل دعوا چند آیه به این بحث سخیف اختصاص دهد:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٥) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٦٦) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٦٧) إِنْ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٨ آل عمران)

### هفت : دوقطبی حقیقی در بحث اخباری و اصولی

یکی از نکاتی که در مورد جدال اصولی و اخباری به آن توجه نمی شود آن است که دو قطبی حقیقی در مورد اخباریون دو قطبی اخباریون و قرآنیون (قرآن بسندگان) است<sup>۵</sup> که اینان قائل به فقط اخبار و انسداد باب فهم قرآن هستند و آنها قائل به فقط قرآن و عدم افاده ی گزاره دینی قابل قبول توسط اخبار هستند.

ملا محمد امین استرآبادی رحمه الله می نویسد:

وَأَمَّا اسْتِنْبَاطُ الْأَحْكَامِ النَّظَرِيَّةِ مِنْ ظَوَاهِرِ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ سَوْأَلِ أَهْلِ الذِّكْرِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ حَالِهَا : مِنْ كَوْنِهَا مَنْسُوخَةٌ أَمْ لَا ، مَقِيدَةٌ أَمْ لَا ، مُؤَوَّلَةٌ أَمْ لَا ، فَقَدْ جَوَّزَهُ جَمْعٌ مِنْ مُتَأَخَّرِي أَصْحَابِنَا وَعَمَلُوا بِهِ فِي كِتَابِهِمُ الْفَقْهِيَّةِ ، مِثْلَ التَّمَسُّكِ بِعَمُومِ قَوْلِهِ تَعَالَى : ( أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ) فِي إِثْبَاتِ صِحَّةِ الْعُقُودِ الْمَخْتَلَفِ فِيهَا. وَهُوَ أَيْضًا غَيْرُ جَائِزٍ ، وَذَلِكَ لِوَجْهِ : مِنْ جَمَلَتِهَا : عَدَمُ ظَهْوَرِ دَلَالَةِ قِطْعِيَّةٍ عَلَى ذَلِكَ. وَ مِنْ جَمَلَتِهَا : تَرْتَبُ الْمَفَاسِدِ عَلَى فَتْحِ هَذَا الْبَابِ ، أَلَا تَرَى أَنَّ عُلَمَاءَ الْعَامَّةِ قَالُوا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ( وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ) أَنَّ الْمُرَادَ السَّلَاطِينَ. وَمِنْ جَمَلَتِهَا : أَنَّهُ تَوَاتَرَتْ الْأَخْبَارُ عَنِ الْأُمَّةِ

<sup>۵</sup> ( در مورد قرآنیون رجوع شود به علی اکبر بابایی مکاتب تفسیری، ج ۲، ص: ۱۴۵ و خادم حسین الهی بخش، دراسات فی الفرق، القرآنیون و شبهاته حول السنة)

الأطهار عليهم السلام بعدم جوازہ معللاً بأنه إنما يعرف القرآن من خوطب به وبأن القرآن نزل على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية وبأنه إنما نزل على قدر عقول أهل الذكر عليهم السلام وبأن العلم بناسخه ومنسوخه والباقي على ظاهره و غير الباقي على ظاهره ليس إلّا عندنا أهل البيت عليهم السلام (الفوائد المدنية و بذيله الشواهد المكية، ص: ۲۶۹)

در کتاب اخباریگری، تاریخ و عقاید چنین آمده است:

عبدالله بن صالح سماهيجی (م ۱۱۳۵ ق) تمام قرآن را متشابه می‌داند؛ شارح الوافية سيدصدرالدين قمی همدانی (زنده در ۱۱۵۵ ق) مخاطب قرآن را فقط ائمه معصوم (عليهم السلام) می‌داند؛ سيدميرزا جزايري صاحب كتاب جوامع الكلم، عقیده داشت حتی در فهم قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نیز احتیاج به حدیث داریم؛ چراکه ما معنای «احدیت» و فرق بین «واحد» و «احد» را نمی‌دانیم. (اخباریگری، تاریخ و عقاید، ابراهیم بهشتی ص: ۲۲۳ و ۲۲۴)

قرآنیون نیز که پیروان حسبننا کتاب الله هستند خود را از روایات به دلیل وجود روایات مجعول و اسرائیلیات در میان آنها یکسره محروم ساخته اند. احمد خان هندی از جمله ی قرآنیون، که بیشتر در هند و پاکستان ظهور داشته اند چنین می‌نویسد:

مدت‌ها صرف وقت کرده، کتب تفاسیر را تا جایی که مقدور بود مطالعه کرده... در پایان امر به استثنای یک رشته مطالبی که مربوط به علم ادب است چیزی در این کتب نیافتم، مگر یک رشته روایات ضعیفه و مجهول یا حکایت و قصه‌های بی‌اساس که اکثراً از قصص یهود سرچشمه گرفته‌اند. سپس به کتب اصول تفسیر مراجعه کرده و مدتی به مطالعه و بررسی آنها پرداختم که شاید در این کتب، اصولی که مأخذ آن قرآن باشد و یا اصلی که نشود در آن خدشه نمود به دست بیاورم، ولی در آن هم با کمال تأسف... چیزی به نظرم نیامد که بشود از آن، مشکلاتی که در پیش است حل نمود... از آن پس به مطالعه خود قرآن مجید پرداخته و در آیات و کلمات آن به قدر قوه‌ام بنای تفکر و غور و خوض را گذاشتم و خواستم بدانم که آن بر چه مبانی و اصولی قرار گرفته است... و اینک به راستی می‌گویم که من شاگرد قرآن عظیم و آن چه دارم از آن سرچشمه حقیقت فرا گرفته‌ام. (علی اکبر ثبوت، نگاهی به تفسیر سر سید احمدخان، ص ۷۴ و ۷۵).

یکی از راه‌هایی که سیاسیون بوسیله آن همواره علما و عامه ی مردم را از توجه به مقابله با ظلم حکومت‌ها بازداشته اند ایجاد دو قطبی‌های کاذب در میان آنان است. باید توجه داشت که خود اخباریون هم روشمندی و اصول‌مندی در استفاده از اخبار را مانند اصولیون و قرآنیون قبول دارند و هیچ عاقلی با کار روشمند و قاعده‌مند

<sup>۶</sup> مراجعه بفرمایید به کتاب شبهات القرآنیین حول السنة النبویه نوشته محمود بن محمد مزروعه و مقالات:

بررسی و نقد دیدگاه‌های قرآنی و حدیثی قرآنیون اهل سنت، علی احمد ناصح و دیگران  
نقد و بررسی دیدگاه‌های قرآنیون درباره نماز محمد علی تجری

و اصول محور مخالف نیست کما این که خود اخباریون کتب اصول اصلیه دارند مانند ملا محسن فیض و میرزا عبدالله شبر. برخی دیگر هم مانند شیخ حر عاملی اصول خود را در مقدمه ی حدائق الناضره و فوائد الطوسییه بیان فرموده اند.

ملا محسن فیض کاشانی الگوریتم و روش استنباط خود از اخبار را در یکی از کتب خود چنین بیان داشته است:



اما صراط مستقیم و حقیقی همان محوریت قرآن و منظومه سازی روایی و عقلی بر محور قرآن کریم است که علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر گرانسنگ المیزان در این راستا تلاش فرموده اند و بعد از تحلیل قرآن با قرآن به تحلیل قرآن با روایات و تحلیل قرآن با فهم عقل پرداخته اند. البته تقلین هر دو حقیقت واحد دارند و حقایق قرآن همان حقایق روایات شریفه است و تنها از باب عدم تحریف در قرآن و وقوع جعل در روایات بنا بر توصیه ی خود حضرات معصومین مجبوریم روایات صحیح را با عرضه به قرآن کریم تشخیص دهیم و محوریت قرآن به معنی کسر شان روایات شریفه نیست. بزرگان دیگری نیز در جوامع موضوعی شان با لحاظ تقدم ثقل اکبر بر روایات ابتداء آیات هر موضوع را ذکر فرموده اند و سپس به روایات آن پرداخته اند مانند بحار الانوار، وافی، میزان الحکمة، موسوعة العقائد الاسلامیة (عنوان ترجمه فارسی: دانش نامه عقاید اسلامی)، موسوعة معارف الكتاب و السنة (عنوان ترجمه فارسی: دانشنامه قرآن و حدیث)

هشت: وسعت سوء استفاده های قدرت طلبان و دین ستیزان از مقوله روش فهم دین

دین خداوند همواره در طول تاریخ مظلوم بوده است و بیشترین سوء استفاده و فریب افکار عمومی تحت ظواهر دینی مانند پرستش بت و قربانی برای بت ها و تفتیش عقاید دینی و تکفیر و ... صورت گرفته است تا جایی که یکی از مهمترین تهمت های زده شده به انبیاء بزرگوار، ستیز آنان با ادیان مقدس آباء و اجدادی اقوام بوده است.

در قرآن کریم سوء استفاده از دین و مفاهیم دینی توسط بنی اسرائیل مکرر مورد اشاره قرار گرفته است. در صدر اسلام نیز به اسم دین و دستور دینی اجماع و عدم اختلاف و تفرقه در امت و با ظاهر دینی و تمسک به آیات و روایات نهی از تفرقه، ولی غدیری را کنار گذاشتند و با ظاهر مقدس مآبی و حمایت از قرآن کریم کتابت احادیث ممنوع شد و با کمک تفسیر به رای از یک روایت، فدک غصب شد. امروزه هم مباحث زبان شناسی و هرمنوتیکی و تفسیر به نفع نفس در دنیای جدید وجود دارد و فقط ظاهر علمی تر و فنی تری به خود گرفته است و با عناوینی چون پلورالیسم و تعدد قرائت ها و اختیار مفسر در فهم و تاثیر تجربیات مفسر در متن فهمی او و امثال آن مطرح می گردد. روش مند شدن فهم دین یعنی تولید علم اصول محققانه، راه را بر این سوء استفاده ها می بندد و لذا طالبین استفاده از تفسیر به رای هیچگاه با پیشرفت علم اصول موافق نبوده اند و همواره از جدال برهانی و استدلالی می گریخته اند که با منطق و حکمت و علوم عقلی نیز ستیزه داشته اند.

نه: مروری بر آثار نگاشته شده (کتاب شناسی شبهات پیرامون علم اصول و پاسخ آنها)

مخالفین علم اصول به شیعه محدود نشده و در میان اهل سنت نیز اهل حدیث که گرایشاتی مشابه اخباریان شیعه دارند نیز در رد علم اصول آثار نگاشته اند.

آثاری که منحصرًا در رد علم اصول نوشته شده اند:

۱). الفوائد المدنیة فی الرد علی من قال بالإجتهد والتقلید فی نفس الأحکام الإلهیة محمد امین استرآبادی رحمه

الله

ملا محمد امین استرآبادی علم اصول را از اصولیانی همچون سید محمد عاملی صاحب مدارک و دایی او صاحب معالم (م ۱۰۱۱ ق) فراگرفت و از مجتهدان و اصولیان بزرگ زمان خود به حساب آمد؛ چندان که صاحب مدارک، در اجازه نامه ای به سال ۱۰۰۷ ق، او را «صاحب فضایل علمی و کمالات اخلاقی» خواند.<sup>۷</sup> ولی پس از عزیمت به مکه و ده سال شاگردی نزد میرزا محمد استرآبادی، چنان تحت تأثیر واپسین استاد خویش قرار گرفت که به مخالفت با گروه مجتهدان برخاست و آثار مهمی در این باره برجای نهاد. کتاب فوائد المدنیة از مهم ترین منابع در دفاع از مسلک اخباری است. این کتاب در همان زمان، غوغایی به پا کرد و برخی به تألیف آثاری در رد آن پرداختند. از جمله:

---

<sup>۷</sup> (۱). بعضی گفته اند که این اجازه، اجازه اجتهاد بوده است (دائرة المعارف الإسلامیة الشیعیة، ج ۲، ص ۲۲۲، دائرة المعارف تشیعی، ج ۲، ص ۷). ولی استرآبادی خود در این باره می گوید: «من در آغاز جوانی در نجف اشرف، در درس سیدسند و علامه اوحد صاحب مدارک شرکت می کردم و در علم حدیث و رجال، از او استفاده کردم و ... توانستم از او اجازه بگیرم» (الفوائد المدنیة، ص ۱۷). پس مراد از این اجازه، اجازه اجتهاد نبوده؛ بلکه اجازه نقل حدیث بوده است و شاهد بر این مدعا، سخن خود استرآبادی است که می گوید: «یکی از طرق روایی من، استادم صاحب کتاب مدارک است» (همان، ص ۱۸۵).

نورالدین علی بن حسین (م ۱۰۶۳ یا ۱۰۶۸ ق) برادر صاحب مدارک، در کتاب الشواهد المکیة فی مداحض حجج الخیالات المدنیة (معروف به فوائد مکیه)؛ علامه دلداری علی (م ۱۲۳۵ ق) از عالمان هند، در کتاب أساس الاصول (به تاریخ ۱۲۱۴ ق) (اخباریگری، تاریخ و عقاید، ص: ۱۲۲ و ۱۲۳)

(۲). کتب فیض کاشانی رحمه الله

۱. الحق المبین فی کیفیة التفقه فی الدین

رساله ی مختصری است درباره رد علم اصول و روش صحیح در تفقه در دین و فهم تکالیف

فقهی

۲. سفینة النجاة الی طریق و سبیل الهداة

ملا محسن فیض رحمه الله در این کتاب، اجتهاد در احکام شرعی را باطل و اخذ به اجماع و اتفاق آرا را بدعت و از مخترعات اهل سنت دانسته است (اخباریگری، تاریخ و عقاید، ص: ۱۳۵)

۳. الاصول الاصلیه

در تأیید مشرب اخباریگری، با استفاده از کتاب و سنت نوشته شده است. (اخباریگری، تاریخ و عقاید، ص:

۱۳۴)

فیض کاشانی رحمه الله در بسیاری از آثارش به عقاید اخباری خود و نقد اصولیون پرداخته است که در

شبهاتی که مطرح می شود به این کتب نیز ارجاع داده خواهد شد.

(۳). کتب میرزا محمد اخباری رحمه الله

۱. منیة المرتاد فی ذکر نفاة الاجتهاد میرزا محمد اخباری رحمه الله

۲. معاول العقول لقلع اساس الاصول میرزا محمد اخباری در رد اساس الاصول سید دلداری علی هندی

رحمه الله

۳. قیسة العجول و منبهة الفحول (منیة الفحول) میرزا محمد اخباری

۴. انسان العین میرزا محمد اخباری در رد عین العین میرزای قمی رحمه الله

۵. الصیحة بالحق علی من أُلحد و تزندق میرزا محمد اخباری در رد حق المبین کاشف الغطاء رحمه الله



آثاری که منحصر در پاسخ به شبهات علم اصول نگاشته شده اند.

۱. الشواهد المکیة فی مداحض حجج الخیالات المدنیة سید نورالدین عاملی رحمه الله

این کتاب به صورت حاشیه هایی بر فوائد المدنیة است و در پاورقی فوائد المدنیة در یکی از نسخ موجود در بازار چاپ شده است. (در نرم افزار جامع فقه اهل بیت هم موجود است)

۲. الرد علی مولی محمد امین استرآبادی نوشته ی طریحی نجفی رحمه الله

۳. أساس الأصول فی الرد علی الفوائد المدنیة نوشته ی سید دلدار علی هندی رحمه الله

۴. مطارق الیقین لكسر معاوی الشیاطین سید نظام الدین حسین هندی رحمه الله در رد معاول العقول میرزا محمد اخباری

۵. عین العین میرزای قمی رحمه الله در رد منیه الفحول میرزا محمد اخباری

۶. آغا وحید بهبهانی رحمه الله (سه اثر)

الرد علی شبهات الاخباریه

رساله الاجتهاد و الاخبار (موجود در نرم افزار جامع اصول موسسه نور)

الفوائد الحائریه (موجود در نرم افزار جامع اصول موسسه نور)

۷. الرد علی الاخباریه نوشته ی محمد جواد عاملی رحمه الله

۸. الرد علی الاخباریه نوشته ی آقا احمد کرمانشاهی نواده وحید بهبهانی رحمه الله

۹. الرد علی الاخباریه نوشته ی مولی محمد علی شاهرودی رحمه الله

۱۰. الحقّ المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئة الأخباریین شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله (موجود در نرم

افزار جامع اصول موسسه نور)

۱۱. نقدی بر اخباریگری، سید میرآقا محسنی (معاصر)

گرچه این کتب پاسخ های خوبی در جواب شبهات اخباریین ارائه نموده اند اما عموماً پاسخ ها جدلی بوده و صرفاً نقض سخن طرف مقابل بوده و شواهد و اسناد متقنی از آیات و روایات بر اثبات مدعای اصولیین ارائه نشده است. یعنی غالباً افاده ی مستندات اخباریین از روایات و آیات بر مدعای آنها نقض شده است. از طرفی بسیاری از این کتب با توجه به افول اخباریان چاپ نشده است و برخی حتی نسخه خطی آنها هم معلوم نیست به ما رسیده باشد. در هر حال لازم بود پاسخ های مستند و به روزی به شبهات اخباریان در یک قالب نظام مند با دسته بندی و گونه شناسی شبهات تهیه شود که امید است این رساله مصداق شروعی برای دستیابی به این هدف باشد.

## ده: تعریف علم اصول

لازم است در شروع تعریف مشترکی از علم اصولی که مد نظر این پژوهش است ارائه شده و مشخص شود بناست از چه دفاع شود لذا تعریف زیر از علم اصول که تعریفی برآمده از تعاریف گذشتگان با افزودن چند قید توضیحیست ارائه می شود<sup>۸</sup>:

علم اصول: روش شناسی فهم نظام مند و قاعده مند وظیفه دینی فرد و جامعه در شرایط گوناگون در حد توان بشری

یازده: ضرورت تکمیل علم اصول برای امروز و تدوین مباحث جدید آن برای عصر پس از ظهور:

با توجه به پیشرفتهای جدید متفکرین غربی در توسعه علم زبان شناسی، معناشناسی (Semantic) و تصمیم گیری (decision making) باید یک مواجهه جدی میان روش زبان شناسی و تصمیم گیری علم اصول و الگوهای جدید زبان شناسی و تصمیم گیری انجام شود. از طرف دیگر علم اصولی که در حال حاضر مطرح می شود علم اصول در زمان غیبت معصوم علیه السلام است و در زمان حضور معصوم علیه السلام ارتباط با ایشان و حاکمیت ایشان بر نظام نتایج علم اصول اضافه می شود و مباحث جدیدی چون آداب سوال از معصوم در مورد

---

<sup>۸</sup> تعریف حضرت امام خمینی رحمه الله: قواعد کلیة آلیة یمکن أن تقع کبری لاستنباط الحکم الشرعی، أو کبری لاستنتاج الوظيفة الشرعية العملية (تنقیح الأصول، ج ۱، ص: ۲۶)

تعریف مرحوم آخوند خراسانی رحمه الله: صناعة يعرف بها القواعد التي یمکن أن تقع فی طریق استنباط الأحكام أو التي ینتهي إليها فی مقام العمل (کفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۹)

تعریف مرحوم میرزای نائینی: العلم بالقواعد التي إذا انضمت إليها صغریاتها أنتجت نتیجة فقهية (أجود التقريرات، ج ۱، ص: ۳)

احکام الهی نیز به علم اصول اضافه می شود که متأسفانه هنوز در حوزه های علمیه بحث نشده است ولی در آیات و روایات شریفه در مورد ادب سوال دینی از معصوم نکات فراوانی وجود دارد که لازم است در پژوهش مستقلی پیگیری شود. (از باب نمونه توییح بنی اسرائیل در پرسش مکرر از موسای کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام در داستان بقره و آیه ی شریفه ی لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوءکم و امثال آن)

نگارندگان کتاب جایگاه شناسی علم اصول که توسط معاونت پژوهش حوزه ی علمیه ی قم انجام شده است پس از مصاحبه با بزرگان اصولیون معاصر درباره ضرورت بررسی تطبیقی اصول اهل سنت و علوم جدید از جمله معناشناسی (سمانتیک) در کنار علم اصول می نویسند:

اصول تطبیقی نام عنوانی است که بر فصل هفتم [از این کتاب] نهاده ایم. در این فصل به دو گونه از اصول تطبیقی توجه داشته ایم. گونه اول تطبیق اصول شیعی با اصول اهل سنت... که اغلب محققان (مصاحبه شوندگان یعنی بزرگان علم اصول حوزه های قم و نجف و مشهد) این کار را چندان ضروری نمی دانستند! ... و گونه دوم تطبیق میان پاره ای از مباحث اصولی با علوم همگن و همسان آن، چون زبان شناسی نظری، فلسفه زبان، فلسفه تحلیلی، سمانتیک (معناشناسی) و هرمنوتیک (تفسیر و تاویل شناسی) بود. نسبت به این قسم از کارهای تطبیقی اغلب (مصاحبه شوندگان) بر امکان و لزوم این تطبیق تاکید داشتند. از دیدگاه اینان واکاوی دوباره اندیشه های اصولی در عرصه مباحث زبانی و تفسیری و معناشناختی و عرضه و تطبیق و مقایسه ی آن با دانش هایی از این دست موجب غنا و استحکام مبانی و دیدگاه های اصولیان از یک سو و آشنایی و بهره برداری اندیشمندان رشته های همگن از آخرین نظریات و دیدگاه های اصولیان از دیگر سو است.<sup>۹</sup>

همچنین خود ساختار علم اصول کنونی چون از ابتدا ناظر به چارچوب طرح شده توسط علمای اهل سنت و برای پاسخ به شبهات اصولی آنان آغاز شده است نیاز به بازنگری و افزایش برخی مباحث و موضوعات دارد که در فصل شبهات ناظر به ساختار علم اصول مفصل به آن پرداخته خواهد شد.

از طرف دیگر علم فقه و به تبع آن علم اصول در گذشته غالباً مسئله محور بوده است یعنی پیرامون یک مسئله خاص مناقشات علمی صورت می پذیرفته است و مثلاً بحث ها بین علما در پاکی و نجاست یک مایع خاص مثل قفّاع بوده است و کمتر به گزاره های کلان و قواعد عام فقهی که فرمولها و جوامع الکلم در مباحث بوده اند بها داده می شده است و حال آنکه بسیاری از روایات علاوه بر جواب مسئله ی خاص، قاعده ی کلی را نیز برای

---

<sup>۹</sup> ص ۳۶ و ۳۷ کتاب جایگاه شناسی علم اصول، سید حمیدرضا حسنی و مهدی علی پور (مرکز تحقیقات علم اصول)، تهیه شده توسط معاونت پژوهشی حوزه علمیه قم، نشر مرکز مدیریت حوزه ی علمیه ی قم چاپ اول ۱۳۸۵ ق.م.

فهم منظومه‌ی جامع ارائه فرموده‌اند و خوشبختانه در پژوهش‌های فقهی جدید مثل فقه التریبیه و فقه الشعائر، ابتدا آیات و روایات به صورت موضوعی استخراج شده و از مجموع آنها منظومه‌ی گزاره‌های دینی در باره‌ی یک موضوع استخراج شده که از گزاره‌های کلان تا گزاره‌های خرد را در بر می‌گیرد و نگاه نظام‌مند اسلامی را به موضوعات مختلف به دست می‌دهد. این گذار از فقه مسئله‌محور به فقه موضوع‌محور می‌طلبد که اصول فقه نیز از مسئله‌محوری به سوی موضوع‌محوری رشد نماید و اصولی هم برای منظومه‌سازی از گزاره‌های دینی در موضوع خاص مورد بحث قرار گیرد و نه تنها تکلیف مکلف در یک مسئله خاص تعیین شود بلکه چگونگی چیدمان منظومه‌های فقهی در موضوعات خاص هم مورد بحث قرار گیرد. در فصول پایانی چند طرح ارائه شده توسط اعلامی چون حضرات آیات جوادی آملی و اعرافی حفظهما الله برای اصول فقه موضوع‌محور نیز ان شاء الله ارائه و مطرح خواهد شد. عمده آن است که در هر موضوع ابتداء گزاره‌های کلیدی و شاه‌کلیدی از قرآن و روایات استقضاء شود و سپس از کلی‌ترین و حاکم‌ترین گزاره‌ها تا جزئی‌ترین آنها در یک منظومه منسجم مرتب شوند و الگوریتم حل مسئله در آن موضوع ارائه شود.

### ج) روش انجام پژوهش

پس از آنکه جرقه‌های اولیه‌ی انجام این پژوهش زده شد پس از مشورت با استاد بزرگوار قرار شد متن کتاب سفینه النجاة ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله یک دور مطالعه شده و از میان آن شبهات عمده‌ی اخباریان درباره علم اصول استخراج شود. در ادامه از این کتاب دوازده شبهه‌ی عمده جمع‌آوری شد و در جلساتی در حضور استاد بزرگوار متن این شبهات از کتاب مورد اشاره خوانده شد و جوابهای ابتدایی برای آنها در نظر گرفته شد. سپس ابتدا متن کتب اخباریون در مورد این شبهات و ادله‌ی آنها از آیات و روایات و همچنین ادله‌ی ناظر به پاسخ به شبهات از آیات و روایات و پاسخ‌های بزرگان اصولیین به آنها گردآوری و در این پژوهش دسته‌بندی و چینش شده است که همراه با برخی نکات جانبی در ادامه تقدیم می‌گردد. همچنین علاوه بر شبهات اخباریون، شبهات قرآنیون و متهمین به قرآن بسندگی نیز در این پژوهش مورد بررسی و پاسخ‌گویی قرار خواهد گرفت ان شاء الله.

فاز اول: شبهات در مورد اصل علم اصول (ردّ علم اصول از اساس)

بخش یک: شبهات ناظر به گروه وضع کننده ی علم اصول

شبهه یک: پایه گذاری علم اصول توسط اهل سنت

یکی از مهمترین شبهاتی که در مورد علم اصول فقه مطرح شده است موضوع تاسیس این علم بوسیله ی اهل سنت و به تعبیر فقهاء شیعه، عامه است که در این بخش به آن پرداخته می شود.

متن مستند شبهه از زبان محدثین و اخباریون

میرزا محمد امین استرآبادی رحمه الله

الفوائد المدنیة:

میرزا محمد امین در جای جای کتابش اشاره می کند که اصول فقه از عامه اخذ شده است و این عمل را تقبیح می کند:

و الثانی (من ما أحدثه العلّامة الحلّی و موافقوه خلافا لمعظم الإمامیة أصحاب الأئمة علیهم السّلام: ) اختیار آنه لیس لله تعالی فی المسائل الّتی لیست من ضروریات الدین و لا من ضروریات المذهب دلیل قطعی، و آنه تعالی لذلك لم یكلّف عباده فیها إلّا بالعمل بظنون المجتهدین أخطئوا أو أصابوا و انجرّ کلامه هذا إلى التزامه كثيرا من القواعد الاصولیة المسطورة فی کتب العامة المخالفة لما تواترت به الأخبار عن الأئمة الأطهار علیهم السّلام و هو کان فی غفلة عن ذلك. و لما ألهمنی ربّی بذلك و وجب علیّ إظهاره لم تأخذنی فی الله لومة لائم فأظهرته و الله یعصمنی من الناس. (الفوائد المدنیة ص ۳۰ و ۳۱)

ذلك التقسیم أی تقسیم الرعیة إلى مجتهد و مقلّد و ما یتعلّق به من شرائطه و أحكامه وقع علی منوال کلام الاصولیین من العامة، حیث قسّموا الناس بعده صلّی الله علیه و آله إلى قسمین مجتهد و مقلّد، ثمّ ساقوا الکلام إلى آخر ما نقلناه عن متأخری أصحابنا بتفاوت قلیل سیظهر علیک إن شاء الله تعالی ممّا سننقله من کتب العامة، و الحقّ أنّ تلك المقدمات تتّجه علی مذهب من لا یقول بوجوب التمسک بالعترة الطاهرة علیهم السّلام و لا یجعلهم وسیلة إلى فهم کتاب الله و سنّة نبیّه و قول غیره بها من باب الغفلة عن هذه الدقیقة (الفوائد المدنیة ص ۶۱)

أولّ من غفل عن طريقة أصحاب الأئمة علیهم السّلام و اعتمد علی فنّ الکلام و علی اصول الفقه المبنیین علی الأفكار العقلیة المتداولین بین العامة فیما أعلم محمد ابن أحمد بن الجنید العامل بالقیاس، و حسن بن علی بن أبی عقیل العمانی المتکلم، و لما أظهر الشیخ المفید حسن الظنّ بتصانیهما بین یدی أصحابه و منهم السیّد الأجلّ المرتضی، و رئیس الطائفة

شاعت طريقتهما بين متأخري أصحابنا قرنا قرنا. حتى وصلت النوبة إلى العلامة الحلّي فالتزم في تصانيفه أكثر القواعد الاصولية للعلامة ثم تبعه الشهيدان والفاضل الشيخ عليّ رحمهم الله تعالى (الفوائد المدنيّة ص ٧٨)

العلامة لما أنكروا أنّ لله سبحانه وتعالى في كلّ زمان علما هاديا منصوبا من قبله تعالى، حاكما على الأمة مفترض الطاعة معصوما عن الخطأ دافع الشبهات حلّال المشكلات، عالما بكلّ ما تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة، فاصلا بين الحقّ والباطل فيما تشاجرت فيه العقول أو تحيرت، ناطقا عن وحى إلهي لا رأى بشري، و سدّوا باب التمسك بالعترة الطاهرة عليهم السّلام... احتاجوا لحفظ ظاهر الشريعة إلى فتح بابي الاجتهاد والإجماع ففتحوهما ثمّ علماؤهم دبروا تدابير عرفية واخترعوا قوانين سياسية: منها: أنّهم قسموا الأحكام الشرعية إلى قسمين: قسم نصب الشارع دلالة قطعية عليه، وقسم نصب الشارع دلالة ظنيّة عليه. ومنها: أنّهم جعلوا الأمة قسمين: القسم الأوّل: «المجتهد» واعتبروا فيه ملكة مخصوصة مخفية غير منضبطة، ولذلك يقع الاختلاف في كثير من الأفاضل بين أهل الخبرة هل هم مجتهدون أم لا، واعتبروا في العمل بظنّه قدرا من بذل الوسع، هو كذلك أمر مخفي غير منضبط. والقسم الثاني: «المقلّد» وأوجبوا عليه العمل بظنّ المجتهد في المسائل التي ليست من ضروريّات الدين ولا من ضروريّات المذهب، ولذلك سمّوه «مقلّدا» فلو كان عنده حديث صحيح صريح في مسألة نظرية شرعية لم يطّلع عليه المجتهد وجب عليه طرحه والأخذ بظنّ المجتهد المخالف له المبني على استصحاب أو براءة أصلية أو شبهها. ومنها: أنّهم فرقوا بين القضاء والإفتاء، بأنّ الأوّل لا ينقض إلّا بقطعيّ، لأنّه وضع لفصل الخصومات دون الثاني، فلو حكم قاض في رؤية هلال عيد الفطر مثلا أو منازعة دنيوية بحكم مبنيّ على اجتهاده يجب على كلّ المجتهدين موافقته في ذلك الحكم الشخصي. ومنها: أنّهم ذكروا أنّ الإجماع بالمعنى الذي اعتبروه معصوم عن الخطأ دون اجتهاده صلّى الله عليه وآله فهو أقوى منه من وجه كما صرّحوا به. ثمّ احتاجوا في تحصيل تلك الملكة إلى فتح أبواب اخر ففتحوها و سمّوها أدلّة شرعية. ثمّ احتاجوا إلى وضع باب الترجيحات، لكثرة وقوع التعارض بين الأمارات والخيالات التي اعتبروها، وإلى القول بالتخيير في أحكامه تعالى عند العجز عن الترجيحات التي اعتبروها لئلا يلزم تعطل الأحكام، وإلى نصب رجل ثالث ليحكم على أحد المجتهدين للآخر عند تعارض اجتهاديهما لئلا يلزم تعطلّ الأحكام. ثمّ سدّوا باب القدح في جلّ ما اعتبروه بادعاء الإجماع عليه. فأولّ الأبواب التي منحوها ومعظمها الإجماع، إذ عليه بيتني سائر قواعدهم، و فسّروه بتفاسير مختلفة متقاربة المعنى، ففي الشرح العضدي للمختصر الحاجبي: الإجماع اتّفاق المجتهدين من أمّة محمد صلّى الله عليه وآله في عصر على أمر وفي جمع الجوامع: الإجماع اتّفاق مجتهدى الأمة بعد وفاة محمد صلّى الله عليه وآله في عصر على أيّ أمر كان. وقالوا: أيّ أمر كان يعمّ الإنبيات والنبي والأحكام الشرعية واللغوية والعقلية والدنيوية فهو حجّة فيها، كما جزموا به في الأوّلين و رجّحوه في الآخرين و ادّعوا تحقّقه في مواضع لا تعدّ ولا تحصى من باب الخرص والتخمين. و التزموا أن لا يلتفتوا إلى قول أهل الذكر عليهم السّلام في تحقّق الإجماع ولا إلى قول من تمسك بهم. و من تلك الأبواب القياس: ومنها: استنباط الأحكام النظرية من عمومات كتاب الله تعالى وإطلاقاته من غير تفحص عن حالهما هل هي منسوخة أو مخصّصة أو مقيدة أو مؤوّلّة أو لا؟ بسؤال أهل الذكر عليهم السّلام عن ذلك، ويقولون عند الاستنباط من ظاهر آية شريفة: نحن فحصنا الأحاديث النبوية المروية بطرقنا ولم يظهر عندنا نسخ ولا تخصيص ولا قيد ولا تأويل لتلك الآية، فحصل لنا ظنّ متاخم لليقين أو غير متاخم بفقد تلك الامور، وذلك لأنّها لو كانت لظهرت بعد التفتيش، لأنّه صلّى الله عليه وآله كلّ ما جاء به أظهره بين يدي أصحابه، و توقّرت الدواعي على أخذه ونشره، ولم تقع بعده صلّى الله عليه وآله فتنة انتهت

إلى إخفاء بعضه. ومنها: استنباط الأحكام النظرية من السنّة النبوية صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ غَيْرِ تَفْخِصٍ عَنْ حَالِهَا، كَمَا مَرَّ. ومنها: شرع من قبلنا. ومنها: التمسك بالملازمات المختلفة فيها، مثل أن الأمر بالشئ يستلزم النهي عن أضداده الخاصة الوجودية، و مثل أن تحقق مأخذ الاشتقاق في ذات في زمان كاف في إطلاق المشتق على تلك الذات بعد زواله. ومنها: التمسك باستصحاب حكم شرعي مع طرؤ حالة لم يعلم شمول الخطاب لها. ومنها: التمسك بالاستحسان. و منها: التمسك بالمصالح المرسلة. و منها: التمسك بالبراءة الأصلية في نفي حكم شرعي ظهرت شبهة مخرجة عن- الأصل كرواية ضعيفة- أو لم تظهر. و منها: التمسك بخبر الواحد المظنون العدالة في نفس الأحكام الإلهية. و من تدابيرهم القول بأن أمر الشهادة أكد من أمر الرواية و لذلك احتيط في الشهادة ما لم يحتط في الرواية، فزيد في شروطها فاعتبر في الشهادة الحرية و الذكورة و العدد و عدم القرابة للمشهود له و عدم العداوة للمشهود عليه، دون الرواية لأن الرواية أبعد عن التهمة.... و منها: قولهم بأن الحكم فيما لا دليل فيه نفي الحكم، فنفي الدليل دليل على نفي الحكم، لما ورد الشرع بأن ما لا دليل فيه لا حكم فيه، فكان عدم الدليل لعدم الحكم مدركا شرعيا. و ملخصه: أن عدم الدليل مدرک شرعي لعدم الحكم، للإجماع على أن ما لا دليل فيه فهو منفي، و ذلك بعد ورود الشرع، لظهور أنه قبل ورود الشرع ليس من المدارك الشرعية، كذا في الشرح العضدي و في شرح الشرح للعلامة التفتازاني. أقول: من ضروريات مذهب الإمامية أن كل ما تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة و كل ما يختلف فيه اثنان ورد فيه خطاب و حكم من الله تعالى حتى أُرش الخدش، فخلو واقعة عن حكم إلهي غير متصور عند أصحابنا. (الفوائد المدنية ص ٩٨ تا ١٠٤)

و أما قدماء علمائنا قدس الله أرواحهم فلما تمكّنوا من أخذ الأحكام بطريق القطع عن الأئمة عليهم السلام بواسطة أو بلا واسطة تنفيذ القطع، لثقة في الرواية أو لغيره من القرائن و لما ثبت عندهم بطريق المشافهة عن الصادقين عليهم السلام أو بواسطة تنفيذ اليقين و القطع أنه لا يجوز العمل و الفتيا بالظن المتعلق بنفس أحكامه تعالى لم يكن جائزا لهم سلوك طريق غير القطع و اليقين، فلذلك لم يلتفتوا إلى تقسيم خبر الواحد الخالي عن القرائن الموجبة للقطع و إلى ما يتعلّق به من الأحكام. ثمّ لما نشأ ابن الجنيد و ابن أبي عقيل في أوائل الغيبة الكبرى طالعا كتب الكلام و اصول الفقه للمعتزلة و نسجا في الأكثر على منوالهم، ثمّ أظهر الشيخ المفيد حسن الظنّ بهما عند تلامذته كالسيد الأجلّ المرتضى و رئيس الطائفة فشاعت القواعد الكلامية و القواعد الاصولية المبنية على الأفكار العقلية بين متأخري أصحابنا. حتى وصلت النوبة إلى العلامة و من وافقه من متأخري أصحابنا الاصوليين، فطالعوا كتب العامة لإرادتهم التبحر في العلوم أو غيره من الأغراض الصحيحة و أعجبته كثير من قواعدهم الكلامية و الاصولية الفقهية و التقسيمات و الاصطلاحات المتعلقة بالامور الشرعية، فأوردوها في كتبهم لا لضرورة دعت إليه كما سيجيء بيانه إن شاء الله تعالى بل لغفلتهم عن أن تلك القواعد و التقسيمات و الاصطلاحات لا تتجه على مذهبنا، و لغفلتهم عن استغناء علمائنا عن سلوك تلك الطرق بالأعلام المنصوبة من الله تعالى و الآثار المنتشرة عن أئمة الهدى صلوات الله عليهم. و كيف لا! و قد قال الله تعالى: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. (الفوائد المدنية ص ١٢٣ و ١٢٤)

دانشنامه قطب شاهی:

چون محمد بن أحمد الجنید العامل بالقياس، و حسن بن حسين بن علي بن أبي عقيل المعالي المتكلم به ظهور رسيدند و فقيه شديد بودند، در زمان ایشان در مدارس و مساجد مدار بر تعليم و تعلّم طريقه عامه بود. مطالعه كتب كلام و كتب

اصول عامه کردند، چون مهارت تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از ائمه منقول است نداشتند و در بعضی از مباحث فنّ کلام، و فنّ اصول فقه، موافقت با عامه کردند و اختیار طریقه مرکب از طریقه اخباریین و طریقه عامه کردند و بنای اجتهادات برین نهادند. و بعد از ایشان شیخ مفید رحمه الله علیه یعنی شیخ أبو جعفر از روی غفلت و حسن ظنّ به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه سلوک طریقه مرکبه از طریقه عامه و اخباریین و اصولیین کرد. و از این جهت علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین چنانچه علامه حلّی یعنی شیخ جمال الدین مظهر در بحث خبر واحد از نهاییه ذکر کرده است؛ و در آخر شرح مواقف و اوایل کتاب ملل و نحل نیز تصریح به آن شده است. چون شیخ مفید استاد علم الهدی یعنی سید مرتضی و استاد رئیس الطائفه بود آن طریقه در میان افاضل امامیه شایع شد تا نوبت علامه المشارق و المغارب علامه حلّی شد. و چون تبخّر علامه حلّی در علوم از ابن جنید و ابن ابی عقیل و شیخ مفید بیشتر بود، ایشان طریقه مرکبه را در کتب کلامیه و اصولیه بسط و رواج بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه، بنا بر آن طریقه مرکبه نهادند. چون احادیث عامه از باب خبر واحد خالی از قرائن نبود ایشان تقسیم احادیث کتب خود به اقسام اربعه مشهور کرده بودند؛ و علامه حلّی رحمه الله از روی غفلت احادیث کتب خود و کتب طائفه محقه را به اقسام اربعه تقسیم کرد با آنکه علم الهدی و رئیس الطائفه و ثقة الاسلام و شیخنا الصدوق یعنی محمد بن بابویه قمی و غیرهم تصریح کرده اند به اینکه اجماع طائفه محقه بر صحت آن شده. و بعد از علامه حلّی شیخ شهید اول یعنی شیخ محمد مکی رعایت طریقه او کرده و بنای تصانیف خود بر آن نهاد، و بعد از ایشان سلطان المدققین شیخ علی رحمه الله علیه موافقت ایشان کرد. و العالم الربانی شهید الثانی یعنی شیخ زین الدین جبل العاملی رحمه الله تعالی نیز رعایت آن طریقه کرد. (به نقل از علامه محمد حسین طهرانی در امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۳۹ تا ۱۴۱)

مؤلف کتاب دبستان مذاهب که از کتب شبهه کننده در تشیع است نیز با نقل سخن استرآبادی می نویسد:

ملاً محمد امین خطاب به گروه مجتهدین اجتهاد پیشه متأخرین میکند که: شما خود قائلید و مقرر که آئین سلف و طریق قدما اجتهاد نبوده و راه سلف و طریق قدیم که در هنگام محمد و ائمه علیهم السلام بوده راه اخباریین است، پس ما را همین دلیل بسند است که راه ما طریق مستمر است؛ اما شما دلیل بر جواز اجتهاد بهم رسانید و به ما نمائید که: به فرموده کدام یکی از اصحاب عصمت این طریق پیش گرفته اید؟! چه بعد از محمد علیه السلام پیغمبری نیاید، و دینی نیارد؛ همچنین در کتاب پیغمبر و احادیث نبوی و ائمه وارد نشده که: تا فلان هنگام عمل به اخبار کنند و بعد از غیبت امام، اجتهاد پیشه سازند. پس به یقین معلوم شد که: شما اصول خود را با اصول اهل سنت و جماعت آمیخته اید و مذهب شما حکم سکنگبین گرفته که نه شهد است و نه سرکه؛ و شما نه از سنّیانید و نه شیعه؛ و وجه اجتهاد پیشه کردن متأخرین آن است که: چون هنگام تقیه شدید شد رفتند و از کتب مخالفین تحصیل علوم کردند و آن مطالب در قلوب شما جا گرفت، پس آنچه رسوا بود، از کتب خود افکندند و بعضی از آن به آئین خود آمیختند. در اینجا نیز ملاً محمد امین مطلب را تفصیل میدهد تا آنکه میگوید: و باید دانست که: مجتهد باید به ظنّ خود عمل کند، و ظنّ شبهه است؛ و شبهه را شبهه از آن گویند که باطل است شبیه به حق. و طریق اخباریین آن است که: بی لمّ و لا نسلم ابلهانه هر چه از امام شنوند دلیل قطعی دانند. پس عمل به راه اخباریین طریق قطعی است و قطعی را به ظنّی چه نسبت؟ و متأخرین



شیعه گفتند: مجتهد را رسد که به ظنّ خود عمل کند، و دیگران را إطاعت گمان او کردن؛ و این طریق قدما نبوده پس عمل به اجتهاد سهو و خطا باشد (امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۴۲ و ۱۴۳)

علامه مجلسی رحمه الله

علامه مجلسی در بابتی تحت عنوان در مذمت اجتهاد و آرائی باطله بعد از حدود ده صفحه ذکر تاریخ اجتهاد در میان اهل سنت و روایات نهی از قیاس و رای در دین می نویسد:

و در اخبار صحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی در مذمت یهود و نصاری می فرماید که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی ایشان علماء خود را و زهاد خود را خدایان خود کردند و عبادت خداوند خود نکردند حضرات فرمودند که و الله که این علماء و زهاد کسی را به عبادت خود نخواندند، و کسی ایشان را بندگی نکرد بحسب، ظاهر و لیکن اگر ایشان حکمی می کردند بر خلاف حکم الهی همه متابعت ایشان می کردند، و اگر حرام را حلال می کردند و حلال را حرام ایشان اطاعت می نمودند، حق سبحانه و تعالی این معنی را فرمود که کفر است چون اقوال علماء را مقدم داشتند بر قول الهی، و حضرات این آیه را بواسطه سنن یاد فرمودند که مدار ایشان بر این بود و هست... اگر چه ظاهر این اخبار مذمت عامه است و لیکن تهدید است مر خاصه را از متابعت ایشان در این معنی، و بعضی کرده اند آن چه کرده اند و این شاء الله آن نیز ظاهر خواهد شد. و روایات ما بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که هر بدعتی ضلالت است، و هر ضلالتی راه جهنم است نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایة. (لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۱ ص ۹۷ و ۹۸)

ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله

الحقائق

إنَّ النَّاسَ كَانُوا فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَأْخُذُونَ الْعِلْمَ عَنْهُ بِمَا يُوحَى إِلَيْهِ وَ أَمَا بَعْدَهُ فَصَارُوا فِرْقَتَيْنِ: فِرْقَةٌ قَالُوا بِالْإِجْمَاعِ الزُّورَ فِي تَعْيِينِ الْإِمَامِ بِاتِّبَاعِ الْمُتَشَابِهَاتِ فِي الْعَقَائِدِ وَ الْأَحْكَامِ مُضَافًا إِلَى الْمَحْكَمَاتِ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ التَّوْبِيلِ، وَ اخْتِيَارِ الْمَدْلُولِ قَبْلَ اخْتِلَاقِ الدَّلِيلِ، وَ هُمْ أَصْحَابُ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قَحَافَةَ التَّمِيمِيِّ، وَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْعَدَوِيِّ وَ مَنْ يَحْذُو حَذْوَهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا بِالْإِجْتِهَادِ وَ الرَّأْيِ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَتَتَبَدَّلَ آرَأؤُهُمْ وَ تَخْتَلَفَ عِلْمَاؤُهُمْ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْإِنْفُسَ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ وَ هؤُلاءِ صَنَفَانِ: مُجْتَهِدٌ وَ مُقَلِّدٌ. أَمَّا مُجْتَهِدُهُمْ فَكَيْفِيَّةُ التَّنْفِقِ عِنْدَهُ اسْتِفْرَاحُ الْوَسْعِ فِي تَحْصِيلِ الظَّنِّ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعُلُومِ الدِّيْنِيَّةِ أَصُولِيَّةٍ كَانَتْ أَوْ فُرُوعِيَّةٍ مِنَ الْقَوَائِنِ الَّتِي وَضَعُوهَا وَ الْقَوَاعِدِ الَّتِي اخْتَرَعُوهَا لِلِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى الْإِسْتِنْبَاطِ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ. وَ أَمَا مُقَلِّدُهُمْ فَكَيْفِيَّةُ التَّنْفِقِ عِنْدَهُ بِأَنْ يَأْخُذَ مِنْ مُجْتَهِدِهِ مَا اسْتَنْبَطَهُ بِنَظَرِهِ وَ لَوْ بِوَسْطَةِ أَوْ وَسَائِطٍ. وَ فِرْقَةٌ قَالُوا بِالنَّصِّ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي تَعْيِينِ الْإِمَامِ وَ الْإِقْتِصَارِ عَلَى اتِّبَاعِ الْمَحْكَمَاتِ فِي الْعَقَائِدِ وَ الْأَحْكَامِ وَ قَوْفًا عَلَى مَا جَاءَ بِهِ الْوَحْيُ وَ التَّنْزِيلِ، وَ اتَّقَاءَ عَمَّا كَادَ يَفْضِي إِلَى الضَّلَالِ وَ التَّضَلُّلِ، وَ هُمْ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ إِلَّا عَلَى النَّصِّ

بالخصوص فى كل شىء مسلمين لامامهم الآخذ علمه من الله و من رسوله فى كل ما أنهاه إليهم فى شىء شىء مطيعين لما أمرهم الله تعالى حيث قال: فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ حَيْثُ قَالَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ . (الحقائق فى محاسن الاخلاق ، ص: ٢١)

## سفينة النجاة

كانوا ( اى قدماء الفقهاء من الامامية) لا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله منحصرًا فى مطعون او مجهول و لا قرينة معه تدل على صحة المدلول و يسمونه خبر الواحد الذى لا يوجب علما و لا عملا و كانوا لا يعتقدون فى شىء من تفاصيل الاصول الدينية و لا يعملون فى شىء من الاحكام الشرعية الا بالنصوص المسموعة عن ائمتهم عليهم افضل الصلوات و لو بواسطة ثقة او وسائط ثقات و كانوا مأمورين بذلك من قبل اولئك السادات و لا يستندون فى شىء منها الى تخريج الرأى بتأويل المتشابهات و تحصيل الظن باستعانة الاصول المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد و لا الى اتفاق آراء الناس الذى يسمى بالاجماع كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة و كانوا ممنوعين عن ذلك كله من جهتهم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالآيات الصريحة و الاخبار الصحيحة و كان المنع من ذلك كله معروفا من مذهبهم مشهورا منهم حتى بين مخالفتهم كما صرح به طائفة من الفريقين. (سفينة النجاة ص ٧ و ٨)

شيخ حر عاملى رحمه الله

فوائد طوسيه:

اعلم ان العلامة فى التهذيب لم ينقل خلافا عن أحد من علماء الإمامية فى شىء من مسائل الأصول سوى الشيخ و المرتضى و نقل الخلاف و الأقوال عن علماء العامة و هم أبو حنيفة، و الأشعري و المعتزلة و الأشاعرة و الحنفية و القاضى عبد الجبار و ابن فورك و أبو هاشم الجبائى و أبو إسحاق و الظاهريون و ابن عباس و الجبائيان و الكرخى و الكعبى و الغزالي و الواقفية و أبو الحسين و أبو ثور و ابن ابان و ابن شريح و الشافعى و أبو عبد الله البصرى و أبو الهذيل و أبو على و الفضلية و الحشوية و أبو بكر الرازى و أبو مسلم بن بحر و الخياط من الخوارج و الطبرى و مالك و السمنية و ابن الحاجب و كذا غير العلامة فى كتب الأصول لم ينقلوا عن علماء الإمامية قولا فى الأصول إلا عن السيد المرتضى و الشيخ المفيد. و قد صرح الشيخ فى العدة و المرتضى فى الذريعة و غيرها بأنه لم يصنف أحد من أصحابنا فى الأصول شيئا إلا الشيخ المفيد فإنه ألف رسالة غير وافية بما يحتاج اليه لاختصارها و ذكروا ان التصنيف فى هذا الفن قبل زمان الشيخ انما كان من العامة و الله اعلم. و عند التحقيق يعلم ان الشيخ و السيد المرتضى انما صنفا فى رد الأصول لا فى إثباتهما لأنهما صرحا ببطلان الاجتهاد و العمل بالظن و إبطال الاستنباطات الظنية. و قد ذكر بعض المحققين بأن الذى وضع أصول الفقه أبو حنيفة و استخراج مائة قاعدة لاستنباط الظن و لم يؤلف فيه من الإمامية إلا المفيد فإنه ألف رسالة ذكرها الشيخ فى العدة و لم نرها و بعده الشيخ فإنه ألف العدة و هى فى الحقيقة رد لقواعد الأصول قال بعض علمائنا المتأخرين: الوجه فى عدم تصنيف علماء الإمامية فى علم الأصول من أول زمان النبوة الى أوائل زمان الغيبة الكبرى فى مدة تزيد على ثلاثمائة و خمسين سنة و انما ألفوا فيه بعدها بمدة طويلة هو انهم ما كانوا يعتقدون حجية المدارك الظنية التى وضعها علماء العامة و لا يعتقدون على المفهومات الا ان تدل عليها قرائن كثيرة أو يعرضها نصوص أخر و انما

يعتمدون على الكتاب و السنة و يعتمدون منها على الدلالات الظاهرة الواضحة و الله اعلم. (الفوائد الطوسية، ص ٢٣٥

و ٢٣٦)

همان گونه که شیخ حر عاملی رحمه الله می فرماید در واقع اصول نگاشته شده توسط سید مرتضی رحمه الله و شیخ طوسی رحمه الله و علامه حلی رحمه الله بر مبنای نقد نظرات اصولی عامه بوده است و این حرف درستی است کما این که شیخ طوسی در کتاب العدة در بیش از دویست مورد به نظرات اصولی شافعی و اصحاب شافعی اشاره می کند و در بیش از پنجاه مورد به نظرات ابوحنیفه نظر دارد و در بیش از چهل مورد اقوال جبائی پدر و پسر، بزرگان معتزله را مورد اشاره و مناقشه قرار می دهد. بیش از سی بار نیز به آراء احمد حنبل و نقض و ابرام آنها پرداخته می شود. و لذا اصولاً کتب اصولی اولیه ی شیعه مثل العدة و الذریعه به عنوان حاشیه ی انتقادی بر اصول اهل سنت نگاشته شده است. و متأسفانه تاکنون هنوز هم شیعه اصول آزاد و رها و مستقل از نقد آراء اصولی اهل سنت را به خود ندیده است که امید است به اذن الله به زودی این توفیق حاصل آید اما این بدان معنا نیست که فقهای شیعه به صورت روشمند و نظام مند در تفقه دستاوردی نداشته اند و صرفاً راوی حدیث بوده اند بلکه همه ی فقهای شیعه اصل روش مندی و نظام مندی را در استنباط از احادیث قبول داشته اند کما این که در خود روایات و آیات هم به این اصل تاکید و تصریح شده است.

حدائق الناضرة:

على ان المفهوم - من رسالة الصادق (عليه السلام) التي كتبها لشييعته و أمرهم بتعاهدها و العمل بما فيها المروية في روضة الكافي بأسانيد ثلاثة - ان أصل الإجماع من مخترعات العامة و بدعهم، قال (عليه السلام): «و قد عهد إليهم رسول الله (صلى الله عليه و آله) قبل موته فقالوا: نحن بعد ما قبض الله تعالى رسوله يسعنا أن نأخذ ما اجتمع عليه رأى الناس بعد قبض رسول الله (صلى الله عليه و آله) الى أن قال (عليه السلام): فما أحد اجراً على الله و لا أئين ضلالة ممن أخذ بذلك و زعم ان ذلك يسعه. الحديث». و بالجملة: فإنه لا شبهة و لا ريب في انه لا مستند لهذا الإجماع من كتاب و لا سنة. و إنما يجرى ذلك على مذاق العامة و مخترعاتهم، و لكن جملة من أصحابنا قد تبعوهم فيه غفلة، كما جروا على جملة من أصولهم في مواضع عديدة مع مخالفتها لما هو المستفاد من الاخبار، كما سيظهر لك إن شاء الله في ضمن مباحث هذا الكتاب. (الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ١، ص: ٣٩)

و در جای دیگری از همین کتاب نیز ایشان می فرمایند:

فإنه مبني على اشتراط القطع في الأصول و عدم العمل بالآحاد مطلقاً، و كلاهما محل نظر (اما الأول) فلعدم الدليل عليه، و من تأمل اختلافاتهم في الأصول و تكثر أقوالهم و ادعاء كل منهم التبادر على خلاف ما يدعيه الآخر، علم ان البناء على غير أساس، و من ثم وقع الإشكال في جل مسائله و الالتباس، و لو كانت أدلته مما تفيد القطع كما يدعونه لما انتشر

فیه الخلاف، كما لا يخفى على ذوی الإنصاف. على انه لو ثبت ثمة دليل على اشتراط القطع فی الأصول لوجب تخصيصه بالأصول الكلامية و العقائد الدينية، إذ هی المطلوب فیها ذلك بلا خلاف، دون هذه التي لم یرد لها أصل فی الشريعة. و انما هی من محدثات العامة و مخترعاتهم كما حققناه فی محل ألیق. (الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱، ص: ۶۶)

گزارش های معاصر از شبهه

دکتر محمد شریفی در کتاب اخباریان و تفسیر و علوم قرآن می نویسد:

اخباریان معتقدند سازماندهی اصول فقه به دست اهل سنت بوده است و از نظر تاریخی علم اصول نخست میان اهل سنت پدید آمده و عالمان شیعی برای آنکه از این قافله عقب نمانند و در ضمن از سرزنش سنیان به سبب نداشتن چنین علمی در امان باشند در صدد جبران این نقیصه بر آمدند و به تصنیف و تالیف در علم اصول دست زدند اما این روش را معصومان نپذیرفته و با برخی مبانی آن مثل قیاس آشکارا مخالفت کرده اند بنابر این استناد به اصول فقه استناد به اصول فاسده و کاسده است. (اخباریان و تفسیر و علوم قرآن ص ۸۰)

ابوالقاسم گرگی نیز این شبهه را چنین گزارش می دهد:

اخباریان می گفتند: مؤسس علم اصول، اهل سنت اند، اگر در استنباط احکام، قواعد اصولی به کار رود لازم می آید فروع مذهب تحت تأثیر افکار آنان قرار گیرد. (کتاب ادوار اصول الفقه، ص: ۴۷)

در کتاب دیگری نیز این شبهه چنین گزارش شده است:

اخباریان به مکتب حدیث گرای قم استناد می کردند که از دوران حضور ائمه تا دوران شیخ صدوق، اعتبار داشت. بدین سان، این گروه به کار بردن اصول فقه را در استنباط احکام، نادرست و پیروی از اهل سنت انگاشتند و گرایش به استنباط را نشانه دوری فقها از مکتب اهل بیت تلقی کرده، اجتهاد را حرام دانستند. (ابراهیم بهشتی، اخباریگری، تاریخ و عقاید، ص: ۱۹)

شبهه دو: نهی اهل بیت علیهم السلام از علوم تاسیس نشده توسط آنان

علم اصول در کلمات ائمه مطرح نشده است و نباید دنبال آن رفت و خود ائمه هم از رفتن دنبال علمی که از جانب آنان مطرح نشده است نهی فرموده اند.

جواب اجمالی:

این که فرموده اند آنچه از غیر قرآن و اهل بیت علیهم السلام به دست آید باطل است خدشه ای به علم اصول وارد نمی کند زیرا اتفاقاً این علم در صدد روش شناسی استنباط از همین کلام الهی یعنی قرآن کریم و کلام ائمه می

هدی علیهم السلام یعنی احادیث شریفه است و امهات این علم در کتاب خدا و احادیث ائمه ی هدی علیهم السلام آمده است.

متن مستند شبهه از زبان محدثین و اخباریون

ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله:

وافی

ینبغی للانسان أن يأخذ علمه عن أهل بيت النبوة الذين هم مهبط الوحي و ينابيع الحكمة الآخذين علومهم عن الله سبحانه حتى يصلح أن يصير غذاء لروحه دون غيرهم ممن لا رابطة بينه و بين الله سبحانه من حيث الوحي و الإلهام و قد بينا في مقدمة الكتاب أن العلم قسمان تحقيقي و تقليدي و أن كليهما مستفاد من النبوة و أن ما لا يستفاد من النبوة فليس بعلم حقيقة لأنه إما حفظ أقاويل رجال ليس في أقوالهم حجة و إما آله جدال لا مدخل لها في المحجة و ليس شيء منهما من الله عز و جل بل من الشيطان فلا يصلح غذاء للروح و الإيمان. (الوافي، ج ١، ص: ٢٢٤)

اصول اصليه

الأصل الثالث [تمسك بكتاب الله و أهل بيت نبيه عليهم السلام]: إن من تمسك في دينه بكتاب الله (عزو جل) و أهل بيت نبيه - صلوات الله عليهم - لن يضل قط ولن يزل، و من أخذ طريقاً آخر زل و ضل؛ و ذلك لما دريت أن علمهما من الله سبحانه، فلا يتطرق إليه ريب و لا خطأ و لا غلط و لا سهو و لا تغير؛ و أما علم غيرهما فلا يعلم جزماً كونه كذلك... عن أبي جعفر (عليه السلام) أنه قال لسلمة بن كهيل و الحكم بن عتيبة: «شرفاً و غرباً، فلا تجدان علماً صحيحاً إلا شيئاً خرج من عندنا أهل البيت»... و الأخبار من هذا القبيل يخرج عن الحصر و العد، و لعل هذا الأصل لا يحتاج إلى مزيد بيان لظهوره في الغاية و النهاية؛ و ليت شعري ما حمل الناس على أن تركوا سبيل الله الذي هداهم إليه أئمة الهدى؟! و أخذوا سبلاً شتى و اتبعوا الآراء و الأهواء؟! كل يدعو إلى طريقه، و يدود عن الأخرى، ثم ما الذي حمل مقلديهم على تقليدهم في الآراء دون تقليد أئمة الهدى؟! إن هي إلا طريقة ضيزى (الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ٦٤ تا ٦٧)

ادله ی شبهات این دسته

ادله قرآنی اقامه شده برای شبهات

یک: تبیین انحصاری نبوی علت نزول کتاب بر نبی خدا و دلیل بر نفی تبیین غیر نبوی<sup>۱۰</sup>

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (النحل : ٤٤)

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (النحل : ٦٤)

<sup>۱۰</sup> ترجمه سفینه النجاة، ص: ۱۱۳ - اشاره به کتابی که در آن برای این شبهه به این آیه یا حدیث اشاره شده است

جواب اجمالی:

اولا در این آیات شریفه انحصار ذکر نشده است و دوما جمله ی لعلهم یتفکرون در همین آیات نشان آن است که تفکر نیز می تواند در فهم کتاب موثر باشد کما اینکه در آیات دیگر به تدبر امر شده است. همچنین در برخی آیات دیگر تبیین کتاب توسط علما از وظایف ایشان ذکر شده است که آیات مربوطه خواهد آمد. سوماً به فرض که در زمان حضور معصوم مرجع انحصاری تبیین کتاب الهی ایشان باشد که چنین است و شکی در آن نیست در زمان غیبت قضیه متفاوت خواهد بود و درباره مرجعیت تبیین نصوص باید بحث شود.

دو: مامور بودن به سوال از اهل ذکر یعنی انبیاء و اوصیای آنها و نه غیر<sup>۱۱</sup>

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (النحل : ۴۳)

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (الأنبياء : ۷)

جواب اجمالی:

اولا از آیات استناد شده بر نمی آید که سوال کنید و فکر و پژوهش نکنید و در آیات فراوانی با لعلهم یتفکرون و لعلهم یعقلون به مطلوبیت و موضوعیت تفکر و تعقل اشاره شده است. دوما اصول به معنی روش شناسی فهم آیات و روایات در واقع در مسیر همین سئوال از کتاب و سنت است و چیزی جدای از سوال از کتاب و سنت نیست بلکه پاسخ روش مند به مسائل از طریق کتاب و سنت است و در زمان ظهور معصوم نیز باید در سوال از معصوم روش مند و فکر شده عمل کرد و نباید هر سوالی را مطرح نکرد. در قرآن کریم می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلُكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدِّلُكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (المائدة ۱۰۱)

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (بقره ۱۰۸)

در روایات شریفه نیز از جمله روایت معروف پرسش از تعداد موهای سر توسط یکی از منافقین از حضرت امیر علیه السلام به عدم طرح هر سوالی اشاره شده است.<sup>۱۲</sup>

۱۱ الحقائق-قرّة العيون مرحوم فیض کاشانی ص: ۲۱

۱۲ □ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ قَالَ سَمِعْتُ مَشِيخَتَنَا وَعُلَمَاءَنَا يَقُولُونَ خَطَبَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ فِتْنَةٍ تُضِلُّ مَائَتَهُ وَتَهْدِي مَائَتَهُ إِلَّا نَبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَسَاتِقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرِ فَقَامَ أَمِيرٌ

سه: ضرورت اذن الهی برای فتوی و عدم وجود چنین اذنی برای فقهاء<sup>۱۳</sup>

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلالاً قُلْ آللهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (يونس : ۵۹)  
جواب اجمالی:

اصولی در صدد افزودن منبع به کتاب و سنت نیست و اگر تجربیات و بدیهیات عقلی را نیز مفید علم می داند به برکت خود همین روایات شریفه است که در ادامه روایات مربوطه خواهد آمد لذا اگر فهم حلال و حرامی می کند از طریق آیات و روایات شریفه است و جعلی در کار نیست که اذن لازم داشته باشد و در قرآن کریم آیات نشان دهنده‌ی جواز تبیین با استحضار بر کتاب توسط علمای دینی آمده است (بما استحفظوا) و حتی این تبیین وظیفه‌ی آنان شمرده شده است (لتبيننه).

چهار: انحصار تفسیر و فتوی در بیان حضرت حق و انحصار تبیین در خلفای خاص حضرت حق

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (فرقان ۳۳)

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (نساء : ۱۲۷)

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكُلَالَةِ (النساء ۱۷۶)

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (النحل ۴۴)

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (النحل ۶۴)

جواب اجمالی:

---

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَا سَأَلْتَ عَنْهُ وَإِنَّ عَلِيَّ كُلَّ طَاقَةِ شَعْرٍ فِي رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ وَعَلَىٰ كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ فِي لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يَسْتَفْزِكُ وَإِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ آيَةُ ذَلِكَ مُصَدِّقٌ بِهٖ وَلَوْ لَا أَنَّ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ يَعْسُرُ بَرَهَانَهُ لَأَخْبَرْتُكَ بِهٖ وَلَكِنْ آيَةُ ذَلِكَ مَا نَبَأَتْ بِهٖ عَنْ لَعْنَتِكَ وَسَخْلِكَ الْمَلْعُونِ وَكَانَ ابْنُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ صَبِيًّا صَغِيرًا يَحِبُّو قَلَمًا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ تَوَلَّى قَتْلَهُ وَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۳۳۰ و ۳۳۱)

<sup>۱۳</sup> سفينة النجاة و الكلمات الطريفة، سفينة النجاة، ص: ۷۴

آیات ارائه شده در مقام بیان دو مطلب هستند اول این که انسان در مقابل خداوند قد علم نکند و حکم صادر نکند و دوم این که انسان در مقابل انبیاء و اوصیاء آنها قد علم نکند و در تبیین کتاب الهی خود را در کنار آنها قرار ندهد. در علم اصول باید هر دوی این قواعد رعایت شوند و اصول تنها در صدد فهم کلام الهی با قرینه قرار دادن آیات و روایات است و به هیچ وجه در صدد کنار زدن انبیاء و اولیاء یا نشستن به جای آنان نیست. البته در مذاهب غیر شیعه به نظر می رسد که نیت قد علم کردن در کنار اوصیای نبی یافت می شود. در خود این آیات و آیات دیگر هم تبیین با کمک تفکر ( وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ) و تبیین توسط غیر معصومین آمده است:

وَ إِذِ اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ ( آل عمران ۱۸۷ )

يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ (مائده ۴۴)

پنج: وجوب رد و ارجاع مسائل به اولی الامر به معنای ائمه معصومین علیهم السلام<sup>۱۴</sup>

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء : ۸۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (النساء : ۵۹)

جواب اجمالی:

در آیه ی شریفه ی اول مقام بحث در مورد امور امنیتی است و اگر بخواهیم اطلاق گیری کنیم و آیه را تعمیم دهیم باز هم خللی به ضرورت علم اصول وارد نمی آید چون اصولاً علم اصول برای همین ردّ روشمند مسائل به قرآن و حدیث و فهم روشمند پاسخ آنهاست.

<sup>۱۴</sup> استدلال شده در الحقائق-قرّة العیون، ص: ۲۱ و الأصول الاصلیة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۶۴



آیه ی دوم نیز گرچه مقام بحث مسائلی مرتبط با امنیت روانی جامعه نیست ولی باز هم نمی توان به آن برای رد روشمندی و اصول مندی در تمسک به آیات و روایات استدلال نمود. و عقل پسند آن است که این رد به خدا و رسول روشمند و دارای آداب علمی و فنی باشد تا استفاده سلیقه ای و هوامدار از کلمات آنان بوجود نیاید.

شش: وجوب نظر و دقت در ماخذ علم

عن الباقر علیه السلام فی قول الله تعالی: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ قَالَ: «علمه الذی يأخذه عمّن يأخذه»<sup>۱۵</sup>

جواب اجمالی:

اتفاقا علم اصول در صدد همین منحصر کردن ماخذ در کتاب و سنت و پالایش احادیث معارض با قرآن کریم و متواترات حدیثی است ولذا با این روایت شریفی تعارض ندارد. یعنی علم اصول نگهبانی است که هوا و ظن و رای در فرایند استفاده از نصوص وارد نشوند.

هفت: انحصار استماع علم در سمع حدیث و نفی غیر

عنه علیه السلام فی قول الله تعالی: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ: «هو الرجل یسمع الحدیث فیحدّث به کما سمعه لا یزید فیه و لا ینقص منه»<sup>۱۶</sup>

جواب اجمالی:

اولا یستمعون القول فیتبعون احسنه هم در ضمن خود تشخیص احسن را دارد که نیازمند علم اصول است و منکر عقل و فکر نیست. دوما بشارت الهی در این آیات شریفه برای عبادی است که در کار علمی دقیق و روشمند هستند و در استماع قول و تبعیت از آن اهل سهل انگاری و اهمال کاری نیستند کما اینکه در روایات هم می فرماید یعنی در احادیث و زیادی راه نمی دهند و دقیق و منضبط عمل می کنند که بیشتر به اصولیین که اهل دقت بیشتری هستند تطبیق می کند. ضمن این که وصله ی کم و زیاد کردن روایات به اصولیین نمی چسبد.

هشت: اتخاذ اخبار و رهبان به عنوان مصدر علم دینی

---

<sup>۱۵</sup> (الشافی، ج ۱، ص: ۱۰۴: ینبغی له أن يأخذ علمه عن أهل بیت النبوة الذین هم مهابط الوحی و ینابیح الحکمة الآخذین علومهم عن الله تعالی، حتی یصلح

لأن یصیر غداء لروحه، دون غیرهم ممّن لا رابطة بینه و بین الله من حیث الوحی و الإلهام.)

<sup>۱۶</sup> (الشافی، ج ۱، ص: ۱۰۵)

عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ: «أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم، ولو دعوهم ما أجابوهم، ولكن أحلوا لهم حراما، وحرّموا عليهم حلالا، فعبدوهم من حيث لا يشعرون»<sup>١٧</sup>

جواب اجمالی:

اصولی با احبار و رهبانی که خلق را منحرف نمودند متفاوت است. زیرا احبار و رهبان قرار بود با استحفاظ بر متن مبین کتاب باشند ولی در عمل از نزد خود حلال و حرام تعیین نمودند ولی اصولی مبین با استحفاظ بر کتاب الهی است و شبهه ربوبیت در مورد او از اساس بی معناست.

نه: وجود پاسخ همه پرسش ها در قرآن کریم و عدم نیاز به اجتهاد

وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (انعام ۵۹)

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (نحل ۸۹)

عن الصادق عليه السلام: «إن الله تعالى أنزل في القرآن تبيان كل شيء، حتى والله ما ترك الله شيئا يحتاج إليه العباد حتى لا يستطيع عبد يقول: لو كان هذا أنزل في القرآن، إله و قد أنزله الله تعالى فيه» (الشافى، ج ۱، ص: ۱۱۴)

عن الباقر عليه السلام: «إن الله لم يدع شيئا يحتاج إليه الامّة إله أنزله في كتابه، و بينه لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و جعل لكل شيء حدا، و جعل عليه، دليلا يدلّ عليه و جعل على من تعدّى ذلك الحدّ حدا» (الشافى، ج ۱، ص: ۱۱۵)

عن الصادق عليه السلام: «ما من أمر يختلف فيه اثنان إله و له أصل في كتاب الله، و لكن لا تبلغه عقول الرجال» (الشافى، ج ۱، ص: ۱۱۵)

عن الصادق عليه السلام: «كتاب الله، فيه نبأ ما قبلكم، و خير ما بعدكم، و فصل ما بينكم، و نحن نعلمه» (الشافى، ج ۱، ص: ۱۱۷)

جواب اجمالی:

---

<sup>۱۷</sup> (الشافى، ج ۱، ص: ۱۱۲)

تبیانا لكل شیء بودن نیز خود متضمن تأیید علم اصول است زیرا در عصر غیبت که راه استناد حدیث به امام معصوم برای سوالات روز بسته است باید پاسخ ها به قرآن کریم و احادیث موجود مستند گردند و بدیهی است در ظاهر قرآن کریم بدون جمع و تفریق ها و ژرف کاوی های اصولی نمی توان پاسخ ها را یافت و کسی مدعی چنینی توانایی ای نیست.

ده : انحصار استنباط علمی بعد از پیامبر صلوات الله علیه در اولی الامر یعنی ائمه ی هدی علیهم السلام

مرحوم فیض رحمه الله می فرماید:

ما أنزله الله سبحانه في كتابه من الأشياء على قسمين: أحدهما ما ذكره فيه بعينه، و الآخر ما ذكر فيه أصلاً كلياً يمكن للنبي أو وصي النبي أن يستنبط منه ذلك، كما قال الله سبحانه: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» و ليس لكل أحد هذا الاستنباط لقصور عقول الرجال عنه إلا من كان أهله، و من هذا القبيل قول أمير المؤمنين عليه السلام: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يَفْتَحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ» و يدل على ما قلناه الأخبار الآتية. (الشافعي، ج ١، ص: ١١٥)

جواب اجمالی:

آیه ی شریفه مطلق نیست و مربوط به اخبار مرتبط با امنیت جامعه است که قابلیت تشویش اذهان را دارد که باید به معصومین ارجاع داده شود و ناظر به زمان حضور است و لذا استفاده از آن در عصر غیبت قابل قبول نیست.

یازده : وجود علم لدنی و اتیانی و نیاز انحصاری به آن برای کشف مسائل علمی<sup>۱۸</sup>

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (الكهف : ٦٥)

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (يوسف : ٢٢)

وَلَوْ طَأَّ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ (الأنبياء :

٧٤)

<sup>۱۸</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض) المتن ۱۹۵

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (الأنبياء : ٧٩)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (النمل : ١٥)

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (القصص : ١٤)

جواب اجمالی:

گرچه در این آیات شریفه به علم بخشی خاص الهی به انبیاء و اولیاء حضرت حق اشاره شده است اما این بدان معنا نیست که راه دیگری به جز این گونه علم بخشی وجود ندارد و نظر در آفرینش و رویت آیات الهی که آن هم دستور الهی در قرآن کریم است مفید علم نخواهد بود. بله علم لدنی و اتیانی تفضل خاص الهی بر بندگان خاص اوست ولی تنها مجرای تعلیم الهی نیست کما این که تبیین نبوی و تبیین علمائی و تعلیم دفن میت به قابیل از طریق حیوانات نیز در قرآن کریم ذکر شده است. در واقع باید گفت اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

از طرفی همه ی علوم از حقایق کارگذاری شده توسط حضرت حق در عالم آفرینش به دست می آیند و از طرف خدای متعال هستند و آنچه از جانب او نیست اکاذیب و اباطیل است که در دایره ی علم جای نمی گیرد.

ادله حدیثی اقامه شده برای شبهات

الف) انحصار منابع در قرآن و تبیین اهل بیتی آن

حدیث یک: اول قرآن بعد حدیث نبوی بعد حدیث اهل بیت علیهم السلام

عن الباقر علیه السلام أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا وَجَدْتُمْ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَالْعَمَلُ بِهِ لَازِمٌ لَا عَذْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِهِ، وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللهِ وَ كَانَتْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي لَا عَذْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِ سُنَّتِي، وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فِخْذُوهُ، فَإِنَّمَا مِثْلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمِثْلِ النُّجُومِ، بِأَيِّهَا أَخَذَ اهْتَدَى فَبَأَيِّ أَقْوَابِلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ، وَ اخْتِلَافِ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ مَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي<sup>١٩</sup>

حدیث دو: تقسیم امور به بین الرشد و بین الغی و متشابه و وجوب رد حکم متشابه به راسخین در علم

<sup>١٩</sup> علم اليقين، ج ٢، ص: ٩٠٠ و ٩٠١

عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: أمر بين رشفه فيتبع و بين غيبه فيجتنب، و متشابهات بين ذلك يرد حكمها إلى الله و إلى الراسخين في العلم العالمين بتأويل<sup>٢٠</sup>

حديث سه: هر شبهه ای منقطع است غير از اثبات شده ها توسط قرآن

عن أبي جعفر عليه السلام: لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَّةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ وَ قَرَابَةٍ وَ وَلِيَّةٍ وَ بَدْعَةٍ وَ شُبُهَةٍ مُنْقَطِعٍ إِلَّا مَا أَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ<sup>٢١</sup>

حديث چهار رد همه چیز به کتاب و سنت و رد حديث به قرآن

عن الصادق عليه السلام: كل شيء مردود إلى الكتاب و السنة و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف<sup>٢٢</sup>

حديث پنج: وجوب رد بر منابع و عدم قول به رای

عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال في آخره بعد ذكر العرض إلى الكتاب ثم السنة ثم التخيير و الرد إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: و ما لم تجدوه في شيء من هذه الوجوه فردوه إلينا علمه فنحن أولى بذلك و لا تقولوا فيه بأرائكم و عليكم بالكف و التثبت و الوقوف و أنتم طالبون باحثون حتى يأتكم البيان من عندنا<sup>٢٣</sup>

حديث شش: لزوم اخذ تنها از ائمه عليهم السلام

عن اميرالمؤمنين على عليه السلام: يَا كَمِيلُ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ أَنَا أَفْتَحُهُ وَ مَا مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَ الْقَائِمُ يَخْتِمُهُ يَا كَمِيلُ ذُرِيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ يَا كَمِيلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا<sup>٢٤</sup>

جواب در چند بخش

اول: احاديث ذكر شده مقام بيان در مورد معالم علم و كلييات و اصول اصلي علم است يعنى محور علم، نبايد غير از قرآن كريم و بيان پيامبر و اهل بيت عليهم السلام باشد و همه ي علوم مسلمان بايد بر محور قرآن و تبیین نبوی و اهل بيتی آن قرار گیرد. در قرآن كريم هم به نظر در آيات آفرينشی امر شده است و آفرينش كتاب تكوين

<sup>٢٠</sup> استدلال شده در الحقائق-قره العيون، ص: ٢٣، الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ١٢٤

<sup>٢١</sup> الكافي، ج ١، ص: ٥٩

<sup>٢٢</sup> الحقائق-قره العيون، ص: ٢٤

<sup>٢٣</sup> الحقائق-قره العيون، ص: ٢٤

<sup>٢٤</sup> تحف العقول، النص، ص: ١٧١

الهی است همانند قرآن کریم که کتاب تدوین الهی است. عقل و فهم فطری نیز مجرای آیات الهی هستند و در قرآن کریم دستاوردشان مورد تایید قرار گرفته است:

سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ( فصلت ۵۳ )

یک: پژوهش در آیات آفرینشی و حیوانات و گیاهان

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۱۸)

وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (غاشیه ۱۹)

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتْرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّا فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (الأنعام ۹۹)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (العنكبوت ۲۰)

دو: پژوهش در سازوکار رزق بخشی الهی به انسان

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَاتَّبَعْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا (۲۸) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (عبس ۳۲)

سه: نظر و پژوهش در جریان سنن الهی در امتهای گذشته و تاریخ

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (النمل : ۶۹)

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (آل عمران ۱۳۷)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (الروم ۴۲)

دوم: این احادیث ناظر به محتوا هستند نه روش تبیین محتوا که وظیفه علم اصول است.

سوم: شیعه هم احادیث و هم اصول فهم احادیث خود را بر محور آیات و روایات استوار می کند و اصول فقه شیعه هم متخذ از روایات است و مثال بارزش عدم ترتیب اثر شیعه به رای و قیاس در اصول فقه است که ریشه حدیثی دارد.

چهارم: این احادیث بیشتر در مورد علوم دینی مصداق دارند و گرنه خود نبی اکرم صلوات الله علیه از این که از علوم ایرانیان در قضیه ی حفر خندق توسط سلمان اخذ و استفاده شود استقبال فرمودند و این علم را به کار گرفتند. همچنین در مورد ریاضیات و صنایع و فنون حضرات معصومین با عدم تصحیح و تعریض به علوم مورد استفاده در آنها اجمالا این علوم را پذیرفته اند و در برخی آیات و روایات نیز ذکر شده است که حرفه ها و فنون علمی و فنی از میراث انبیاء گذشته است. لذا اگر ما مصدر علم را به قرآن و تبیین نبوی و اهل بیتی آن محدود کنیم باید میراث علمی انبیاء گذشته را نیز انکار کنیم.

پنجم: در احادیث مختلف تجربه دارای ارزش ذاتی و از جمله ی علوم و بلکه از نظر باورمندی انسان به آن و رای علوم شنیداری معرفی شده است و لذا این حصر علم در قرآن و تبیین نبوی و اهل بیتی آن در صدد خارج کردن تجربیات بشری نیست که احادیث آن خواهد آمد.

(ب) وجود همه ی علوم و احکام در قرآن و سنت

حدیث یک: تبیان لکل شیء بودن قرآن

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ<sup>٢٥</sup>

حدیث دو: ان الله لم يدع شیء الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا<sup>٢٦</sup>

حدیث سه: حلال و حرامی نیست مگر این که حدودی دارد

<sup>٢٥</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٩

<sup>٢٦</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٧

عن أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما خلق الله حللاً ولا حراماً إلّا وله حدٌ كحدِّ الدار، فما كان من الطريق فهو من الطريق، وما كان من الدار، فهو من الدار حتى أرش الخدش فما سواه، والجلدة ونصف الجلدة<sup>٢٧</sup>

حديث چهار: ما من شيء الا وفيه كتاب او سنة

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سمعته يقول: ما من شيء إلّا وفيه كتاب أو سنة<sup>٢٨</sup>

حديث پنج: نهی نبوی از قیل و قال و کثرة سوال و امر به سوال از موضع اخذ احادیث از قرآن

روى عن أبي جعفر عليه السلام: «إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالَ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مِنْ أَمْرٍ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» وَقَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» وَقَالَ: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»<sup>٢٩</sup>

حديث شش: وجود اصل مبین در قرآن برای هر اختلاف

عن أبي عبد الله عليه السلام: ما من أمرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ<sup>٣٠</sup>

حديث هفت: وجود علم گذشتگان و آیندگان و همه ی احکام در قرآن

عن امير المؤمنين في رسول الله عليهما السلام: فَجَاءَهُمْ بِنُسخَةٍ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَ تَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ تَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنَ رَيْبِ الْحَرَامِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ؛ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ، وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ، لَعَلَّمْتُكُمْ<sup>٣١</sup>

حديث هشت: وجود همه ی اخبار در كتاب الله و تبيان كل شيء بودن قرآن كريم

<sup>٢٧</sup> الكافي، ج ١، ص: ٥٩

<sup>٢٨</sup> الشافي، ج ١، ص: ١١٨

<sup>٢٩</sup> الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ٩

<sup>٣٠</sup> الأصول الأصيلة (چاپ قديم)، المتن، ص: ٣

<sup>٣١</sup> الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ١٠



عن أبي عبد الله عليه السلام يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا أعلم كتاب الله، وفيه بدء الخلق وما هو كائن إلى يوم القيامة، وفيه خبر السماء وخبر الأرض، وخبر الجنة وخبر النار، وخبر ما كان وخبر ما هو كائن، أعلم ذلك كما أنظر إلى كفى، إن الله يقول: فيه تبيان كل شيء<sup>٣٢</sup>

حدیث نه : وجود همه ی اخبار در قرآن کریم

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم، وخبر ما بعدكم، وفصل ما بينكم، ونحن نعلمه<sup>٣٣</sup>

حدیث ده : وجود همه چیز در قرآن کریم

عن أبي الحسن موسى عليه السلام، قال: قلت له: أكل شيء في كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله، أو تقولون فيه؟ قال: بل كل شيء في كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله<sup>٣٤</sup>

في نهج البلاغة في الخطبة الأولى في وصف النبي (صلى الله عليه وآله): فقبضه إليه كريماً وخلف فيكم ما خلف الأنبياء في أممها، إذ لم يتركوهم هملاً بغير طريق واضح ولا علم قائم؛ كتاب ربكم فيكم، مبيناً حلاله وحرامه وفرائضه وفضائله وناسخه ومنسوخه وخصه وعزائمهم وخصه وعامه وعبره وأمثاله ومرسله ومحدوده ومحكمه ومتشابهه، مفسراً مجمله؛ ومبيناً غوامضه، بين ماخوذ ميثاق علمه وموسع على العباد في جهله، وبين مثبت في الكتاب فرضه معلوم في السنة نسخته وأجب في السنة أخذه مرخص في الكتاب تركه، وبين واجب لوقته وزائل في مستقبله، ومباين بين محارمه من كبير أوعد عليه نيرانه أو صغير أرصد له غفرانه وبين مقبول في أدناه موسع في أقصاه<sup>٣٥</sup>

حدیث یازده: تبیین همه احتیاجات امت توسط امیر المومنین

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى بينت للامة جميع ما تحتاج إليه»<sup>٣٦</sup>

حدیث دوازده : انحصار علم در کتاب و سنت

<sup>٣٢</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٤٦

<sup>٣٣</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٩

<sup>٣٤</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٨

<sup>٣٥</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٦٦

<sup>٣٦</sup> الشافي، ج ١، ص: ١١٨

عنه صلى الله عليه وآله: العلمُ ثلاثةٌ: كتابٌ ناطقٌ، وسنةٌ ماضيةٌ، ولا أدري<sup>٣٧</sup>

حدیث سیزده: طلب علم از مظان آن و اقتباسش از اهل آن

عنه صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ، وَاقْتَبِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ.<sup>٣٨</sup>

جواب اجمالی:

اولا این وجود همه ی علوم در قرآن کریم و سنت نبوی یکی از ادعاهای علم اصول است که می توان با همین اصول فقه همه چیز را از قرآن و روایات به دست آورد و حضرت امام فرمودند فقه تئوری اداره بشر از گهواره تا گور است ناظر به همین روایات است، منتهی نه فقه سلیقه ای و بی اصول بلکه فقه روشمند و تفقه منطقی.

دوما منظور این روایات بطون قرآن کریم است که اخبار گذشته و آینده در آن قرار داده شده است نه امور هدایتی و تکالیف شرعی که اگر با همین ظواهر آیات و روایات در زمان غیبت معصوم قابل استنباط نباشند تکلیف مالا یطاق لازم می آید.

(ج) نهی از علوم تاسیس نشده توسط ائمه

حدیث یک: باطل بودن علوم خارج شده از غیر بیت نبوت

عن الصادق علیه السلام: كل علم لا يخرج من هذا البيت فهو باطل، و أشار بيده إلى بيته<sup>٣٩</sup>

حدیث دو: اذا اردت علم الصحيح فخذ عنا

عن الصادق علیه السلام: إذا أردت العلم الصحيح فخذ عن أهل البيت فإننا رويناها و أوتينا شرح الحكمة و فصل الخطاب، إن الله اصطفانا و آتانا ما لم يؤت أحدا من العالمين<sup>٤٠</sup>

حدیث سه: نحن ابواب العلوم

<sup>٣٧</sup> نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۵۸۱

<sup>٣٨</sup> الأمالی للطوسی: ص ۵۶۹ ح ۱۱۷۶ و ص ۴۸۸ ح ۱۰۶۹، عدة الداعی: ص ۶۳ کلها عن محمد بن علی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام، مجمع البیان: ج ۱ ص ۷۴، منیة المرید: ص ۱۰۸، إرشاد القلوب: ص ۱۶۵ کلها عن الإمام الرضا علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله، تنبیہ الخواطر: ج ۲ ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۷۱ ح ۲۴.

<sup>٣٩</sup> المحجة البيضاء، جلد ۱، ص: ۲۰۱ و الحقائق - قره العیون، ص: ۲۲، الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۶۸

<sup>٤٠</sup> المحجة البيضاء، جلد ۱، ص: ۲۰۱، الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۶۸

و روى عن الصادق عليه السلام: أبى الله أن يجرى الأشياء إلّا بالأسباب فجعل لكلّ شيء سبباً، و جعل لكلّ سبب شرحاً، و جعل لكلّ شرح مفتاحاً، و جعل لكلّ مفتاح علماً، و جعل لكلّ علم باباً ناطقاً من عرفه عرف الله، و من أنكره أنكر الله، ذلك رسول الله و نحن<sup>٤١</sup>

حديث چهار: فانظروا علمكم عنم تاخذونه

عن الصادق عليه السلام: إنّ العلماء ورثة الأنبياء و ذلك أنّ الأنبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما، و إنّما ورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه، فإنّ فينا أهل البيت فى كلّ خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين، و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين<sup>٤٢</sup>

حديث پنج: لا يوجد العلم الا هاهنا اى صدره الشريف

روى عن رجل من أهل البصرة قال لمولانا الباقر عليه السلام: إنّ الحسن البصرى يزعم أنّ الذين يكتمون العلم يؤذى ريح بطونهم أهل النار، فقال عليه السلام: فهلك إذا مؤمن آل فرعون، و ما زال العلم مكتوما منذ بعث الله نوحاً عليه السلام فليذهب الحسن يمينا و شمالاً فو الله لا يوجد العلم إلّا هاهنا.<sup>٤٣</sup>

حديث شش: شرقاً و غرباً فلا تجدان علماً صحيحاً الا شيئاً خرج من عندنا

عن أبى جعفر عليه السلام أنّه قال لسلمة بن كهيل والحكم بن عتيبة: شرقاً و غرباً، فلا تجدان علماً صحيحاً إلّا شيئاً خرج من عندنا أهل البيت... ما قال الله للحكم: «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ»، فليذهب الحكم يمينا و شمالاً؛ فو الله لا يؤخذ العلم إلّا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام<sup>٤٤</sup>

حديث هفت: نحن شجرة العلم و خزانه

عن أبى بصير عن الصادق عليه السلام قال: «يا أبا بصير! نحن شجرة العلم، و نحن أهل بيت النبى صلى الله عليه و اله و سلم، و فى دارنا هبط جبرئيل، و نحن خزان علم الله، و نحن معادن و حى الله، من تبعنا نجا، و من تخلف عنا هلك حقاً على الله (عزو جل)<sup>٤٥</sup>

<sup>٤١</sup> المحجة البيضاء، مرحوم فيض كاشانى جلد ١، ص: ٢٠١

<sup>٤٢</sup> المحجة البيضاء، جلد ١، ص: ٢٠١، الوافى، ج ١، ص: ١٤١

<sup>٤٣</sup> المحجة البيضاء، جلد ١، ص: ٢٠١، الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ٦٨ و الشافى، ج ١، ص: ١٠٤

<sup>٤٤</sup> الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ٦٧

<sup>٤٥</sup> الأصول الأصيلة (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ٦٩

حديث هشت: العلم مخزون عليكم عند اهله قد امرتم بطلبه منهم

الإمام علي عليه السلام: العلم مخزون عليكم عند أهله قد امرتم بطلبه منهم<sup>٤٦</sup>

حديث نه: انا مدينة العلم و علي بابها

يك: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: انا مدينة العلم و علي بابها و لا تدخلوا المدينة إلا من بابها<sup>٤٧</sup>

دو: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: انا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد العلم فليأت الباب<sup>٤٨</sup>.

سه: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: أ و لم يجعلني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لدينكم و دنياكم قواماً أ و لم يجعل إلي مفزعكم أ و لم يقل لكم: علي مع الحق و الحق معه أ و لم يقل: انا مدينة العلم و علي بابها أ و لا تروني غنياً عن علومكم - و أنتم إلي علمي محتاجون أ فأمر الله تعالى العلماء باتباع من لا يعلم، أم من لا يعلم باتباع من يعلم يا أيها الناس لم تنقضون ترتيب الألباب لم تؤخروا من قدمه الكريم الوهاب<sup>٤٩</sup>

چهار: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا علي انا مدينة العلم و أنت بابها و هل توتى المدينة إلا من بابها<sup>٥٠</sup>

پنج: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا علي انا مدينة العلم و أنت بابها و ما توتى المدينة إلا من الباب<sup>٥١</sup>

شش: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يقول انا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد مدينة العلم فليأتها من بابها<sup>٥٢</sup>

حديث ده: اخذ علم از كتاب و سنت

<sup>٤٦</sup> تحف العقول: ص ١٩٩، الكافي: ج ١ ص ٣٠ ح ٤، منية المرید: ص ١٠٩ و فيها صدره إلى «فاطلبوه»، بحار الأنوار: ج ١ ص ١٧٥ ح ٤١

<sup>٤٧</sup> تفسير القمي، ج ١، ص: ٦٨

<sup>٤٨</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣٨، ص: ١٨٩

<sup>٤٩</sup> البرهان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٥٨٨

<sup>٥٠</sup> الأمالي (للصدوق)، النص، ص: ٥٦١

<sup>٥١</sup> كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص: ١٨٤

<sup>٥٢</sup> تحف العقول، النص، ص: ٤٣٠

عن الصادق عليه السلام : «من دخل في هذا الدين بالرجال، أخرجته منه الرجال كما أدخلوه فيه؛ و من دخل فيه بالكتاب و السنة زالت الجبال قبل أن يزول»<sup>۵۳</sup>

عن الكاظم عليه السلام: «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ، رَدَّتْهُ الرَّجَالُ»<sup>۵۴</sup>

جواب اجمالی:

منظور از علم در این روایات علمی است که از دسترس عادی بشر خارج است وگرنه کاملاً مشخص است که القای علوم جانورشناسی و گیاه شناسی نه وظیفه اهل بیت علیهم السلام است و نه آنان تنها مسیر رسیدن به آن هستند. بلکه بنا بر روایات دیگری که از خود ائمه ی هدی علیهم السلام رسیده است منظور علمی است که نفع به هدایتهای خاص انسان که از طرق عادی به دست نمی آید می رساند و علوم دیگر نسبت به آن علوم به عنوان فضل شناخته شده اند.

تقسیم دوگانه علم در احادیث:

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَطْبُوعٌ<sup>۵۵</sup>

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: العلم علمان علم باللسان و هو الحجّة علی صاحبه و علم بالقلب و هو النافع لمن عمل به و لیس الايمان بالتّمنی و لکنّه ما ثبت فی القلب و عملت به الجوارح.<sup>۵۶</sup>

روی عن النبی صلی الله علیه و آله: الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَى ابْنِ آدَمَ وَ عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ<sup>۵۷</sup>

روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: العلم علمان علم الابدان و علم الاديان<sup>۵۸</sup>

<sup>۵۳</sup> الغيبة للنعمانی، ص ۲۲

<sup>۵۴</sup> الكافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص: ۱۴

<sup>۵۵</sup> نهج البلاغة (للصّحی صالح)، ص: ۵۳۴

<sup>۵۶</sup> إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص: ۱۵

<sup>۵۷</sup> منیة المرید، ص: ۱۳۶

<sup>۵۸</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۲۰

تقسیم سه گانه ی علوم:

عن الكاظم عليه السلام: العِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ.<sup>۵۹</sup>

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: العِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ وَ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ وَ مَلَكَهِنَّ أَمْرُنَا.<sup>۶۰</sup>

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: العِلْمُ ثَلَاثَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَ الطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَ النَّحْوُ لِللِّسَانِ.<sup>۶۱</sup>

تقسیم چهار گانه ی علوم:

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: العُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَ الطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَ النَّحْوُ لِللِّسَانِ وَ النَّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ.<sup>۶۲</sup>

(د) لحاظ ثواب حتی برای حدیث مکتوب رسیده ی غیر صادر از ناحیه معصوم

حدیث یک: ثواب حدیث ولو غیر صادر

عن الصادق علیه السلام: من سمع شیئا من الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ.<sup>۶۳</sup>

جواب اجمالی:

این که چنین ثوابی برای احادیث ولو غیر صادر لحاظ شده دلالتی ندارد بر این که سخنان غیر معصومان بی اعتبار باشد و اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. بلکه در مقام تعظیم تعدد به روایات و اهمیت روایات شریف است.

(ه) رجوع به رواة حدیث در عصر غیبت

حدیث یک: فارجمعوا الی رواة حدیثنا

عن مولانا حجة بن الحسن علیه السلام: و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم

و أنا حجة الله علیهم<sup>۶۴</sup>

حدیث دو: اعرفوا منازل الناس علی قدر روایتهم عنا

<sup>۵۹</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۲

<sup>۶۰</sup> جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، ج ۳۰، ص: ۸۲

<sup>۶۱</sup> تحف العقول، النص، ص: ۲۰۸

<sup>۶۲</sup> جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، ج ۲۲، ص: ۴۶۸

<sup>۶۳</sup> الحقائق-قرّة العیون، ص: ۲۵

<sup>۶۴</sup> الحقائق-قرّة العیون، ص: ۲۵

روى عن الصادق عليه السلام: اعرفوا منازل الرجال على قدر رواياتهم عننا<sup>٦٥</sup>

روى عن الصادق عليه السلام: اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عننا، فإننا لا نعدُّ الفقيه منهم فقيهاً حتى يكون محدثاً. فقيل له: أويكون المؤمن محدثاً؟ قال: يكون مُفهِماً (الأصول الأصيلية (چاپ کنگره فيض)، المتن، ص: ٨٠)

جواب اجمالی:

در خود این احادیث عبارت نظر فی حلالنا و حرامنا دارد یعنی صرف روایت کافی نیست و شخص باید صاحب نظر باشد. در روایت دیگر نیز رواة احادیثنا آمده است که نشان از اشراف به همه ی احادیث و امکان جمع بندی آن هاست و گرنه راوی حدیثی که احادیث متضاد را روایت کند و نتواند بین آنها جمع کند نمی تواند مشکل مراجعه کننده را حل کند و او را به حکم نمی رساند و امام یقیناً به چنین شخصی ارجاع نمی دهند که سر در گمی را بیفزاید.

و: انحصار ادله در تقلین در حدیث تقلین

حدیث یک: انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی أخبار كثيرة: اننی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی: کتاب الله، و عترتی اهل بیتی؛ و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (الأصول الأصيلية (چاپ کنگره فيض)، المتن، ص: ٦٤)

حدیث دو: من جعلهما إمامه قاداه إلى الجنة، و من جعلهما خلفه ساقاه إلى النار

فی بعض الأخبار: من جعلهما إمامه قاداه إلى الجنة، و من جعلهما خلفه ساقاه إلى النار<sup>٦٦</sup>

جواب اجمالی

<sup>٦٥</sup> الأصول الأصيلية (چاپ کنگره فيض)، المتن، ص: ٨٠

<sup>٦٦</sup> الأصول الأصيلية (چاپ کنگره فيض)، المتن، ص: ٦٤

علم اصول نیز انحصار ثقلین را به رسمیت می شناسد و برای فهم روشمند و منظومه ای ثقلین تاسیس شده است. و اگر هم به مطالب عقلی و تجربی در صورت عدم مخالفت با قرآن و حدیث اعتبار می دهد همین اعتبار بخشی را از آیات کتاب الهی و روایات شریفه به دست آورده است.

زا نهی از مقابله علمی با اهل بیت علیهم السلام و هم طرازپنداری خود با آن بزرگواران

حدیث یک: فلا تسبقوهم فتضلوا

عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة له: وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ لَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَتَزَلُّوا، وَ لَا تُخَالِفُوهُمْ فَتَجْهَلُوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، هُمْ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا وَ أَحْلَمُ النَّاسِ صِغَارًا، فَاتَّبِعُوا الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ حَيْثُ كَانَ. ٦٧

حدیث دو: علم الآدم و الانبياء عند النبي و عترته عليهم السلام

عن أمير المؤمنين عليه السلام: أَلَا! إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَّ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عِنْدِي وَ عِنْدَ عِترتي فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ، بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ ٦٨

حدیث سه: قال علی و قلت گفتن ابوحنیفه

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقُهِنَا فِي الدِّينِ وَ أَعْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مَنَّا لَتَكُونَ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ يَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا مَنَّا مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا بِكُمْ فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنكَ وَ لَا عَنَ آبَائِكَ شَيْءٌ فَنَنْظُرُ إِلَى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَ أَوْفَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فِي ذَلِكَ وَ اللَّهُ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ اللَّهُ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ. ٦٩

جواب اجمالی

٦٧ الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٦

٦٨ الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ٦٦

٦٩ المحاسن، ج ١، ص: ٢١٢



علم اصول نعوذ بالله برای رقابت با ائمه ی هدی علیهم السلام و سبقت علمی از آنان نیست بلکه برای اجتهاد علمی در سایه ی تعلیمات این بزرگواران است.

ح: عدم تکلیف در فهم و کشف موارد بیان نشده در شرع

حدیث یک: برداشته شده بودن تکلیف در مورد علوم در پرده

عن ابی عبدالله علیه السلام: مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضِعٌ عَنْهُمْ<sup>۷۰</sup>

حدیث دو: رفع عن امتی ما لا یعلمون

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَأُ، وَالنِّسْيَانُ، وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَمَا لَا يُطِيقُونَ، وَمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَالْحَسَدُ، وَالطَّيْرَةُ، وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَّةٍ<sup>۷۱</sup>

حدیث سه: سکت الله عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا لها فلا تکلفوها

روی عن امیر المؤمنین علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْقُصُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكَتْ عَنْهَا نَسِيَانًا لَهَا فَلَا تَكْلَفُوهَا، رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبَلُوهَا.<sup>۷۲</sup>

حدیث چهار: عدم تکلیف بر جاهل

روی عن ابی عبدالله علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَمَّنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئًا هَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا<sup>۷۳</sup>

حدیث پنج: وجوب و کفایت عمل به دانسته ها

روی عن ابی عبدالله علیه السلام: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ<sup>۷۴</sup>

حدیث شش: اسکتوا عما سکت الله عنه

روی عن امیر المؤمنین علیه السلام: اسکتوا عما سکت الله عنه<sup>۷۵</sup>

---

<sup>۷۰</sup>الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۰۵

<sup>۷۱</sup>الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۰۵

<sup>۷۲</sup>الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۰۶

<sup>۷۳</sup>الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۰۶

<sup>۷۴</sup>الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۰۶

<sup>۷۵</sup>الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۰۶

حدیث هفت: امر الهی در محدوده ی وسع انسان

روى عن ابى عبدالله عليه السلام: وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمْرُ النَّاسِ بِهِ فَهُمْ يَسْعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا خَيْرَ فِيهِمْ<sup>٧٦</sup>

جواب اجمالی :

برخی از موارد وجود دارد که توقف در آنها جایز نیست و باید اختلافات مورد قضاوت قرار گیرد و تکلیف مخاصمات مردم و ارث و میراث و امثالهم حل شود و گرنه شر به بار می آورد و نوامیس و اعراض و دماء پایمال می شود و لذا یقیناً توقف در این روایات به معنای تعطیلی حکم نیست بلکه منظور آن است که به جای رای پردازی و قیاس باطل، به احادیث و آیات پرداخته شود و سعی شود با جمع بندی آنها بدون خروج از دایره و منظومه آیات و روایات حکم الهی استخراج شود.

ط: غیر اکتسابی بودن علم

حدیث یک: ذات نوری غیر تعلّمی و غیر اکتسابی علم

روى عن الصادق عليه السلام: ليس العلم بكثره التعلم إنّما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد الله أن يهديه<sup>٧٧</sup>

جواب اجمالی:

علم و حکمت خاص الهی برای افراد خاص اکتسابی نیست ولی تعلیم کتاب و درس آن هم در قرآن کریم مورد امر الهی قرار گرفته است (کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الكتاب و بما کنتم تدرسون) و هم بر عهده ی عده ای واجب شده است (آیه ی نفر) و لزوماً اگر برای عموم مردم از طریق تعلیم و درس و تدبر و تفکر غیر قابل دستیابی بود امر به آنها و وجوب آنها معنایی نداشت.

ی: لزوم پیروی از اهل بیت در بیان مطالب علمی و ورود و خروج در علوم

حدیث اول: شر علیکم ان تقولوا بشيء لم تسمعه منا

روى عن الصادق عليه السلام: اما انه شر علیکم ان تقولوا بشيء ما لم تسمعه منا<sup>٧٨</sup>

<sup>٧٦</sup> التوحید (للسدوق)، ص: ٤١٣

<sup>٧٧</sup> الحقائق-قرّة العیون مرحوم فیض کاشانی، ص: ٢٢

<sup>٧٨</sup> الحقائق-قرّة العیون، ص: ٢٢

حدیث دوم: اعرّفوا منازل الناس علی قدر روایتهم عنا

روی عن الصادق علیه السلام: اعرّفوا منازل الناس علی قدر روایتهم عنا<sup>۷۹</sup>

حدیث سوم: تقولوا اذا قلنا و تصمتوا اذا صمتنا

عن ابي إسحاق النحوی قال: دخلت علی ابي عبد الله علیه السلام فسمعتہ يقول: «إن الله (عزو جل) أدب نبيه علی محبته، فقال: «وإنک لعلی خلق عظیم»، ثم فوض إلیه، فقال (عزو جل): «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»، وقال (عزو جل): «من يطع الرسول فقد أطاع الله». قال: ثم قال: و إن نبي الله فوض إلی علی و أئمنه، فسلمتم و جحد الناس فو الله لنحبکم أن تقولوا إذا قلنا، و أن تصمتوا إذا صمتنا و نحن فيما بینکم و بین الله (عزو جل)، ما جعل الله لأحد خيراً فی خلاف أمرنا.<sup>۸۰</sup>

جواب اجمالی

اتفاقاً علم اصول برای همین پیروی از تقلید در مباحث علمی بنیان نهاده شده است و خروج از دایره ی علوم آنان را در مسائل شرعی جایز نمی داند. بله در علوم تجربی دلیلی نداریم که تجربه ورزی در آفرینش حرمت داشته باشد و بالعکس در قرآن و روایات مامور به است و در مورد علوم عقلی مانند ریاضیات نیز آیات الهی به تفکر و دقت در اندازه گیری و حساب و کتاب و شمارش امر فرموده اند: (زنوا بالقسطاس المستقیم، و احصوا العده)، و همچنین در تقسیم میراث که لازمه ی آن فراگیری علوم ریاضی و تبحر در آن است. کما اینکه هدایت شدن با نجوم در بیابان نیاز به بخشی مباحث علم نجوم دارد (و بالنجم هم یهتدون) و محاسبه ارث و دقت ریاضی آن در قرآن کریم خود یک امر ریاضی پیشرفته است و در روایات شریفه فتون حساب و کتاب و مهارتهای دنیوی میراث انبیاء الهی شمرده شده است لذا علوم غیر اهل بیته نیست. در مورد تاریخچه حکمت یونان نیز سخن فراوان است و ماخذ آن در بین چهار مرد الهی مردد است: حضرت ادریس نبی و حضرت داود نبی و حضرت سلیمان نبی و حضرت لقمان حکیم علیهم السلام. که تعیین دقیق یکی از این چهار عزیز نیازمند پژوهش بیشتر است که در پژوهش های موازی در حال پیگیری است و بحمد الله به محض ثمردهی منتشر خواهد شد ان شاء الله.

ه: لزوم اخذ علم از عالم ربانی

<sup>۷۹</sup> الشافی، ج ۱، ص: ۱۰۵

<sup>۸۰</sup> الأصول الأصبیلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۶۸

حدیث یک : لا علم إلا من عالم ربّانی

روی عن الامام الكاظم عليه السلام: لا نجاة إلا بالطاعة؛ و الطاعة بالعلم؛ و العلم بالتعلم؛ و التعلم بالعقل، و لا علم إلا من عالم ربّانی، و معرفة العلم بالعقل. یا هشام، قليل العمل من العالم مقبول مضاعف، و كثير العمل من أهل الهوى و الجهل مردود. یا هشام، إن العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمة، و لم يرض بالدون من الحكمة مع الدنيا؛ فلذلك ربحت تجارتهم.<sup>۸۱</sup>

جواب اجمالی

علم اصول در پی آن نیست که بگوید بروید از علمای غیر ربانی علمتان را بگیریید بلکه بر محور اخذ از قرآن و معصومین که ربانیون آیات الله هستند شکل گرفته است و هدف آن جمع بین همه ی آیات و روایات و تولید نظر واحد از منظومه نصوص دینی است.

و: خذ بما خالف العامه

حدیث یک:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ - فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارُدُّوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ - فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ - فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ.<sup>۸۲</sup>

حدیث دو:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَخُذُوا بِمَا خَالَفَ الْقَوْمَ.<sup>۸۳</sup>

حدیث سه:

<sup>۸۱</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷

<sup>۸۲</sup> الأصول الأصيلة (چاپ قدیم)، المتن، ص: ۹۵

<sup>۸۳</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ۱۲۳

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَسْعُنَا فِيمَا وَرَدَّ عَلَيْنَا مِنْكُمْ إِلَّا التَّسْلِيمَ لَكُمْ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَسْعُكُمْ إِلَّا التَّسْلِيمُ لَنَا فَقُلْتُ فَيُرَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْءٌ وَيُرَوَى عَنْهُ خِلَافُهُ فَبِأَيِّهِمَا نَأْخُذُ فَقَالَ خُذْ بِمَا خَالَفَ الْقَوْمَ - وَ مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَاجْتَنِبْهُ.<sup>٨٤</sup>

حديث چهار:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا أَنْتُمْ وَاللَّهِ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا هُمْ فِيهِ وَلَا هُمْ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ فَخَالَفُوهُمْ فَمَا هُمْ مِنَ الْحَنِيفِيَّةِ عَلَى شَيْءٍ.<sup>٨٥</sup>

حديث پنج:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَاللَّهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرَةً فِي اتِّبَاعِ غَيْرِنَا وَإِنْ مَنْ وَافَقَنَا خَالَفَ عَدُوَّنَا وَمَنْ وَافَقَ عَدُوَّنَا فِي قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ.<sup>٨٦</sup>

حديث شش:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ نَصْنَعُ بِالْخَبَرَيْنِ الْمُخْتَلَفَيْنِ فَقَالَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمُ خَبْرَانِ مُخْتَلَفَانِ فَانظُرُوا إِلَى مَا يُخَالَفُ مِنْهُمَا الْعَامَّةَ فَخُذُوهُ وَانظُرُوا إِلَى مَا يُوَافِقُ أَخْبَارَهُمْ فَدَعُوهُ.<sup>٨٧</sup>

حديث هفت:

وَعَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْتُ يَرِدُ عَلَيْنَا حَدِيثَانِ وَاحِدٌ يَأْمُرُنَا بِالْأَخْذِ بِهِ وَالْآخَرَ يَنْهَانَا عَنْهُ قَالَ لَا تَعْمَلُ بِوَاحِدٍ مِنْهُمَا حَتَّى تَلْقَى صَاحِبَكَ فَتَسْأَلَهُ قُلْتُ لَا بُدَّ أَنْ نَعْمَلَ (بِوَاحِدٍ مِنْهُمَا) قَالَ خُذْ بِمَا فِيهِ خِلَافُ الْعَامَّةِ.<sup>٨٨</sup>

جواب اجمالی

<sup>٨٤</sup> همان

<sup>٨٥</sup> وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص: ١١٩

<sup>٨٦</sup> وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص: ١١٩

<sup>٨٧</sup> وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص: ١١٩

<sup>٨٨</sup> الأصول الأصيلة (چاپ کنگره فیض)، المتن، ص: ١٢١

این که در برخی احادیث فرموده اند که خذ بما خالف العامه ففیه الرشاد مال موارد خاصی است که یک حکمی که حکومت سنی مذهب روی آن اصرار دارد و یا از مواردی است که در آن تقیه راه دارد و الا خیلی از احادیث اهل سنت از نبی اکرم است و شبیه آن در آیات قرآن کریم و روایات ائمه هدی سلام الله علیهم نیز منقول است و اگر قرار بود همیشه مخالفت عامه به صورت مطلق راه رشاد باشد باید نعوذ بالله مخالفت با رسول الله راه رشاد می شد چون بیشتر احادیث اهل سنت از نبی اکرم صلوات الله علیه است و مکرر و به طرق مختلف نقل شده است و این گونه نیست که اکثر احادیث اهل سنت جعلی باشد کما اینکه هر کس با این احادیث انس داشته باشد می فهمد که در احادیث اخلاقی و فقهی و ادعیه حدیث جعلی کمیاب است و در احادیث سیاسی و فضیلت گویی است که جعل زیاد واقع شده است که آن ها هم بخش کوچکی از احادیث هستند.

معنی ندارد که اهل بیت فرموده باشند که خلاف عامه رشاد است و حال آنکه بیشتر احادیث عامه خود یا مضمونش در قرآن کریم و احادیث ما هم یافته شود. بلکه منظور مواردی است که حکومتها برای مشروع نمایی خود آنها را ساخته اند و فضا به قدری خفقان بوده است که یا ائمه ی هدی نیز موافق حکومت نقلی داشته اند یا آنکه خود حکومت ها برای ایجاد اجماع بر آراء مد نظر خود، عین آن نظرات را به ائمه هدی علیهم السلام هم نسبت داده و ترویج نموده اند.

ز: افتتاح همه ی علوم توسط حضرت امیر علیه السلام

حدیث یک:

روی عن علی علیه السلام: يَا كُمَّيلُ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ أَنَا أَفْتَحُهُ وَ مَا مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْتُمُهُ<sup>۸۹</sup>

جواب اجمالی:

شاید منظور از این عبارت آن است که ریشه و پایه ی همه ی علوم اسلامی در تمدن اسلامی قرآن کریم است و ریشه ی فهم قرآن کریم هم علوم عربی و نحو است که آن هم به دست مبارک حضرت امیر شروع شده است و شاید هم منظور انشعاب نکات علمی در اوایل تمدن اسلامی از زبان مبارک حضرت است و این روایتی دلالتی بر نفی علم اصول ندارد زیرا برخی نکات اصولی مانند تقسیم انواع حدیث و تقسیم انواع اصولی آیات مثل علم و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ در بیانات حضرت امیر علیه السلام به ما رسیده است.

<sup>۸۹</sup> تحف العقول، النص، ص: ۱۷۱

ادله ی عقلی اقامه شده برای شبهات

تقریر منطقی شبهه ی فرعی اول منشعب از شبهه یک:

نوشتن کتاب اصولی تبعیت از اهل سنت است.

تبعیت از اهل سنت موجب انحراف از اهل بیت علیهم السلام است و حرام است.

جواب اجمالی :

هر تبعیتی حرام نیست بلکه تبعیت در ضلالت است که حرام است ولی همه ی علم اصول ضلالت نیست و بسیاری از آن متخذ از آیات قرآن کریم و سنت نبوی است و اصولا علمای شیعه هم که اصول نوشته اند هیچکدام برای تبعیت از ضلالت اهل سنت اصول نوشته اند بلکه برای تصحیح و اصلاح ضلالت های وارد شده در اصول اهل سنت اصول نوشته اند و در موارد اختلاف هیچ گاه پیرو اهل سنت نبوده اند و بر مبنای نحن ابناء الدلیل نمیل حیث یمیل عمل نموده اند. معمولا در هر علمی حقایقی یافت می شود و ما به جز مواردی که شرعا از ورود در آن علوم نهی شده ایم مانند سحر و کهنانت و امثالهم حق نداریم خود و جامعه مان را از علوم دیگر محروم کنیم و هنر آن است که علم تحریف شده و آلوده شده به شیطنتها را گرفته و آن را تصحیح و تنقیح کنیم و رشد دهیم و پاک کردن صورت مسئله کار افراد تنبل و تن پرور است که از تفکر و تحقیق گریزان اند. خود حضرات معصومین نیز برای تنقیح علوم و حتی احادیث، خود قرآن کریم را معیار و میزان معرفی فرموده اند که از تحریف مصون و کتابی خود بنیاد است و حتی در روایات داریم که فقیه و دانشمند قرآنی حقیقی کسی است که حتی لحن و اشتباه خودخواسته اهل بیت علیهم السلام در کلماتشان را به کمک قرآن کریم تشخیص می دهد و فریب نمی خورد (إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهًا حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ). و در روایات فراوانی داریم که اهل بیت به دلایل مختلف مانند تقیه و حفظ شیعیان و مذهب تشیع چاره اندیشی نموده اند و احادیث مختلف و بعضا دارای تناقض را به شیعیان فرموده اند (رجوع شود به مقدمه ی یک از مقدمات کتاب حدائق الناضره شیخ حر عاملی به همین مطلب اختصاص دارد) ولی خاطر مبارکشان جمع بوده است که دانشمندان قرآن محور آخرالزمان این تناقضات را در منظومه ی علمی قرآن محور تشخیص داده و موارد همساز را بر پایه زیرساختهای علمی قرآنی در جای خود قرار داده و موارد نا همساز را تصفیه خواهند نمود.

تقریر منطقی شبهه فرعی دوم منشعب از شبهه یک:

علم اصول حول محور اجماع و برای توجیه اجماع شکل گرفته است.

اجماع برای توجیه غضب خلافت است.

علم اصول برای توجیه غضب خلافت و حرام است.

جواب اجمالی:

اولا اجماع بخشی از علم اصول است و نه تمام این علم و با باطل بودن اجماع کل علم باطل نمی شود و ورود در علم مستلزم پذیرش همه ی مسائل علم نیست بلکه صرف قبول موضوع و لحاظ عوارض برای آن برای قبول کلیت علم و ورود به آن کافی است. دوما اگر ما بخواهیم اجماع را باطل کنیم از نظر علمی باز هم راهی به جز ورود به علم اصول و بحث علمی برای ابطال اجماع ذیل عنوان اجماع نداریم.

روی عن امیرالمومنین علی علیه السلام : رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ (نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۳۰)

و نقل عن العلامة شرف الدین رحمه الله : لا ينتشر الهدى إلا من حيث ينتشر الضلال (رسائل و مقالات آیت الله سبحانی، ج ۵، ص: ۶۵۴)

تقریر منطقی شبهه فرعی سوم منشعب از شبهه یک:

کتاب قدماء در رد علم اصول است.

کتاب نوشتن در رد یک علم به معنی تایید اصل آن علم نیست.

قدماء اصل علم اصول را تایید نفرموده اند.

قدما که اصول نوشته اند مانند العده شیخ طوسی رحمه الله و الذریعه ی سید مرتضی رحمه الله برای پاسخ و نقض آراء اهل سنت بوده است. و وقتی کتابی در نقض آراء اهل سنت نوشته می شود نمی توان به آن استناد کرد که قدما اصول داشته اند و این علم در عصر نزدیک به ائمه هم وجود داشته است. لذا اصول در میان شیعه از محدثات و بدعت است.

پاسخ:

گرچه یکی از انگیزه های اصلی قدماء در ورود در علم اصول نقض آراء اهل سنت بوده است که بدان اشاره شد اما این به معنی نفی مطلق علم اصول نیست. ضمن این که در برخی از کتب قدماء مثل تذکره الاصول شیخ مفید



رحمه الله بیشتر به مسائل مورد قبول پرداخته شده است و صرفاً در موارد اختلاف به این که شیعه مطلب را قبول ندارد اکتفاء شده است. از طرف دیگر در همین کتب بسیاری از مسائل و موضوعات علم اصول پذیرفته و تایید شده است و لذا این کتب رد همه ی مسائل این علوم نیستند و می توان تایید برخی موارد را نشان از تایید بخشی از علم اصول دانست.

ضمن این که متاخرین نیز که اصول نوشته اند یکی از مواردی که وجهه ی همتشان بوده است همین نقض آراء اهل سنت است کما اینکه خود آنان در برخی کتب تصریح دارند که اجتهاد اهل سنت را نمی پذیرند، مثلاً علامه حلی رحمه الله که در کتاب فوائد المدنیة اتهامش از همه در مورد ترویج علم اصول در میان شیعه بزرگتر است در طلیعه ی کتاب تذکرة الفقهاء می نویسد:

و قد عزمنا فی هذا الكتاب الموسوم بتذکرة الفقهاء علی تلخیص فتاوی العلماء، و ذکر قواعد الفقهاء، علی أحق الطرائق و أوثقها برهاناً، و أصدق الأقاویل و أوضحها بیاناً- و هی طريقة الإمامیة الآخذین دینهم بالوحي الإلهی، و العلم الربانی، لا بالرأی و القیاس، و لا باجتهاد الناس- علی سبیل الإیجاز و الاختصار، و ترک الإطالة و الإکتثار. (تذکره الفقهاء ط حدیثه ج ۱ ص ۴)

برخی از معاصرین فوائد اصول فقه مقارن را در مقدمه ی همین کتاب چنین شمرده اند:

إنّ جدوی هذا المنهج العلمی (الاصول و الفقه المقارن) یتضح من خلال الفوائد المترتبة علیه و التي یمکن تلخیصها بما یلی: أ- محاولة البلوغ إلى أحكام الفقه الإسلامی من أیسر طرقه و أسلمها، و هو لا یتیسر عادة إلا بعد عرض مختلف وجهات النظر فیها و تقییمها علی أساس ثابت و مقطوع به. ب- العمل علی تطویر الدراسات الفقهیة و الأصولیة، و الاستفادة من نتائج التلاقح الفکری فی أوسع نطاق لتتحقیق هذا الهدف. ج- إشاعة روح التعاون بین الباحثین، و محاولة القضاء علی مختلف النزعات العاطفیة و إبعادها عن مجالات البحث العلمی. د- تقریب شقة الخلاف بین المسلمین، و الحد من تأثیر العوامل المفرقة التي كان من أهمها و أقواها جهل علماء بعض المذاهب بأسس و مبانی البعض الآخر، مما ترک المجال مفتوحاً أمام تسرب الدعوات المغرضة فی تشویه بعض المفاهیم و التقول علیهم بما لا یقولون به. (تذکرة الفقهاء ط - الحدیثة)، المقدمة، ص: ۳۱)

در کتاب مدارک فقه أهل السنة علی نهج وسائل الشیعة نیز این آثار برای فقه مقارن شمرده شده است:

یک: إیضاح ظرف الصدور و تبیینه - دو: فهم و فرز الروایات التي صدرت عن أهل البيت علیهم السلام تقیة فی ظل الإرهاب و الظلم الاموی و العباسی بالنسبة لأهل البيت علیهم السلام و أتباعهم. - سه: الثمار العقائدیة - چهار: التقریب بین المذاهب الإسلامیة - پنج: بلورة دقائق الفقه الإمامی و غناه (مدارک فقه أهل السنة علی نهج وسائل الشیعة ص ۱۳ تا ۱۵)

عنایت به آثار و آراء اهل سنت از مختصات فقهای عصر علامه رحمه الله و مابعد ایشان نیست بلکه شواهد روایی فراوانی می توان یافت که خود حضرت معصومین علیهم السلام به آراء علمی عامه در زمان خود عنایت ویژه داشته اند و سعی وافر آنها بر مدیریت نامحسوس فضای علمی عمومی در جامعه اسلامی از طریق بیانات خود و کتب اصحابشان بوده است. در بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام به نظر مشهور میان عامه اشاره نموده اند و این نظرات را تصحیح فرموده اند و موارد زیادی نیز وجود دارد که ایشان ابتدا نظر مشهور را از سائل می پرسیده اند و بعد آن را رد یا تصحیح می فرمودند.

بعد ها بزرگان علمی شیعه همانند شیخ طوسی و سید مرتضی و علامه حلی رحمهم الله همین سیره را در پیش گرفتند و در کتب خود آراء عامه را مورد نقض و ابرام قرار دادند و کتبی از این قبیل ارائه فرمودند:

کتاب الخلاف شیخ الطائفة أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ هجری).

کتاب الانتصار لما انفردت فيه الإمامية سید المرتضی (ت ۴۳۶ هجری).

تذكرة الفقهاء علامة الحلی (ت ۷۲۶ ه).

منتهی المطلب علامة الحلی (ت ۷۲۶ ه).

در عصر حاضر نیز بزرگانی مانند آیت الله بروجردی رحمه الله و علامه مغنیه رحمه الله (نویسنده ی کتاب الفقه علی المذاهب الخمسة (شیعه و چهار مذهب اهل سنت)) و حضرت امام خامنه ای حفظه الله به احادیث و آراء اهل سنت عنایت دارند. سرمولف کتاب مدارک فقه اهل سنته علی منهج وسائل الشیعه در مقدمه ی این کتاب می نویسد:

یعود الاهتمام بآراء الصحابة والتابعین وعلماء السلف فی القرون الاولى إلى ما قبل کتاب الخلاف للشیخ الطوسی (۴۶۰)، وظهر جلیاً وبشکل موسوعی فی کتاب الخلاف للشیخ الطوسی رحمه الله تعالی. ثم تجلی بشكل أكثر تفصیلاً وشمولاً فی کتابی «تذكرة الفقهاء» و «منتهی المطلب» للعلامة الحلی (۶۲۸). و فی عصرنا هذا اهتم الفقیه الألعی آیه الله العظمی السید حسین البروجردی (۱۳۸۰) بهذا المشروع المقارن، وقام بتبیین قواعده و اصوله و منهجه فی دراساته الفقهية العليا بدءاً بنصوص الحدیث لأهل السنة و آراء علمائهم المتقدمین. و المعروف من منهج السید البروجردی رحمه الله علیه أنه یرى أن فقه أهل السنة و أحادیثهم یشکل قرینة منفصلة ذات علاقة كبيرة بروایات الشیعة الناظرة إلى الوسط السنی الذی صدرت فی ظرفه روایات أئمة أهل البيت علیهم السلام. و من هنا كان اهتمامه بآراء فقهایهم و روایاتهم جزءاً من منهجه العلمی الفقهی، و ضرورة علمية لا مناص منها، حتى عرف عنه أن الفقه الشیعی و نصوص الحدیث الفقهية الشیعیة تعدّ تعليقة علی الفقه السنی و حدیث أهل السنة؛ لأن الساحة الإسلامية العامة كانت تتحكم فیها آراء علماء السنة و مصادرهم؛ و الأسئلة التي كان یطرحها الرواة علی الأئمة كانت منطلقة من حاجات الساحة العامة؛ و لهذا كان المفروض علی کل فقیه

أن يفقه النصّ في ظرفه العام الصادر فيه؛ ثمّ يدقّق في خصوصيّات الحديث الخاصّة إن كانت. و قد قام السيّد البروجردى بتأليف كتاب يحقّق هذا الغرض، فبادر إلى تدوين موسوعة حديثة شاملة لأحاديث الفريقين سماها ب «جامع أحاديث الشيعة»، ولكنّها لم تتمّ، ولعلّ أهمّ مشكلة فيها والتي صارت مانعاً من تحقّق المشروع وإتمامه هي ما حصل فيها من دمج روايات الفريقين وعدم الاحتراز عن الاختلاط الذي ينبغي اجتنابه. ونحن في تدوين هذه الموسوعة بشكل مستقلّ عن الوسائل قد حافظنا على هذا الأصل، وحاولنا تجاوز سلبياته أيضاً. و قام عالمان آخران من خريجي مدرسة البروجردى، وهما آية الله السيّد مهدي الروحاني، وآية الله الشيخ على الأحمدى الميانجي بتدوين موسوعة حملت اسم «أحاديث أهل البيت عليهم السلام من مصادر أهل السنّة» هادفة إلى جمع ما ورد أو ما نسب إلى أهل البيت عليهم السلام في مصادر أهل السنّة، فهي ناظرة إلى جزء من الهدف الكبير الذي استهدفناه في موسوعتنا هذه ولم تستوفِ الغرض الذي من أجله قمنا بتدوينها. (مدارك فقه أهل السنة على نهج وسائل الشيعة، ج ١، ص: ١٨ و ١٩)

### ادله ی پاسخ شبهات این دسته

ادله قرآنی در پاسخ به شبهات

یک: تایید حکم غیر معصوم با استحفاظ بر کتاب الهی

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَ أَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (المائدة : ٤٤)

توضیح:

این آیه تایید است بر حکم کردن ربانیون و احبار اهل کتاب با استحفاظ بر تورات. لذا نبی اکرم صلوات الله علیه با ارائه ی احکام الهی توسط ذات رب جلیل به آنان حکم می کند ولی فقها با استحفاظ بر کتاب و حرکت بر مسیر کتاب.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ (النساء : ١٠٥)

دو: وجوب تبیین کتاب توسط علمای اهل کتاب و جلوگیری از تعطیل رجوع به کتاب الهی

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (آل عمران : ١٨٧)

توضیح:

این آیه ی شریفه دلالت دارد بر این که تبیین کتاب الهی وظیفه ای است که باید گروهی از اهل آن کتاب به آن اقدام نمایند و جلوی فراموشی و متروک و مهجور شدن کتاب الهی را بگیرند.

سه: تایید تفکر تبیین گرا در کتاب الهی در کنار اخذ به تبیین نبوی

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (النحل : ۴۴)

توضیح:

در این آیه ی شریفه تفکر در کنار تبیین نبوی یکی از راه های استفاده از کتاب الهی ذکر شده است.

چهار: تصمیم گیری بر اساس مبینات و ضرورت تبیین مسائل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء ۹۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (الحجرات ۶)

توضیح:

تبیین و واکاوی ادله و قرائن در مواجهه با اخبار در این آیات شریفه مورد امر الهی قرار گرفته است.

پنج: ضرورت رجوع به اولی الامر استنباط کننده در امور امنیتی

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء ۸۳)

توضیح:

اگر اولی الامر را توسعه ی معنایی بدهیم و به فقهای عادل نایب از طرف اولی الامر حقیقی تعمیم دهیم در این آیه ی شریفه استنباط آنان نیز از شرایط مورد ارزش گذاری قرار گرفته است. البته طبق صریح عقل و مفاد آیه یقینا در زمان حاضر یعنی در عصر غیبت نیز به هر حال باید مسائل امنیتی و نظامی جامعه به یک مرجع تحلیل و تصمیم گیری واحد منتهی شود که کسی جز شخص ولی فقیه نخواهد بود.

شش: ضرورت رجوع به اهل قرآن کریم

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (النحل ٤٣)

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (الأنبياء : ٧)

توضیح:

با توسعه ی معنایی در اهل قرآن کریم فقهای عادل قرآن فهم نیز در مرتبه ای از اهلیت نسبت به قرآن کریم قرار می گیرند و در زمان غیبت معصوم مرجع سوالات خواهند بود. آیت الله جوادی آملی حفظه الله در این باره می فرماید:

قرآن از آن جهت که یجری کما یجری الشمس و القمر می باشد، باید دلهای تاریک عالمان نظری و جاهلان قلبی را روشن نماید و راه آن به این است که درخشش عقلی و فروغ قلبی قوی تری را به جامعه ارائه نماید که در قبال برهان و عرفانش، هیچ دانشی قدرت نفوذ نداشته باشد (یا معشر الجنّ و الإنس إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفَذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفَذُوا لَا تَنْفَذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ). از اینجا وظیفه مفسران راستین که توان تعمق در درک معارف قرآنی و اسرار نبوی و ولّوی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را دارند، آشکار خواهد شد که همه مسئولیتها را به عهده قرآن نگذارند؛ چون قرآن کریم آنچه به عهده خود داشت، ارائه داده و همواره رهنمود دارد؛ بقیه آن که فهمیدن و عمل نمودن و سپس ابلاغ کردن است، به عهده حاملان قرآن کریم خواهد بود؛ چنان که وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و وظیفه امت جداگانه تبیین شد؛ (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ ان تَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ). آنچه بر قرآن شناسان تحمیل شده است، این است که همه نقدهای عالمان مادی را تحلیل و برای هر کدام پاسخ مناسب تهیه نمایند؛ وگرنه چون عالم به زمان خود نیستند، لوایس و شبهات بر آنان هجوم آورده و راه فرار را گم می کنند و در نتیجه یا به اسارت اشکال در آمده و تسلیم شبهه می گردند که این شکست عاجزانه است یا با توسل به زور برخورد می نمایند و از حربه تکفیر و تفسیق و تحقیر و مانند آن استمداد می کنند که این هم شکست ذلیلانه است. خلاصه، هم آن عجز مذموم است و هم این زور زشت می باشد. اگر کسی به هماهنگی بین کلمات تکوینی و کلمه های تدوینی خداوند آگاه باشد، به خوبی می یابد هر وقت کلمه تکوینی تازه ای ظهور کرد، معنای جدیدی برای کلمه تدوینی حق تجلی خواهد کرد؛ چون هیچ مکتب یا شبهه ای که از پیشرفت صنعت مادی و مانند آن برخاست، فرض نمی شود که کتاب جاودانه الهی درباره صحت و سقم آن رهنمودی نداشته باشد).

سرچشمه اندیشه جلد ١ صفحه ٢٨٢ و ٢٨٣

هفت: حجیت بینه و بسته شدن راه انکار و اعتذار با وجود بینه

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَ الرِّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَ لَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنَتِهِ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنَتِهِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (الأنفال : ٤٢)

توضیح:

یافتن و تبیین بینه‌ها برای جامعه‌ی علمی روز یکی از وظایفی است که انجام آن در عصر غیبت نیازمند مجتهدین در علوم قرآن و حدیث است.

هشت: وجوب تفقه گروه‌هایی از عموم مردم در دین

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (لتوبة: ۱۲۲)

توضیح:

این آیه‌ی شریفه یکی از مستندات مهم قائلین به ضرورت اجتهاد و علم اصول است و صریحاً به تفقه و درک عمیق از دین توسط گروهی از مردم برای بازگو کردن برای قومشان اشاره دارد و واضح است که صرف نقل حدیث تفقه در دین نیست.

نه: وجوب تدبیر در کتاب

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا (النساء: ۸۲)

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد: ۲۴)

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص: ۲۹)

توضیح:

تدبیر در قرآن کریم یک فعالیت روش‌مند است که نیازمند کار اجتهادی است و گرنه سلیقه و تفسیر به رای خواهد شد. تبیین این ضوابط برای تدبیر نیازمند علم اصول است.

ده: وجوب دراسته و قول حق به خدا نسبت دادن

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأعراف: ۱۶۹)

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ سِبْقَتِ مَنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (الشورى: ۱۴)

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (سبأ : ۴۴)

ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عباداً لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون (آل عمران : ۷۹)

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (القلم : ۳۷)

توضیح:

وارثان کتاب و کسانی که درس کتاب را می خوانند همان مراجع دینی جامعه هستند که در آیات دیگر باید با استحضاف بر کتاب الهی برای مردم احکام را استخراج نمایند.

یازده: انحراف در اخذ احبار به عنوان رب نه نفی رجوع به حبر

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (التوبة : ۳۱)

توضیح:

در این آیات شریفه اصل وجود و بهره مندی از احبار تایید شده است ولی ربوبیت آنان توییح شده است.

دوازده: توییح کثیری از احبار و رهبان و نه همه ی آنها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (التوبة : ۳۴)

توضیح:

در این آیه ی شریفه نیز اصل ضرورت احبار تایید شده است ولی سوء استفاده ی اقتصادی آنان از مرجعیت دینیشان توییح شده است و به کثیری از آنان و نه همه ی آنان در بین احبار و رهبان اهل کتاب نسبت داده شده است.

سیزده: وظیفه علماء در حفاظت جامعه از منکرات

لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (المائدة : ۶۳)

توضیح:

این آیه بازخواست ربانیون و احبار در وظیفه اظهار علم و تطبیق مسائل روز جامعه بر علوم دینی و نهی از منکر جامعه توسط آنان اشاره دارد و لذا اصل وجود و ضرورت احبار و مرجعیت دینی آنان را تایید می کند.

چهارده: اعتبار قول علماء بنی اسرائیل

أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (الشعراء : ۱۹۷)

توضیح:

در این آیه ی شریفه به قول علمای بنی اسرائیل استشهاد شده است که نشان از تایید قول علماء در برخی موارد دارد.

پانزده: فرمان به پژوهش و نظر محققانه در آیات الهی و استفاده از تجارب

پژوهش در آیات آفاقی و فطری انفسی

سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ( فصلت ۵۳ )

پژوهش در آیات آفرینشی و حیوانات و گیاهان

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (غاشیه ۱۹)  
وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ  
مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ  
إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (الأنعام ۹۹)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (العنكبوت ۲۰)

پژوهش در سازوکار رزق بخشی الهی به انسان

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَانْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَ عِنَبًا  
وَ قَضْبًا (۲۸) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (عبس ۳۲)

نظر و پژوهش در جریان سنن الهی در اتمهای گذشته و تاریخ

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (النمل : ۶۹)



قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (آل عمران ۱۳۷)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (الروم ۴۲)

تجربه منشا طمانینه قلبی

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره ۲۶۰)

در این آیه ی شریفه به درخواست نبی خدا حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام برای تجربه ی احیاء اموات و کسب طمانینه قلبی با تجربه ی این موضوع پاسخ مثبت داده شده است و اصل مفید بودن تجربه پذیرفته شده است.

در قرآن کریم مکرر تجربیات تاریخی اقوام گذشته برای عبرت گیری مسلمانان آورده شده است و در یکی از آیات شریفه خدای متعال چنین می فرماید:

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (الرعد : ۶)

اصولا این همه داستانهای تاریخی و خصوصا داستان بنی اسرائیل برای آن است که از تجربه ی تاریخی آنها استفاده شود زیرا نبی اکرم فرمودند امتحانات شما دقیقا مانند امتحانات بنی اسرائیل و اقوام گذشته خواهد بود:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَ لَتَتَّبِعَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْئًا شَيْئًا، لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُمْ فِيهِ<sup>۹۰</sup>

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا بِشِيرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكَتُمُوهُ<sup>۹۱</sup>

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَتَرَكُبَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ - حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ - وَ لَا تُخْطِئُونَ طَرِيقَتَهُمْ شَبْرًا بِشِيرٍ - وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَ بَاعًا بِبَاعٍ - حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ<sup>۹۲</sup>

<sup>۹۰</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۷، ص: ۱۲۶

<sup>۹۱</sup> تفسیر القمی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۹

<sup>۹۲</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۱۳

عن رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنْتُمْ أَشْبَهَ الْأُمَمَ سَمَتَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ لِتَرْكِبِنَ طَرِيقَتِهِمْ حَذُو النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَ الْقَذَاةَ بِالْقَذَاةِ حَتَّى إِنِّي لَا أُدْرَى أَ تَعْبُدُونَ الْعَجَلَ أَمْ لَا<sup>٩٣</sup>

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: سيكون في أمتي كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل والقذاة بالقذاة حتى لو أن أحدهم دخل في جحر ضب لدخلتموه<sup>٩٤</sup>

توضیح:

بدون شک اگر صرف نقل حدیث برای کار علمی کافی بود و نیازی به پژوهش در آفرینش<sup>٩٥</sup> نبود هیچگاه قرآن کریم انسان را به نظر و موشکافی در آفرینش فرا نمی خواند.

شانزده: وجود ریشه ها و موضوعات و اصطلاحات علم اصول در قرآن کریم و روایات

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران : ٧)

ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (البقرة : ١٠٦)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (الحج : ٥٢)

توضیح:

طرح آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ در قرآن کریم و لزوم ارجاع متشابه به محکومات که ام الكتاب هستند و الفاظی مانند تفسیر و تاویل و تدبر و تبیین و تفقه و تفکر و تعقل و درس و ... همه نشان از ضرورت کار علمی اجتهادی دقیق در آیات قرآن کریم دارد در روایات شریفه نیز فراوان از این اصطلاحات استفاده شده است تا آنجا که برخی مدعی شده اند که علم اصول تاسیس شده توسط ائمه ی هدی علیهم السلام است. همچنین

<sup>٩٣</sup> سعد السعود للنفوس منضود، سید بن طاووس النص، ص: ٦٥

<sup>٩٤</sup> الوافی، ج ٢، ص: ٤٦٠ و ٤٦١

<sup>٩٥</sup> برای آیات بیشتر در مورد تجربه در قرآن کریم: پیام قرآن، ج ١، ص: ١٢٦

است مبحث تحریف کلمات از مواضع آنها (بحرفون الكلم عن مواضعه) که یکی از ریشه های گمراهی و محرومیت بنی اسرائیل از استفاده از کتاب الهی بود و همچنین تغییر کلمات الهی (فبدل الذین ظلموا قولاً غیر الذی قيل لهم) و تبیین خبر فاسق و ... (رجوع فرمایید به کتاب ائمه و علم اصول سید احمد میر عمادی ص ۵۴ به نقل از تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام سید حسن صدر ص ۳۱۰)

آیت الله جوادی آملی از قرآن محور نبودن علم اصول شکایت به حقی دارند:

گرچه فقه، کار گشای جامعه هست ولی علم وزین و استدلالی و سنگین همان علم فن شریف اصول است. بارها به عزیزان رسید اینکه ممکن است کسی در تمام مدت عمر قرآن را ندیده باشد و در اصول مجتهد مطلق باشد، فقط بداند قرآنی نازل شده است و حجت است؛ همین! یعنی اگر در تمام مدت عمر قرآن را ندیده باشد می تواند خیریت فن اصول باشد زیرا این علم، علمی نیست که به قرآن کار داشته باشد. مثلاً جلد اول کفایه به هیچ آیه ای استدلال نشده، مطلبی در جلد اول کفایه نیست که به قرآن تکیه کرده باشد، نه مباحث الفاظش از بحث مجمل و مبین، نه مباحث مشتقش، نه مسایل مربوط به اوامر و نواهی اش، نه مسائل مربوط به مطلق و مقید و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و مفهوم و منطوق و امثال ذالک. عناصر محوری این جلد اول کفایه دو جزء است؛ یکی عقلایی و دیگری عقلانی. بنای عقلا بر این است که در ادبیات و وضع و ترتیب و اشتراک لفظی و اشتراک معنوی و استعمال لفظ در اکثر معنا و امثال آن، ترکب و بساطت مشتق و امر دلالت بر وجوب دارد یا نه؟ و دلالت دارد یا نه؟ و امر به شی مقتضی نهی از ضد است یا نه؟ نهی مفید تکرار است یا نه؟ مطلق را باید با مقید جمع کرد و عام را باید با خاص جمع کرد و مفهوم یعنی چه؟ منطوق یعنی چه؟ ... یعنی تا آخر جلد اول کفایه نه به روایت متکی است نه به آیه. بنای عقلا بر همین است؛ عقلانیت پشتوانه این عقلا نیست؛ می گوئیم شارع مقدس با همین ادبیات معامله کرده و دیده و امضاء کرده و رد نکرده و ولو به سکوت. آن عقلانیت پشتوانه این عقلایی این مسائل را سامان می دهد. اما جلد دوم کفایه که مطالبش دشوارتر، پیچیده تر و عملی تر از جلد اول است، در تمام این بخش ها فقط دو آیه است برای رد کردن. چون همه محققین بر این باورند که حجیت خبر واحد به آیه نباء و نفر، متکی نیست و حجیت خبر واحد را باید از جای دیگر بدست آورد. پس فقط دو آیه است برای رد کردن و بقیه هم بنای عقلا است یا چند روایت؛ یا «لا تتقض الیقین...» است یا «رفع عن امتی...» یا براءت عقلی و نقلی. بنابراین اگر کسی در تمام مدت عمر قرآن را ندیده باشد می تواند خیریت فن اصول باشد و چنین عملی دوام نخواهد داشت و چنین حوزه ای مورد تأیید صاحب اصیل و اصلی اش نخواهد بود! باید کاری کرد که جهانی باشد. کار جهانی بدون کلام جهان آفرین، مقدور نیست... سه چهار حدیث است که آمده در بازار حوزه یکی «لا تتقض» است یکی «رفع ما لا یعلمون» است و مانند آن. آنقدر احادیث عمیق علمی که مربوط به فلسفه و کلام و عرفان هست در این روایات، مخصوصاً در جلد اول اصول کافی، در توحید صدوق، در نهج البلاغه که هنوز خاک می خورد... حداکثر ما خیلی بخواهیم احتیاط کنیم فقط ده درصد روایات، قرآن که هیچ! ده درصد روایات در حوزه آمده است، نود درصد دیگر خاک می خورد. این گوی و این میدان! شما بیایید مجلس حدیث امام رضا سلام الله علیه با عمران صابی را بحث کنید... آن علم ازلی؛ عالم از لا معلوم، علم، کشف است، معلوم معدوم است! کشف

معدوم یعنی چی؟ خیلی از مسائل، سوالش پیش نمی آید چه رسد به جواب! بنابر این آن نود درصدی از نصوص که دارد خاک می خورد آنها هم باید مطرح شود. نصوص که عرضه شد قرآن عرضه میشود. چون اینها شارح قرآن هستند، مرتب به قرآن ارجاع میدهند، مبین قرآن هستند. بعد فرمودند شما وارثان انبیا هستید. در آن مجلس به عرض رسید در ارث مادی، تا مورث نمیرد چیزی به وارث نمیرسد و عرض شد در ارث معنوی تا وارث نمیرد چیزی به او نمی دهند. فرق ارث معنوی و مادی همین است. (نهم اردیبهشت ۸۹ بیانات در جمع اساتید حوزه علمیه)

هفده: یادگیری از غراب و خبرنگاری ههد

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْآتَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْآتَهُ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة : ۳۱)

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبِيٍّ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَنَنْظُرُ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) نمل

توضیح:

در قرآن کریم به تعلیم دفن میت از کلاغ و خبرنگاری از یک پرنده به نام ههد و اعتبار خبر او برای پیگیری و بررسی ثانویه سخن به میان آمده است که نشانه ی آن است که اولاً یادگیری از حیوانات نیز یک راه یادگیری افعال خیر مثل دفن میت است و ثانیاً حجیت خبر حیوانات هم برای پیگیری دارای ارزش و اعتبار است.

هجده: ضرورت توجه حتی به خبر فاسق

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (الحجرات ۶)

توضیح:

در این آیه شریفه حتی برای خبر فاسق نیز اعتبار در پیگیری و شنیده شدن و ترتیب اثر داده شدن لحاظ شده است و لذا عمده ترین مطلب در کشف حق و باطل، قدرت تبیین و اجتهاد در کشف حقیقت است نه راوی خبر کما

این که در بسیاری از روایات نیز مورد تاکید قرار گرفته است که به قول بنگرید نه قائل و فقیه نیست مگر کسی که لحن را حتی از ائمه هدی علیهم السلام هم تشخیص دهد و نگاه نقادانه داشته باشد.

ادله حدیثی در پاسخ به شبهات

یک: اخذ حکمت ولو از منافق و شرور و مشرک

حدیث یک:

روی عن علی علیه السلام: قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَبِيَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحَرَمَانِ وَالْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيَطْلُبْهَا وَ لَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ.<sup>۹۶</sup>

حدیث دو:

روی عن علی علیه السلام: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ.<sup>۹۷</sup>

حدیث سه:

روی عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: الْهَيْبَةُ خَبِيَّةٌ، وَالْفُرْصَةُ خُلْسَةٌ، وَالْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَاطْلُبُوهَا وَ لَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ، تَكُونُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلُهَا.<sup>۹۸</sup>

حدیث چهار:

روی عن أمير المؤمنين عليه السلام: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَانْتَقِفْهَا وَ لَوْ مِنْ أَفْوَاهِ الْمُشْرِكِينَ.<sup>۹۹</sup>

حدیث پنج:

روی عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا.<sup>۱۰۰</sup> وَ كَلِمَةُ الْحَقِّ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، حَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا.<sup>۱۰۱</sup>

<sup>۹۶</sup> نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۴۷۱

<sup>۹۷</sup> نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۴۸۱

<sup>۹۸</sup> الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ۶۲۵

<sup>۹۹</sup> مجموعة ورام، ج ۱، ص: ۸۱

<sup>۱۰۰</sup> منية المرید، ص: ۱۷۳

<sup>۱۰۱</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۴، ص: ۳۳۱

حدیث شش:

روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: الحکمة ضالة المؤمن يأخذها ممن سمعها و لا تبالی فی ایّ وعاء خرجت. ۱۰۲

حدیث هفت:

روی عن علی علیه السلام: خذ الحکمة ممن أتاک بها و أنظر إلی ما قال و لا تنظره إلی من قال ۱۰۳

توضیح:

حکمت هر مطلب علمی محکمی است که به تکیه گاه محکم اتکا داشته باشد ولو تجربه یا تحلیل ریاضی باشد و به دلیل استحکام علمی خود بر اساس حقایق عالی آفرینش ذاتا دارای ارزش است و لذا در هر جا یافت شود مومن آن را استفاده می کند زیرا ایمان او که نوعی هماهنگی با مبدا آفرینش است باعث می شود او به محکمت آفرینش که توسط خدای آفریننده در عالم پایه گذاری شده اند سزاوارتر باشد.

دو: سفر برای کسب علم

حدیث یک:

روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله: اطلبوا العلم ولو بالصین؛ فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم. ۱۰۴

حدیث دو:

من وصايا اللقمان: يا بُنَيَّ، إن كان بينك وبين العلم بحرٌ من نارٍ يُحرقُكَ و بحرٌ من ماءٍ يُغرقُكَ، فانفذهما إلی العلم حتى تقتبسه و تعلمه، فإن تعلم العلم دليل الإنسان، وعز الإنسان، و منار الإيمان، و دعائم الأركان، و رضا الرحمن. ۱۰۵

حدیث سه:

---

۱۰۲ نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۴۵۰

۱۰۳ غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۶۱

۱۰۴ منية المرید: ص ۱۰۳ و لیس فیہ ذیله، بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۸۰ ح ۶۵

۱۰۵ الفردوس: ج ۴ ص ۴۲۲ ح ۷۲۳۱

سیره ی اصحاب پیامبر و قدماء شیعه نیز نشان از چنین اهتمامی به علوم است. در قرآن کریم نیز حضرت موسی علیه السلام برای کسب علم امر به همراهی حضرت خضر علیه السلام می شود.

توضیح:

سه: آموزش استفاده علمی روشمند در فهم و برداشت از قرآن

مکرر دیده می شود که ائمه ی هدی علیهم السلام با استفاده از قواعد ادبی و منطقی رایج در فضای علمی جامعه عصرشان از قرآن کریم نکات تفسیری استفاده نموده اند. این احادیث ضمن تایید چنین استفاده ای به نوعی آموزش برای شاگردان نیز بوده است.

در پژوهشی موازی در بحث تبیین ادبی قرآن به قرآن در احادیث ائمه روایات زیادی جمع آوری شده است که ان شاء الله به زودی تقدیم جامعه ی علمی خواهد شد. در ادامه چند نمونه از استفاده های ائمه برای فهم قرآن با قرآن با شیوه های رایج ادبی و منطقی تقدیم می شود.

استفاده از حصر منطقی دوگانه برای تطبیق مصداق دو حصر

حدیث یک:

روی عن الصادق علیه السلام: وَ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، وَ قُلْتَ «مَا سَأَلْتَكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»، وَ قُلْتَ «مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»، فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلُ إِلَيْكَ وَ الْمَسْلُوكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ.<sup>۱۰۶</sup>

در این عبارت از انحصار اجر در مودة فی القربى و اخذ سبیل الی الله، این همانی این دو مصداق نتیجه گیری شده است و مودت ائمه علیهم السلام بر همان اخذ سبیل الی الله تطبیق شده است و از آن نتیجه گرفته شده است که ائمه علیهم السلام همان سبیل الی الله تعالی هستند که استفاده ای منطقی از نصوص است.

معانی حروف و نحو

روی عن زُرَّارَةَ: قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرَّجْلَيْنِ؟ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ

<sup>۱۰۶</sup> إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۲۹۵ و ۲۹۶ - متن دعای شریف ندبه

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ - وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ - بِرُؤُسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ الرَّجْلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ وَارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا<sup>١٠٧</sup>

در این روایت شریفه استفاده از لفظ بای جاره برای فهم معنای بعضیت از قرآن کریم آموزش داده شده است.

معانی مفردات

حدیث یک:

رَوَى عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ قَوْمًا يَرُوءُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَدَهَبُ وَذَهَبُوا إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيَخْتَلِفُوا إِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافُهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.<sup>١٠٨</sup>

حدیث دو

رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاحْذَرُوا مَا حَذَرَكُمْ اللَّهُ بِمَا فَعَلَ بِالظَّالِمَةِ فِي كِتَابِهِ وَ لَا تَأْمَنُوا أَنْ يُنَزَلَ بِكُمْ بَعْضُ مَا تَوَاعَدَ بِهِ الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ فِي الْكِتَابِ وَاللَّهُ لَقَدْ وَعَظَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِغَيْرِكُمْ فَإِنَّ السَّعِيدَ مَنْ وَعَظَ بِغَيْرِهِ وَ لَقَدْ أَسْمَعَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَا قَدْ فَعَلَ بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى قَبْلَكُمْ حَيْثُ قَالَ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَإِنَّمَا عَنَى بِالْقَرْيَةِ أَهْلَهَا حَيْثُ يَقُولُ وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ.<sup>١٠٩</sup>

در این آیه ی شریفه حضرت امام سجاد علیه السلام از خود آیات شریفه ی قرآن کریم برای فهم الفاظ قرآن کریم استفاده فرموده اند و این روش را تعلیم فرموده اند که گاهی منظور از قریه اهل قریه است.

حدیث سه

<sup>١٠٧</sup> (الكافی ط - الإسلامية)، ج ٣، ص: ٣٠

<sup>١٠٨</sup> (بحار الأنوار ط - بیروت)، ج ١، ص: ٢٢٧ و ٢٢٨

<sup>١٠٩</sup> (الكافی ط - الإسلامية)، ج ٨، ص: ٧٤



روى عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله الأبرش الكلبى عن قول الله عز وجل - و شاهد و مشهود فقال أبو جعفر عليه السلام ما قيل لك؟ فقال قالوا الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم عرفة فقال أبو جعفر عليه السلام ليس كما قيل لك الشاهد يوم عرفة و المشهود يوم القيامة أ ما تقرأ القرآن قال الله عز وجل - ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود. (معانى الأخبار؛ النص؛ ص ٢٩٩)

حديث چهار

روى عن ابى بن نصر عن ابى الحسن عليه السلام: و إذا أوصى بجزء من ماله فالجزء واحد من سبعة لقول الله تعالى لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم و قد روى أن الجزء واحد من عشرة لقول الله عز وجل ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً و كانت الجبال عشرة.... فإذا أوصى بمال كثير فالكثير ثمانون و ما زاد لقول الله عز وجل لقد نصركم الله فى مواطن كثيرة و كانت ثمانين موطناً. (الكافى (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤٠)

حديث پنج

عن أبى عبد الله عليه السلام أنه سئل عن رجل يوصى بسهم من ماله فقال: السهم واحد من ثمانية لقول الله تبارك و تعالى - إنما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و فى الرقاب و الغارمين و فى سبيل الله و ابن السبيل (الكافى (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤١)

حديث شش

سئل أبا الحسن الرضا عليه السلام عن رجل أوصى بسهم من ماله و لا يدري السهم أى شىء هو؟ فقال ليس عندكم فيما بلغكم عن جعفر و لا عن أبى جعفر عليه السلام فيها شىء قلنا له جعلنا فداك ما سمعنا أصحابنا يذكرون شيئاً من هذا عن آباتك فقال السهم واحد من ثمانية فقلنا له جعلنا فداك كيف صار واحداً من ثمانية فقال أ ما تقرأ كتاب الله عز و جل قلت جعلت فداك إني لأقرؤه و لكن لا أدري أى موضع هو فقال قول الله عز و جل - إنما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و فى الرقاب و الغارمين و فى سبيل الله و ابن السبيل ثم عقد بيده ثمانية قال و كذلك قسمها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على ثمانية أسهم فالسهم واحد من ثمانية. (الكافى (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص: ٤١)

معانى هيات و صرف

حديث يك : ثلاثى مجرد در معنای ثلاثى مزيد - نسی به معنی آنسى

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَسْهُوُ وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَسْهُوُ الْمَخْلُوقُ الْمُحَدَّثُ أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يَنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ - وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا أَيُّ نَتْرَكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا.. (التوحيد (للصدوق)، ص: ١٦٠)

حديث دو: معنى محمول

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدَّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَتْهُ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلْتُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ فَتَقَرُّ أَنَّ اللَّهَ مَحْمُولٌ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ مُضَافٌ إِلَى غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ وَالْمَحْمُولُ اسْمٌ تَقْصُ فِي اللَّفْظِ وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ فِي اللَّفْظِ مَدْحَةٌ وَكَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ فَوْقَ وَتَحْتَ وَاعْلَى وَاسْفَلَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ لَمْ يَقُلْ فِي كُتُبِهِ إِنَّهُ الْمَحْمُولُ بَلْ قَالَ إِنَّهُ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالْمُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يُسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللَّهِ وَ عَظَمْتَهُ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ يَا مَحْمُولُ قَالَ أَبُو قُرَّةَ فَإِنَّهُ قَالَ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ وَقَالَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَالْعَرْشُ اسْمٌ عِلْمٍ وَقُدْرَةٍ وَ عَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ أَضَافَ الْحَمْلَ إِلَى غَيْرِهِ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِهِ لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِحَمْلِ عَرْشِهِ وَ هُمْ حَمَلَةٌ عِلْمِهِ وَ خَلْقًا يَسْبُحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَ هُمْ يَعْمَلُونَ بِعِلْمِهِ وَ مَلَائِكَةٌ يَكْتُبُونَ أَعْمَالَ عِبَادِهِ وَ اسْتَعْبَدَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالطَّوَّافِ حَوْلَ بَيْتِهِ وَ اللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى كَمَا قَالَ وَ الْعَرْشُ وَ مَنْ يَحْمِلُهُ وَ مَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ وَ اللَّهُ الْحَامِلُ لَهُمُ الْحَافِظُ لَهُمُ الْمُمْسِكُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ وَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ مَحْمُولٌ وَ لَا اسْفَلَ قَوْلًا مُفْرَدًا لَا يُوَصَّلُ بِشَيْءٍ فَيَفْسُدُ اللَّفْظُ وَ الْمَعْنَى قَالَ أَبُو قُرَّةَ فَتَكْذِبُ بِالرَّوَايَةِ الَّتِي جَاءَتْ أَنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَضَبَهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقْلَهُ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ فَيَخِرُّونَ سَجْدًا فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ وَ رَجَعُوا إِلَى مَوَاقِفِهِمْ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا هُوَ غَضَبَانُ عَلَيْهِ فَمَتَّى رَضِيَ وَ هُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضَبَانُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ عَلَى أَتْبَاعِهِ كَيْفَ تَجْتَرِي أَنْ تَصِفَ رَبُّكَ بِالتَّغْيِيرِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ أَنَّهُ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مَعَ الزَّائِلِينَ وَ لَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ وَ لَمْ يَتَبَدَّلْ مَعَ الْمُتَبَدِّلِينَ وَ مَنْ دُونَهُ فِي يَدِهِ وَ تَدْبِيرِهِ وَ كُلُّهُمْ إِلَيْهِ مُحْتَاجٌ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَمَّنْ سِوَاهُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ١٣٠ تا ١٣٢)

حدیث یک: استفاد از تقدیم و تاخیر در قرآن کریم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حِينَ فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكَعَتَيْهِ قَالَ أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنْ إِيْتَابِ الصَّفَا إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - إِنْ الصَّفَا وَ الْمَرَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٤، ص: ٤٣١)

توضیح:

در این حدیث شریف دیده می شود که معصوم علیه السلام از تقدیم و تاخیر در قرآن کریم برای تقدیم و تاخیر در انجام حج استفاده فرموده اند و محرز است که حضرات معصومین وجه این استفاده ها را برای آموزش ارائه فرموده اند وگرنه اگر اصحاب ائمه مجاز به چنین استفاده هایی نبودند از آنجا که ذکر آنها برای اصحاب توسط ائمه علیهم السلام خود باعث توهم جواز چنین استفاده هایی می شد، چه بسا حضرات چنین وجوهی را بیان نمی فرمودند. آیت الله سبحانی از حضرت امام خمینی رحمه الله چنین نقل می نمایند:

رحم الله أستاذنا الكبير السيد الإمام الخميني قدس سره فقد قال يوماً في بعض دروسه - مثنياً مخالفة الفقهاء بعضهم لبعض والتي بها حياة العلم وتكامله وبقاء الشريعة ونضارتها - قال ما هذا مثاله: لو أن صاحب الشريعة أو أحد الأئمة المعصومين عليهم السلام كتب كتاباً جمع فيه أصول أحكام العبادات والمعاملات والإيقاعات والسياسات ثم أودعه بين الأئمة ليقترضوا عليه دون أن يخضع للبحث والدراسة، لماتت الشريعة وفقدت نضارتها، وبقيت الشكوك تطراً عليها وتجعلها في غمّة بعد غمّة، فالذي أعطى للشريعة خلوداً وبقاءً، وأضفى عليها رونقاً وبهاءً هو دراسة الآيات و الروايات، وبالتالي ظهور آراء وأفكار متنوعة في شتى المجالات. ومناقشة الفتاوى والنظريات.<sup>١١٠</sup>

چهار: التاء اصول وظيفه معصومين و تفریع فروع وظيفه فقها

حدیث اول:

رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَفْرَعُوا. (وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص: ٦١ و ٦٢)

<sup>١١٠</sup> أصول الفقه المقارن فيما لا نص فيه آيت الله جعفر سبحانی ص ٧

حدیث دوم:

و نُقِلَ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَلَيْنَا إِقْلَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ.  
(وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۶۲)

توضیح:

در این روایات شریفه تفریع از اصول و جوامع الکلم در معارف دین به عهده ی اصحاب و فقهای از اطرافیان حضرات گذاشته شده است و این نیست جز از باب این که اصحاب رشد علمی و فقهی داشته باشند و گفتمان ائمه هدی علیهم السلام را گسترش دهند.

پنج: یادگیری اصحاب ائمه از غیر آنها و سیره جاری ابن جنی و ابن مقفع و شیخ صدوق و ...

در تاریخ آمده است که خلیل بن احمد فراهیدی و ابوالاسود دثلی و هشام بن حکم شاگرد امام صادق علیه السلام روابط شاگردی و استادی با عامه داشته اند.

شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ کلینی و شیخ طوسی و ابن قولویه رحمهم الله نیز در نزد اهل سنت روابط شاگردی استادی داشته اند... و این رفت و آمدهای علمی هیچگاه برای شاگردان قوی، منهی ائمه ی هدی علیهم السلام نبوده است.

توضیح

شش: احادیث عرضه بر کتاب

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام: فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ سُنَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَمَا كَانَ فِي السُّنَّةِ مَوْجُودًا مِنْهَا عَنْهُ نَهْيٌ حَرَامٌ أَوْ مَأْمُورًا بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَمْرٌ إِزَامٌ فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ نَهْيَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمْرُهُ وَ مَا كَانَ فِي السُّنَّةِ نَهْيٌ إِعَافَةٌ أَوْ كَرَاهَةٌ<sup>۱۱۱</sup>

<sup>۱۱۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۱۱۴

روى عن النبي عليه السلام: مَا وَافَقَ الْكِتَابَ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَهُ فَاطْرَحُوهُ<sup>١١٢</sup>

روى عن الصادق عليه السلام: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ - فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْجُوهُ<sup>١١٣</sup>

عن ابى الحسن الرضا عليه السلام: فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلافَ الْقُرْآنِ فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوافَقَةِ السُّنَّةِ<sup>١١٤</sup>

روى عن الصادق عليه السلام: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ - فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْجُوهُ فَإِن لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ - فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ - فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَارْجُوهُ وَمَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ<sup>١١٥</sup>

عن النبي صلى الله عليه و اله و سلم: إِذَا وَرَدَ لَكُمْ خَيْرَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ فَاطْرَحُوهُ<sup>١١٦</sup>

روى عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في حجة الوداع: قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكُذَّابَةِ وَ سَتَكُثُرُ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ<sup>١١٧</sup>

روى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِمِنَى فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ<sup>١١٨</sup>

روى عن ابى عبدالله عليه السلام انه يقول: كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ<sup>١١٩</sup>

<sup>١١٢</sup> الفصول المختارة، ص: ١٧٧

<sup>١١٣</sup> وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص: ١١٨

<sup>١١٤</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٢٥٠

<sup>١١٥</sup> وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص: ١١٨

<sup>١١٦</sup> عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، النص، ص: ٨٤

<sup>١١٧</sup> الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسى)، ج ٢، ص: ٤٤٧

<sup>١١٨</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٦٩

<sup>١١٩</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٦٩

روى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و لم إن على كل حق حقيقة و على كل صواب نوراً فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه.<sup>١٢٠</sup>

روى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما أتاكم عننا من حديث لا يصدق كتاب الله فهو باطل<sup>١٢١</sup>

روى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم إذا حدثتم عنى بالحديث فأنحلوني أهناه و أسهله و أرشده فإن وافق كتاب الله فانا قلته و إن لم يوافق كتاب الله فلم أقله<sup>١٢٢</sup>

و روى عن النبى صلى الله و عليه و آله سلم: إذا جاءكم عنى حديث، فاعرضوه على كتاب الله، فما وافق كتاب الله فاقبلوه، و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط. (، تفسیر الصافى، ج ١، ص: ٣٦، التبيان فى تفسیر القرآن، ج ١، ص: ٥)

توضیح:

اگر علم اصول کنار رود اصولاً این احادیث موضوع پیدا نمى کنند و باید طرد شوند. و دیگر عرضه بر کتاب و فهم موافقت و مخالفت با کتاب الهى و چگونگی آن تبیین نمى شود و امر ائمه ی هدى عليهم السلام در این موارد امتثال نمى گردد.

هفت: آموزش تشخیص و تمییز بین علوم شیطانی و علوم الهی و نبوی

شیطان کما اینکه از ابتدای تاریخ، علوم و افعال شیطانی را به انسان آموخته است امروز هم در حال آموزش است و لازم است انسان برای فهم و تشخیص مصنوعات و علوم شیطانی از علوم و مصنوعات الهی، بتواند علوم حق و باطل را از هم تشخیص دهد و بتواند فروع را بر مبانی تطبیق دهد کما اینکه باید بتواند احادیث را به قرآن کریم عرضه نماید و صحیح و سقیم آنها را تشخیص دهد. خدای متعال می فرماید: **وَلَا ضَلِيلَهُمْ وَلَا مَئِينَهُمْ وَلَا مَرْهَمَهُمْ فَلْيُبْتِئَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْهَمَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا** (النساء: ١١٩)

آموزش لواط توسط شیطان

<sup>١٢٠</sup> الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٦٩

<sup>١٢١</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٢٤٢

<sup>١٢٢</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٢٤٢

روى عن الحسين بن علي عليه السلام قال: كان علي بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فقال يا أمير المؤمنين إنني أسألك عن أشياء... سأله عن أول من وضع سكة الدنانير و الدراهم فقال نمرود بن كنعان بعد نوح عليه السلام و سأله عن أول من عمل عمل قوم لوط فقال عليه السلام إبليس لأنه أمكن من نفسه (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص: ٢٤٦)

روى عن أبي بصير عن أحدهما في قول لوط إنكم لتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من أحد من العالمين: فقال إن إبليس أتاهم في صورة حسنة فيه تأنث عليه ثياب حسنة فجاء إلى شبان منهم فأمرهم أن يقعوا به و لو طلب إليهم أن يقع بهم لأبوا عليه و لكن طلب إليهم أن يقعوا به فلما وقعوا به التذوه ثم ذهب عنهم و تركهم فأحال بعضهم على بعض (علل الشرائع، ج ٢، ص: ٥٤٨)

روى عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إن الله تعالى حين أمر آدم أن يهبط هبط آدم و زوجته و هبط إبليس و لا زوجة له و هبطت الحية و لا زوج لها فكان أول من يلوط بنفسه إبليس فكانت ذريته من نفسه و كذلك الحية و كانت ذرية آدم من زوجته فأخبرهما أنهما عدوان لهما (علل الشرائع، ج ٢، ص: ٥٤٧)

آموزش ساخت آتش كده توسط شیطان

روى عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالی عهد إلى آدم عليه السلام أن لا يقرب الشجرة فلما بلغ الوقت الذي كان في علم الله تبارك و تعالی أن يأكل منها نسي فأكل منها و هو قول الله تبارك و تعالی و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فَنَسِيَ و لم نجد له عزمًا فلما أكل آدم من الشجرة أهبط إلى الأرض فولد له هابيل و أخته توأما و ولد له قابيل و أخته توأما ثم إن آدم أمر هابيل و قابيل أن يقربا قربانا و كان هابيل صاحب غنم و كان قابيل صاحب زرع فقرب هابيل كبشًا و قرب قابيل من زرع ما لم ينق و كان كبش هابيل من أفضل غنمه و كان زرع قابيل غير منقى فتقبل قربان هابيل و لم يتقبل قربان قابيل و هو قول الله عز و جل و اتل عليهم نبأ ابني آدم بالحق إذ قربا قربانا فتقبل من أحدهما و لم يتقبل من الآخر الآية و كان القربان إذا قبل تأكله النار فعمد قابيل إلى النار فبنى لها بيتًا و هو أول من بنى للنار البيوت و قال لأعبدن هذه النار حتى يتقبل (كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص: ٢١٣)

آموزش ساخت منجنیق توسط شیطان:

روى عن الصادق عليه السلام: ... إِذَا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي أُلْقِيَ فِيهِ نَمْرُودٌ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ، بَرَزَ نَمْرُودٌ وَجُنُودُهُ وَقَدْ كَانَ بَنَى لِنَمْرُودَ بِنَاءً لِيَنْظُرَ مِنْهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ كَيْفَ تَأْخُذُهُ النَّارُ فَجَاءَ إِبْلِيسُ وَاتَّخَذَ لَهُمُ الْمَنْجَنِيقَ لِأَنَّهُ لَمْ يَقْدِرْ وَاحِدًا أَنْ يَقْرُبَ مِنْ تِلْكَ النَّارِ عَنْ غُلُوبَةِ سَهْمٍ وَكُلُّ الطَّائِرِ مِنْ مَسِيرَةِ فَرْسَخٍ يَرْجِعُ عَنْهَا أَنْ يَتَقَارَبَ مِنَ النَّارِ - وَكَانَ الطَّائِرُ إِذَا مَرَّ فِي الْهَوَاءِ يَحْتَرِقُ - فَوُضِعَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنْجَنِيقِ (تفسير القمي، ج ٢، ص: ٧٢)

آموزش بت سازی توسط شیطان

روى عن أبا جعفر عليه السلام يقول في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ إِبْلِيسَ اللَّعِينَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ صَوَّرَ صُورَةً عَلَى مِثَالِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَيُضِلَّهُمْ عَنِ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَانَ وَدٌّ فِي وَدِّ قَابِيلَ وَكَانَ خَلِيفَةَ قَابِيلَ عَلَى وَدِّهِ وَعَلَى مَنْ بَحَضَرْتَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ يُعْظَمُونَهُ وَيَسُودُونَهُ فَلَمَّا أَنْ مَاتَ وَدٌّ جَزَعَ عَلَيْهِ إِخْوَتَهُ وَخَلَفَ عَلَيْهِمْ ابْنًا يُقَالُ لَهُ سُوعٌ فَلَمْ يَغْنِ غِنَى أَبِيهِ مِنْهُمْ فَاتَاهُمْ إِبْلِيسُ فِي صُورَةِ شَيْخٍ فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي مَا أَصَبْتُمْ بِهِ مِنْ مَوْتِ وَدٍّ وَعَظِيمِكُمْ فَهَلْ لَكُمْ فِي أَنْ أَصُورَ لَكُمْ عَلَى مِثَالِ وَدٍّ صُورَةً تَسْتَرِيحُونَ إِلَيْهَا وَتَأْنِسُونَ بِهَا قَالُوا أَفْعَلْ فَعَمِدَ الْخَبِيثُ إِلَى الْأَنْكِ فَادَابَهُ حَتَّى صَارَ مِثْلَ الْمَاءِ. ثُمَّ صَوَّرَ لَهُمْ صُورَةً مِثَالِ وَدٍّ فِي بَيْتِهِ فَتَدَا فَعَمِدُوا عَلَى الصُّورَةِ يَلْتَمُونَهَا وَيَضَعُونَ خُدُودَهُمْ عَلَيْهَا وَيَسْجُدُونَ لَهَا وَأَحَبُّ سُوعٍ أَنْ يَكُونَ التَّعْظِيمُ وَالسُّجُودُ لَهُ فَوَتَبَ عَلَى صُورَةِ وَدٍّ فَحَكَّهَا حَتَّى لَمْ يَدَعْ مِنْهَا شَيْئًا وَهُمُومًا بِقَتْلِ سُوعٍ فَوَعَظَهُمْ وَقَالَ أَنَا أَقُومُ لَكُمْ بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ وَدٌّ وَأَنَا ابْنُهُ فَإِنْ قَتَلْتُمُونِي لَمْ يَكُنْ لَكُمْ رَيْبٌ فَمَالُوا إِلَى سُوعٍ بِالطَّاعَةِ وَالتَّعْظِيمِ فَلَمْ يَلْبَثْ سُوعٌ أَنْ مَاتَ وَخَلَفَ ابْنًا يُقَالُ لَهُ يَغُوثٌ فَجَزَعُوا عَلَى سُوعٍ فَاتَاهُمْ إِبْلِيسُ وَقَالَ أَنَا الَّذِي صَوَّرْتُ لَكُمْ صُورَةَ وَدٍّ فَهَلْ لَكُمْ أَنْ أَجْعَلَ لَكُمْ مِثَالِ سُوعٍ عَلَى وَجْهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَغْيِرَهُ قَالُوا فَافْعَلْ فَعَمِدَ إِلَى عُودِ فَجَرَّهُ وَنَصَبَهُ لَهُمْ فِي مَنْزِلِ سُوعٍ وَإِنَّمَا سُمِّيَ ذَلِكَ الْعُودُ خِلَافًا لِأَنَّ إِبْلِيسَ عَمِلَ صُورَةَ سُوعٍ عَلَى خِلَافِ صُورَةِ وَدٍّ قَالَ فَسَجَدُوا لَهُ وَعَظَّمُوهُ وَقَالُوا لِيغُوثُ مَا تَأْمَنُكَ عَلَى هَذَا الصَّنَمِ أَنْ تَكِيدَهُ كَمَا كَادَ أَبُوكَ مِثَالِ وَدٍّ فَوَضَعُوا عَلَى الْبَيْتِ حُرَاسًا وَحُجَابًا ثُمَّ كَانُوا يَأْتُونَ الصَّنَمَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَيُعْظَمُونَهُ أَشَدَّ مَا كَانُوا يُعْظَمُونَ سُوعًا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ يَغُوثُ قَتَلَ الْحُرَسَةَ وَالْحُجَابَ لَيْلًا وَجَعَلَ الصَّنَمَ رَمِيمًا فَلَمَّا بَلَغَهُمْ ذَلِكَ أَقْبَلُوا لِيَقْتُلُوهُ فَتَوَارَى مِنْهُمْ إِلَى أَنْ طَلَبُوهُ وَرَأَسُوهُ وَعَظَّمُوهُ ثُمَّ مَاتَ وَخَلَفَ ابْنًا يُقَالُ لَهُ يَعُوقُ فَاتَاهُمْ إِبْلِيسُ فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي مَوْتُ يَغُوثٍ وَأَنَا جَاعِلٌ لَكُمْ مِثَالَهُ فِي شَيْءٍ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَغْيِرَهُ قَالُوا فَافْعَلْ فَعَمِدَ الْخَبِيثُ إِلَى حَجَرٍ جَرَعَ أَبْيَضَ فَفَقَرَهُ بِالْحَدِيدِ حَتَّى صَوَّرَ لَهُمْ مِثَالِ يَغُوثٍ فَعَظَّمُوهُ أَشَدَّ مَا مَضَى وَبَنُوا عَلَيْهِ بَيْتًا مِنْ حَجَرٍ وَتَبَاعَعُوا أَنْ لَا يَفْتَحُوا بَابَ ذَلِكَ الْبَيْتِ إِلَّا فِي رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ وَسُمِّيَتِ الْبَيْعَةُ يَوْمئِذٍ لَأَنَّهُمْ تَبَاعَعُوا وَتَعَاقدُوا عَلَيْهِ فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى يَعُوقٍ فَعَمِدَ إِلَى رِبْطَةٍ وَخَلَقَ فَالْقَاهَا فِي الْحَائِرِ ثُمَّ رَمَاهَا بِالنَّارِ لَيْلًا فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَقَدْ احْتَرَقَ الْبَيْتُ وَ



الصنم والحرس و ارفض الصنم ملقى فجزعوا و هموا يقتل يعوق فقال لهم ان قتلتم رئيسكم فسدت اموركم فكفوا فلم يلبث ان مات يعوق و خلف ابنا يقال له نسرا فاتاهم إبليس فقال بلغني موت عظيمكم فانا جاعل لكم مثال يعوق فى شىء لا يبلى فقالوا افعل فعمد إلى الذهب و اوقد عليه النار حتى صار كالماء و عمل مثالا من الطين على صورة يعوق ثم افرغ الذهب فيه ثم نصبه لهم فى دبرهم و اشتد ذلك على نسر و لم يقدر على دخول تلك الدبر فانحاز عنهم فى فرقة قليلة من اخوته يعبدون نسرا و الآخرون يعبدون الصنم حتى مات نسر و ظهرت نبوة إدريس فبلغه حال القوم و أنهم يعبدون جسما على مثال يعوق و ان نسرا كان يعبد من دون الله فصار إليهم بمن معه حتى نزل مدينة نسر و هم فيها فهزمهم و قتل من قتل و هرب من هرب ففرقوا فى البلاد و امروا بالصنم فحمل و ألقى فى البحر فاتخذت كل فرقة منهم صنما و سموها بأسمائهم فلم يزلوا بعد ذلك قرنا بعد قرن لا يعرفون إلا تلك الأسماء ثم ظهرت نبوة نوح عليه السلام فدعاهم إلى عبادة الله وحده و ترك ما كانوا يعبدون من الأصنام فقال بعضهم لا تذرنا الهتكم و لا تذرنا ودا و لا سواعا و لا يعوث و يعوق و نسرا (قصص الأنبياء عليهم السلام للراوندى)، ص: ٦٧ تا ٦٩)

آموزش غنا توسط شیطان

و قال سالم بن أبى الجعد لما قتل هايبل عليه السلام مكث آدم سنة حزينا لا يضحك ثم أتى فقيل حياك الله و بياك أى أضحكك قالوا و لما مضى من عمر آدم مائة و ثلاثون سنة و ذلك بعد قتل هايبل بخمس سنين ولدت له حواء شيئا و تفسيره هبة الله يعنى أنه خلف من هايبل و كان وصى آدم و ولى عهده و أما قابيل فقيل له اذهب طريدا شريدا فزعا مذعورا لا يأمن من يراه و ذهب إلى عدن من اليمن فاتاه إبليس فقال إنما أكلت النار قربان هايبل لأنه كان يعبدها فانصب أنت أيضا نارا تكون لك و لعقبك فبنى بيت نار و هو أول من نصب النار و عبدها و اتخذ أولاده آلات اللهو من البراع و الطنبور و المزامير و العيدان و انهمكوا فى اللهو و شرب الخمر و عبادة النار و الزنا و الفواحش حتى غرقهم الله أيام نوح بالطوفان و بقى نسل شيث ( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١١، ص: ٢٢٠)

آموزش قتل توسط شیطان

قال وهب و لما أراد قابيل أن يقتل أخاه و لم يدرك كيف يصنع عمد إبليس إلى طائر فرضخ رأسه بحجر فقتله فتعلم قابيل فساعة قتله أعرش جسده و لم يعلم ما يصنع أقبل غراب يهوى على الحجر الذى دمع أخاه فجعل يمسح الدم بمنقاره و أقبل غراب آخر حتى وقع بين يديه فوثب الأول على الثانى فقتله ثم حفر بمنقاره فواراه فتعلم قابيل

(قصص الأنبياء عليهم السلام للراوندى)، ص: ٧١)

آموزش ضرب طلا و نقره

وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ وَضَعَ سِكَّةَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ فَقَالَ نَمْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ عَمَلَ عَمَلًا قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِبْلِيسُ لِأَنَّهُ أَمَكَّنَ مِنْ نَفْسِهِ (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۲۴۶)

هشت: تایید اعتبار تجارب

حدیث یک:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: كُلُّ مَعْرِفَةٍ تَحْتَاجُ إِلَى التَّجَارِبِ<sup>۱۲۳</sup>

حدیث دو:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: فِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ<sup>۱۲۴</sup>

حدیث سه:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: الْمَجْرَبُ أَحْكَمُ مِنَ الطَّيِّبِ

امام علی علیه السلام دانشی را که از راه تجربه به دست می‌آید، دقیق‌تر از دانشی می‌داند که تنها در فضای درس و بحث حاصل گردد. به عقیده ایشان، طبّ تجربی از طبّ کلاسیک به حکمت و علم پزشکی، نزدیک‌تر است. بدین جهت می‌فرماید: المجرب احکم من الطیب<sup>۱۲۵</sup>

حدیث چهار:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: نِعْمَ الْعَوْنُ الْأَدَبُ لِلنَّحِيْزَةِ وَالتَّجَارِبُ لِذِي اللَّبِّ<sup>۱۲۶</sup>

حدیث پنج:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: فَعِنْدَ التَّجْرِِبَةِ وَ الْعَتَبَارِ عِلْمَانِ وَ لَوْ لَاهُمَا مَا عُلِمَ<sup>۱۲۷</sup>

<sup>۱۲۳</sup> العلم و الحكمة فى الكتاب و السنة دارالحدیث، ص: ۱۳۰

<sup>۱۲۴</sup> الكافى (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۲۲

<sup>۱۲۵</sup> مبانی شناخت آیت الله ری شهری، ص: ۸۰

<sup>۱۲۶</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۴ ص ۳۸۵ ح ۵۸۳۴.

<sup>۱۲۷</sup> عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۱۴۸

حديث شش:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: التَّجْرِبَةُ تُثْمِرُ الْاِعْتِبَارَ<sup>١٢٨</sup>

حديث هفت:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: التَّجَارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفَادٌ.<sup>١٢٩</sup>

حديث هشت:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: فَاصْطَفِ لَوْلَايَةِ اَعْمَالِكَ اَهْلَ الْوَرَعِ وَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمِ وَ السِّيَاسَةِ الصَّقِ بِذَوِي  
التَّجْرِبَةِ وَ الْعُقُولِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ اَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ اَهْلِ الدِّينِ وَ الْوَرَعِ<sup>١٣٠</sup>

حديث نه:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: خَيْرٌ مَنْ شَاوَرْتَ ذُووُ النَّهْيِ وَ الْعِلْمِ وَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَزْمِ.<sup>١٣١</sup>

حديث ده:

روى عن اميرالمومنين عليه السلام: تَوَخَّ مِنْهُمْ اَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ اَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ<sup>١٣٢</sup>

حديث يازده:

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: الْعَقْلُ عَقْلَانِ: عَقْلُ الطَّبْعِ، وَعَقْلُ التَّجْرِبَةِ، وَكِلَاهُمَا يُودَى الْمَنْفَعَةَ<sup>١٣٣</sup>

حديث دوازده:

روى عن على عليه السلام: رَأَى الرَّجُلَ عَلَى قَدَرِ تَجْرِبَتِهِ.<sup>١٣٤</sup>

---

<sup>١٢٨</sup> غرر الحكم: ح ١١٠٤.

<sup>١٢٩</sup> الكافي دارالحدیث: ج ٨ ص ٢٢

<sup>١٣٠</sup> نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص: ٤٣٥

<sup>١٣١</sup> غرر الحكم و درر الكلم، ص: ٣٥٦

<sup>١٣٢</sup> نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص: ٤٣٥

<sup>١٣٣</sup> بحار الأنوار: ج ٧٨ ص ٦٨ ح ٥٨.

<sup>١٣٤</sup> غرر الحكم: ٥٤٢٦.

حدیث سیزده:

روی عن الإمام علیّ علیه السلام: العَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ<sup>۱۳۵</sup>

حدیث چهارده:

روی عن الامام علیّ علیه السلام: التَّجَارِبُ لَا تَنْقُضِي، وَالْعَاقِلُ مِنْهَا فِي زِيَادَةٍ.<sup>۱۳۶</sup>

حدیث پانزده:

روی عن الإمام الحسين عليه السلام: العِلْمُ لِقَاحُ المَعْرِفَةِ، وَطُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي العَقْلِ.<sup>۱۳۷</sup>

حدیث شانزده:

روی عن الامام علیّ علیه السلام: حَفِظْتُ التَّجَارِبِ رَأْسُ العَقْلِ.<sup>۱۳۸</sup>

توضیح:

از این بیانات کاملاً مشخص است که تجربه ارزش علمی ویژه و مستقل دارد و باید از آن استفاده نمود و بیانات مطلق است و حرفی از تجربه کننده و ایمان و جایگاه او در روایات دیده نمی شود.

نه: ریشه های علم اصول در قرآن و حدیث

محکم و متشابه

حدیث یک: انواع بیان از نظر اصولی

فِي نَهْجِ البَلَاغَةِ فِي الخُطْبَةِ الأُولَى فِي وَصْفِ النَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: فَقَبِضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً، وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الأنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَاتِهِمْ، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَغَيْرِ طَرِيقٍ وَأَضَحٍ وَلَا عِلْمٍ قَائِمٍ؛ كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ، مُبَيَّنًّا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ وَرُخْصَهُ وَعَزَائِمَهُ وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ وَعَبْرَهُ وَأَمْثَالَهُ وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، مَفْسُراً مُجْمَلَهُ؛ وَ مُبَيَّنًّا غَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَا خُوذَ مِيثَاقَ عِلْمِهِ وَ مُوسَّعَ عَلَيَّ العِبَادِ فِي جَهْلِهِ، وَبَيْنَ مُثَبَّتِ

۱۳۵. غرر الحكم: ۱۷۱۷.

۱۳۶. غرر الحكم: ۱۵۴۳.

۱۳۷. أعلام الدين: ۲۹۸.

۱۳۸. غرر الحكم: ۴۹۱۶.

فِي الْكِتَابِ فَرَضُهُ مَعْلُومٌ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ وَاجِبٌ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ مُرْخَصٌ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ لَوْقْتَهُ وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ، وَمُبَايِنٍ بَيْنَ مَحَارِمِهِ مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي آدَانِهِ مُوسِعٍ فِي أَقْصَاهُ (الأصول الأصيلية (چاپ كنگره فيض)، المتن، ص: ٦٦)

حدیث دو: انواع بیان قرآنی

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَنْزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ كُلُّهَا شَافٍ كَافٍ أَمْرٍ وَزَجْرٍ وَتَرْغِيبٍ وَتَرْهِيْبٍ وَجَدَلٍ وَقِصَصٍ وَمَثَلٍ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٠، ص: ٩٧)

حدیث سه: انواع نقل نبوی در کلام حضرت امیر علیه السلام

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالمَقْدَادِ وَأَبِي ذَرٍّ شَيْئًا مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَأَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَفْتَرَى النَّاسُ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدِينَ وَيُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ قَالَ فَاقْبَلْ عَلَيَّ فَقَالَ قَدْ سَأَلْتُ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذْبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا وَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَإِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةِ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعًا بِالسَّلَامِ لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ وَأَخَذُوا عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ - وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالكُذْبِ وَالبُهْتَانِ فَوَلَوْهُمْ الْأَعْمَالُ وَحَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَآكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَحْمِلُهُ عَلَى وَجْهِهِ وَوَهْمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كُذْبًا فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُرْوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهُمْ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهُمْ لَرَفَضُوهُ وَرَجُلٌ ثَلَاثَ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا أَمْرٌ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ  
 فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ  
 لَرَفَضُوهُ- وَ آخِرَ رَابعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا  
 لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ- لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ  
 يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ  
 سَلَّمَ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ- مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ  
 وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَيَشْتَبِهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَدْرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ  
 لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا  
 يَسْتَفْهَمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لِيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى  
 يَسْمَعُوا وَ قَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةً وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَةً فَيُخَلِّينِي فِيهَا  
 أَدُورٌ مَعَهُ حَيْثُ دَارٌ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ  
 غَيْرِي فَرُبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَا تَبْنِي- رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ  
 بَعْضَ مَنَازِلِهِ أُخَلِّينِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوةِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطِمَةُ  
 وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيَّ وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتُ عَنْهُ وَ فَنَيْتُ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَ أَمْلَأَهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا  
 وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهُ أَنْ يُعْطِنِي فَهَمَّهَا وَ حَفِظَهَا فَمَا نَسِيْتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ  
 اللَّهِ وَ لَا عِلْمًا أَمْلَأَهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مِنْذُ دَعَا اللَّهُ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا  
 نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَيَّ أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ  
 وَضَعُ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهُ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا وَ نُورًا فَقُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي  
 مِنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا وَ لَمْ يَفْتِنَنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَوْ فَتَتَخَوَّفُ عَلَى النَّسِيَانِ فِيمَا بَعْدُ فَقَالَ لَا لَسْتُ  
 أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسِيَانِ وَ الْجَهْلَ. (كافي ج ١ ص ٦٢ و كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ٢، ص: ٦٢٠ تا ٦٢٧)

حديث چهارم: ظاهر و باطن

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَطْلُعُ مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ قَالَ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ هُوَ تَأْوِيلُهَا مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ فِيهِ تَأْوِيلٌ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ. (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص: ٢٠٣)

حديث پنجم: محکم و متشابه

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ وَهْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْقُرْآنَ فِيهِ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ فَأَمَّا الْمُحْكَمُ فَتَوْمَنُ بِهِ فَنَعْمَلُ بِهِ وَ نَدِينُ بِهِ وَ أَمَّا الْمُتَشَابِهُ فَتَوْمَنُ بِهِ وَ لَا نَعْمَلُ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص: ٢٠٣)

حديث ششم: نسخ حديث

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرَوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَا يَتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ فَيَجِيءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ قَالَ: إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٦٤ و ٦٥)

حديث هفتم: نسخ حديث با حديث

٣٦٥- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَتَجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يَجِيئُكَ غَيْرِي فَتَجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ فَقَالَ: إِنَّا نَجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَمْ كَذَبُوا قَالَ بَلْ صَدَقُوا قَالَ قُلْتُ فَمَا بِالْهَمِّ اخْتَلَفُوا فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَيَجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يَجِيئُهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يُنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ فَنَسَخَتْ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضًا. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٦٥)

حديث هشتم: عام و خاص

أَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ نَصَدَّقَ بِهِ وَبِجَمِيعٍ مِّنْ مَّضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ حُجَجِهِ وَ نَصَدَّقَ بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَ أَنَّهُ كِتَابُهُ الْمُهَيْمِنُ عَلَى الْكُتُبِ كُلِّهَا وَ أَنَّهُ حَقٌّ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ نُوْمَنٌ بِمُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ وَ خَاصِهِ وَ عَامِهِ وَ وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ وَ أَخْبَارِهِ لَا يَقْدِرُ وَاحِدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ أَنْ يَأْتِيَ بِمِثْلِهِ وَ أَنَّ الدَّلِيلَ وَ الْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقِ عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْعَالِمِ بِأَحْكَامِهِ أَخُوهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يَعْسُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَفْضَلِ الْوَصِيِّينَ بَعْدَ النَّبِيِّينَ (تحف العقول، النص، ص: ٤١٦)

حديث نهم:

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَكَانَ الْحَسَنُ أَسْبَقَ مِنَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ نَقَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِمَامَةَ إِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ كَمَا نَقَلَ النُّبُوَّةَ مِنْ وُلْدِ إِسْحَاقَ إِلَى وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلَيْهِمُ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ بِالشَّهَادَةِ لَهُمْ وَ أَنَّهَا جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَ لَمْ يَجْمَعُوا بِمِثْلِ هَذِهِ الشَّهَادَةِ لِأَحَدٍ سِوَاهُمْ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ وَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَقَلَ الْإِمَامَةَ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ إِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ قُلْنَا لَهُ نُقَلِّهَا الْكِتَابُ فَإِنْ قَالَ كَيْفَ ذَلِكَ إِنْ مَا تَكُونُ بِالسَّبْقِ وَ الطَّهَارَةِ مِنَ الذُّنُوبِ الْمَوْبِقَةِ الَّتِي تُوجِبُ النَّارَ ثُمَّ الْعِلْمُ الْمُبْرَزُ قِيلَ لَهُ إِنَّ الْإِمَامَةَ بِجَمِيعِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حِلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ الْعِلْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ وَ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ وَ مُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ وَ دَقَائِقِ عِلْمِهِ وَ غَرَائِبِ تَأْوِيلِهِ قَالَ السَّائِلُ وَ مَا الْحُجَّةُ فِي أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَالِمًا بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي ذَكَرْتَ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَنْ أَدْنَى لَهُمُ بِالْحُكُومَةِ وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ فَالرَّبَّانِيُّونَ هُمُ الْأَئِمَّةُ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يُرْبُونَ النَّاسَ بِعِلْمِهِمْ وَ الْأَحْبَارُ دُونَهُمْ وَ هُمُ دُعَاتُهُمْ ثُمَّ أَخْبَرَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ - بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ وَ لَمْ يَقُلْ بِمَا جَهَلُوا ثُمَّ قَالَ - هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنْ مَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ وَ قَالَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ قَالَ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ثُمَّ قَالَ إِنْ مَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ قَالَ أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ فَهَذِهِ الْحُجَّةُ بَأَنَّ الْأَئِمَّةَ لَا يَكُونُونَ إِلَّا عُلَمَاءَ (دعائم الإسلام، ج ١، ص: ٣٦)

حديث دهم: انواع بيان الهی در قرآن کریم



وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِينُهُ وَصَفِيَّهُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَلَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتْهُ وَلَا تَغْيِيرَ لَشَرِيْعَتِهِ وَأَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَالتَّصْدِيقُ «١» بِهِ وَبِجَمِيعٍ مِنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ وَالتَّصْدِيقُ بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ الْعَزِيزِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَأَنَّهُ الْمُهَيَّمِنُ عَلَى الْكُتُبِ كُلِّهَا وَأَنَّهُ حَقٌّ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ نُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَمُتَشَابِهِهِ وَخَاصِّهِ وَعَامِّهِ وَعَدِّهِ وَعَيْدِهِ وَنَاسِخِهِ وَمَنْسُوخِهِ وَقِصَصِهِ وَأَخْبَارِهِ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ أَنْ يَأْتِيَ بِمِثْلِهِ (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص: ١٢٢)

حديث يازدهم: ناسخ و منسوخ

حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زُهَيْرٍ بْنُ شَيْبٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ غُلَامٌ مِنْ كِنْدَةَ فَاسْتَفْتَاهُ فِي مَسْأَلَةٍ فَافْتَاهُ فِيهَا فَعَرَفْتُ الْغُلَامَ وَالْمَسْأَلَةَ فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي حَنِيفَةَ إِذَا ذَاكَ الْغُلَامُ بَعِيْنِهِ يَسْتَفْتِيهِ فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ بَعِيْنَهَا فَافْتَاهُ فِيهَا بِخِلَافِ مَا أَفْتَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ وَيْلَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنِّي كُنْتُ أَعْلَمُ حَاجًا فَاتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ مُسَلِّمًا عَلَيْهِ فَوَجَدْتُ هَذَا الْغُلَامَ يَسْتَفْتِيهِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بَعِيْنَهَا فَافْتَاهُ بِخِلَافِ مَا أَفْتَيْتَهُ فَقَالَ وَمَا يَعْلَمُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَا أَعْلَمُ مِنْهُ أَنَا لَقِيتُ الرِّجَالَ وَسَمِعْتُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صُحْفِي أَخَذَ الْعِلْمَ مِنَ الْكُتُبِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاللَّهِ لَأُحْجَنَّ وَ لَوْ حُبَّوًّا قَالَ فَكُنْتُ فِي طَلَبِ حِجَّةٍ فَجَاءَتْنِي حِجَّةٌ فَحَجَجْتُ فَاتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَحَكَيْتُ لَهُ الْكَلَامَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَا فِي قَوْلِهِ إِنِّي رَجُلٌ صُحْفِي فَقَدْ صَدَقَ قَرَأْتُ صُحْفَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى فَقُلْتُ وَمَنْ لَهُ بِمِثْلِ تِلْكَ الصُّحُفِ قَالَ فَمَا لَيْتُ أَنْ طَرَقَ الْبَابَ طَارِقٌ وَكَانَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ الْغُلَامُ انظُرْ مَنْ ذَا فَرَجَعَ الْغُلَامُ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ أَدْخَلَهُ فَدَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَردَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَ تَأْذَنُ لِي فِي الْقُعُودِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ يُحَدِّثُهُمْ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ وَالثَّلَاثَةَ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ فَجَلَسَ أَبُو حَنِيفَةَ مِنْ غَيْرِ إِذْنِهِ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ جَلَسَ التَّفَّتْ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيْنَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقِيلَ هُوَ ذَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ أَنْتَ فَقِيهِ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَبِمَا تُفْتِيهِمْ قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَتَعْرِفُ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ قَالَ نَعَمْ قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَيْلَكَ وَلَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا فَإِنْ كُنْتَ كَمَا تَقُولُ وَلَسْتَ كَمَا تَقُولُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي

وَأَيَّاماً آمِنِينَ أَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ أَحْسِبُهُ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّاسَ يَقْطَعُ عَلَيْهِمَ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ فَتَوْخَذُ أَمْوَالَهُمْ وَلا يُؤْمِنُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَيُقْتَلُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَسَكَتَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا أَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ الْكَعْبَةُ قَالَ أَفَتَعْلَمُ أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُونُسَ حِينَ وَضَعَ الْمَنْجَنِيْقَ عَلَيَّ ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْكَعْبَةِ فَقَتَلَهُ كَانَ آمِنًا فِيهَا قَالَ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَمْ تَأْتِ بِهِ الْآثَارُ وَالسُّنَّةُ كَيْفَ تَصْنَعُ فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَقْبَسُ وَأَعْمَلُ فِيهِ بِرَأْيِي قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ قَاسَ عَلَيَّ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَسَكَتَ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَيُّمَا أَرْجَسُ الْبَوْلُ أَوْ الْجَنَابَةُ فَقَالَ الْبَوْلُ فَقَالَ فَمَا بَالُ النَّاسِ يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لا يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْبَوْلِ فَسَكَتَ - فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَيُّمَا أَفْضَلُ الصَّلَاةُ أَمْ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَمَا بَالُ الْحَائِضِ تَقْضِي صَوْمَهَا وَ لا تَقْضِي صَلَاتَهَا فَسَكَتَ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ أُمٌّ وَ لَهُ مِنْهَا ابْنَةٌ وَ كَانَتْ لَهُ حُرَّةٌ لَا تَلِدُ فَزَارَتْ الصَّبِيَّةُ بِنْتُ أُمِّ الْوَلَدِ أَبَاهَا فَقَامَ الرَّجُلُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ فَوَاقَعَ أَهْلَهُ الَّتِي لَا تَلِدُ وَ خَرَجَ إِلَى الْحَمَامِ فَأَرَادَتْ الْحُرَّةُ أَنْ تَكِيدَ أُمَّ الْوَلَدِ وَ ابْنَتَهَا عِنْدَ الرَّجُلِ فَقَامَتْ إِلَيْهَا بِحَرَارَةِ ذَلِكَ الْمَاءِ فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا وَ هِيَ نَائِمَةٌ فَعَالَجَتْهَا كَمَا يَعَالِجُ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَعَلَقَتْ أَيُّ شَيْءٍ عِنْدَكَ فِيهَا قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَزَوَّجَهَا مِنْ مَمْلُوكٍ لَهُ وَ غَابَ الْمَمْلُوكُ فَوُلِدَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَوْلُودٌ وَ وُلِدَ لِلْمَمْلُوكِ مَوْلُودٌ مِنْ أُمِّ وُلْدِهِ فَسَقَطَ الْبَيْتُ عَلَيَّ الْجَارِيَتَيْنِ وَ مَاتَ الْمَوْلَى مِنَ الْوَارِثِ فَقَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَا وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا بِالْكُوفَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَأْمُرُهُمْ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ فَقَالَ وَيْلَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَمْ يَكُنْ هَذَا مَعَاذَ اللَّهِ فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَعْظُمُونَ الْأَمْرَ فِيهِمَا قَالَ فَمَا تَأْمُرُنِي قَالَ تَكْتَبُ إِلَيْهِمْ قَالَ بِمَاذَا قَالَ تَسْأَلُهُمُ الْكَفَّ عَنْهُمَا قَالَ لَا يُطِيعُونِي قَالَ بَلَى أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِذَا كُنْتَ أَنْتَ الْكَاتِبُ وَ أَنَا الرَّسُولُ أَطَاعُونِي قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ آيَّتُ إِلَّا جَهْلًا كَمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْكُوفَةِ مِنَ الْفَرَّاسِخِ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا لَا يُحْصَى فَقَالَ كَمْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ قَالَ لَا شَيْءٌ قَالَ أَنْتَ دَخَلْتَ عَلَيَّ فِي مَنْزِلِي فَاسْتَأْذَنْتَ فِي الْجُلُوسِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ أَذَنْ لَكَ فَجَلَسْتَ بِغَيْرِ إِذْنِي خِلَافًا عَلَيَّ كَيْفَ يُطِيعُونِي أَوْلَيْتَكَ وَ هُمْ هُنَاكَ وَ أَنَا هَاهُنَا قَالَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ أَعْلَمُ النَّاسِ وَ لَمْ نَرَهُ عِنْدَ عَالِمٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْحَضْرَمِيُّ جُعِلَتْ فِدَاكَ الْجَوَابُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ فَقَالَ مَعَ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَمَنْ بَايَعَهُ وَ دَخَلَ مَعَهُ وَ مَسَحَ عَلَيَّ يَدِهِ وَ دَخَلَ فِي عَقْدِ أَصْحَابِهِ كَانَ آمِنًا (علل الشرائع، ج ١، ص: ٨٩ تا ٩١)

حديث دوازدهم : امر به اخذ به مطلب اجماعی

وَرَوَى عَنْ أَمِّهِ الْهَدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِذَا اخْتَلَفَ أَحَادِيثُنَا عَلَيْكُمْ فَخُذُوا بِمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ شِيعَتُنَا فَإِنَّهُ لَا رَيْبَ فِيهِ ١٣٩

حديث سيزدهم: قياس ابوحنيفه

عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ النُّعْمَانُ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَرَحَّبَ بِنَا فَقَالَ - يَا ابْنَ أَبِي لَيْلَى مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ - فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَهُ رَأْيٌ وَ بَصِيرَةٌ وَ نَفَازٌ قَالَ فَلَعَلَّهُ الَّذِي يَقِيسُ الْأَشْيَاءَ بِرَأْيِهِ ثُمَّ قَالَ يَا نُعْمَانُ هَلْ تُحْسِنُ أَنْ تَقِيسَ رَأْسَكَ؟ قَالَ لَا قَالَ مَا أَرَاكَ تُحْسِنُ أَنْ تَقِيسَ شَيْئًا فَهَلْ عَرَفْتَ الْمُلُوحَةَ فِي الْعَيْنَيْنِ وَ الْمَرَارَةَ فِي الْأُذُنَيْنِ وَ الْبُرُودَةَ فِي الْمُنْخَرَيْنِ وَ الْعُدُوبَةَ فِي الْفَمِّ؟ قَالَ لَا قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ كَلِمَةً أَوْلَاهَا كُفْرٌ وَ آخِرُهَا إِيمَانٌ؟ قَالَ لَا قَالَ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَا تَدْعُنَا فِي عَمِيَاءٍ مِمَّا وَصَفْتَ قَالَ نَعَمْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَيْنِي ابْنَ آدَمَ شَحْمَتَيْنِ فَجَعَلَ فِيهِمَا الْمُلُوحَةَ فَلَوْ لَا ذَلِكَ لَدَابَّتَا وَ لَمْ يَقَعْ فِيهِمَا شَيْءٌ مِنَ الْقَذَى إِلَّا أَذَابَهُ وَ الْمُلُوحَةُ تَلْفِظُ مَا يَقَعُ فِي الْعَيْنِ مِنَ الْقَذَى وَ جَعَلَ الْمَرَارَةَ فِي الْأُذُنَيْنِ حِجَابًا لِلدَّمَاعِ وَ لَيْسَ مِنْ دَابَّةٍ تَقَعُ فِي الْأُذُنِ إِلَّا التَّمَسَّتِ الْخُرُوجَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَوَصَلَتْ إِلَى الدَّمَاعِ فَافْسَدَتْهُ وَ جَعَلَ اللَّهُ الْبُرُودَةَ فِي الْمُنْخَرَيْنِ حِجَابًا لِلدَّمَاعِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَالَ الدَّمَاعُ وَ جَعَلَ الْعُدُوبَةَ فِي الْفَمِّ مَنًّا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى ابْنِ آدَمَ لِيَجِدَ لَذَّةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ أَمَّا كَلِمَةُ أَوْلَاهَا كُفْرٌ وَ آخِرُهَا إِيمَانٌ فَقَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ قَالَ يَا نُعْمَانُ إِيَّاكَ وَ الْقِيَاسَ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ - مَنْ قَاسَ شَيْئًا مِنَ الدِّينِ بِرَأْيِهِ قَرَنَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَعَ إِبْلِيسَ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ حَيْثُ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَدَعَا الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَمْ يُوضَعْ عَلَى الْقِيَاسِ ( الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ٢، ص: ٣٥٩ و ٣٦٠ )

حديث چهاردهم:

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ أَنْتَ؟ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُفْتِي أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ نَعَمْ قَالَ بِمَا تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ بَكْتَابِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّكَ لَعَالِمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ؟ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ هُوَ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جُلَسَائِهِ وَ قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَسِيرُونَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ وَ لَا تَأْمُنُونَ عَلَى دِمَائِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ وَ عَلَى أَمْوَالِكُمْ مِنَ السَّرْقِ؟ فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَيْحَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا أَيُّ

مَوْضِعٌ هُوَ؟ قَالَ ذَلِكَ بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامِ فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جُلْسَائِهِ وَقَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ دَخَلَاهُ فَلَمْ يَأْمَنَّا الْقَتْلُ؟ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيْحَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا - فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ إِلَّا أَنَا صَاحِبُ قِيَاسٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَانظُرْ فِي قِيَاسِكَ إِنْ كُنْتَ مُقِيمًا أَيْمًا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ الْقَتْلُ أَوْ الزَّوْنَا؟ قَالَ بَلِ الْقَتْلُ قَالَ فَكَيْفَ رَضِيَ فِي الْقَتْلِ بِشَاهِدَيْنِ وَلَمْ يَرْضَ فِي الزَّوْنَا إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ الصَّلَاةُ أَفْضَلُ أَمْ الصِّيَامُ؟ قَالَ بَلِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَجِبُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِكَ عَلَى الْحَائِضِ قَضَاءُ مَا فَاتَهَا مِنَ الصَّلَاةِ فِي حَالِ حَيْضِهَا دُونَ الصِّيَامِ وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا قَضَاءَ الصَّوْمِ دُونَ الصَّلَاةِ قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَوْلُ أَقْدَرُ أَمْ الْمَنِيُّ؟ قَالَ الْبَوْلُ أَقْدَرُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِبُ عَلَى قِيَاسِكَ أَنْ يَجِبَ الْغُسْلُ مِنَ الْبَوْلِ دُونَ الْمَنِيِّ - وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى الْغُسْلَ مِنَ الْمَنِيِّ دُونَ الْبَوْلِ قَالَ إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ رَأْيٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا تَرَى فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَبْدٌ فَتَزَوَّجَ وَ زَوْجَ عَبْدِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ فَدَخَلَا بِأَمْرَاتَيْهِمَا فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ سَافَرَا وَ جَعَلَا أَمْرَاتَيْهِمَا فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ وَ وَلَدَتَا غُلَامَيْنِ فَسَقَطَ الْبَيْتُ عَلَيْهِمْ فَقَتَلَا الْمَرَاتَيْنِ وَ بَقِيَ الْغُلَامَانِ أَيُّهُمَا فِي رَأْيِكَ الْمَالِكُ وَ أَيُّهُمَا الْمَمْلُوكُ وَ أَيُّهُمَا الْوَارِثُ وَ أَيُّهُمَا الْمَمْرُوثُ؟ قَالَ إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ حُدُودٍ قَالَ فَمَا تَرَى فِي رَجُلٍ أَعْمَى فَقَأَ عَيْنَ صَاحِبِهِ وَ أَقْطَعَ قَطْعَ يَدِ رَجُلٍ كَيْفَ يُقَامُ عَلَيْهِمَا الْحَدُّ؟ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ عَالِمٌ بِمَبَاعَثِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِمُوسَى وَ هَارُونَ حِينَ بَعَثَهُمَا إِلَى فِرْعَوْنَ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى وَ لَعَلَّ مِنْكَ شَكٌّ؟ قَالَ نَعَمْ - قَالَ وَ كَذَلِكَ مِنَ اللَّهِ شَكٌّ إِذْ قَالَ لَعَلَّهُ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَا عِلْمَ لِي قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَزَعُمُ أَنَّكَ تَفْتِي بِكِتَابِ اللَّهِ وَ لَسْتَ مِنْ رِثَتِهِ وَ تَزَعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ قِيَاسٍ وَ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَبْنِ دِينَ الْإِسْلَامِ عَلَى الْقِيَاسِ وَ تَزَعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ رَأْيٍ وَ كَانَ الرَّأْيُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَوَابًا وَ مِنْ دُونِهِ خَطَأٌ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ وَ تَزَعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ حُدُودٍ وَ مَنْ أَنْزَلَتْ عَلَيْهِ أَوْلَى بِعِلْمِهَا مِنْكَ وَ تَزَعُمُ أَنَّكَ عَالِمٌ بِمَبَاعَثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَخَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُ بِمَبَاعَثِهِمْ مِنْكَ وَ لَوْ لَا أَنْ يَقَالَ دَخَلَ عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ فَحَسِبُ أَنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَا أَتَكَلَّمُ بِالرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ فِي دِينِ اللَّهِ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ قَالَ كَلَّا إِنَّ حُبَّ الرَّئِيسَةِ غَيْرُ تَارِكٍ كَمَا لَمْ يَتْرِكْ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ تَمَامَ الْخَبَرِ وَ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقِيسُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَا تَقِسْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ حِينَ قَالَ - خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَحَاسَ بَيْنَ النَّارِ وَ الطِّينِ وَ لَوْ قَاسَ نُورِيَّةُ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ مَا بَيْنَ التُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ (الإحتجاج على أهل

اللجاج (للطبرسي)، ج ٢، ص: ٣٦٠ تا ٣٦٢)

ده: ورود صدها حدیث از منابع اهل سنت در کتب حدیثی و فقهی و کلامی و فلسفی شیعه

رُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ حَادِثَةٌ لَا تَجِدُونَ حُكْمَهَا فِيمَا رَوَوْا عَنَّا فَانظُرُوا إِلَيَّ مَا رَوَاهُ  
عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْمَلُوا بِهِ. ١٤٠

الگوریتم اجتہاد حدیثی علامہ مجلسی رحمہ اللہ در بیان ایشان چنین آمده است:

و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث و غياث بن كلوب و نوح بن دراج و السكوني و غيرهم من العامة عن أئمتنا عليه السلام و لم ينكروه و لم يكن عندهم خلافه و إذا كان الراوي من فرق الشيعة مثل الفطحية و الواقفية و الناووسية و غيرهم نظر فيما يروونه فإن كان هناك قرينة تعضده أو خبر آخر من جهة الموثوقين بهم و جب العمل به و إن كان هناك خبر يخالفه من طرق الموثوقين و جب إطرأح ما اختصوا بروايته و العمل بما رواه الثقة و إن كان ما رواه ليس هناك ما يخالفه و لا يعرف من الطائفة العمل بخلافه و جب أيضا العمل به إذا كان متحرجا في روايته موثوقا به في أمانته و إن كان مخطنا في أصل الاعتقاد و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بأخبار الفطحية مثل عبد الله بن بكير و غيره و أخبار الواقفة مثل سماعة بن مهران و علي بن أبي حمزة و عثمان بن عيسى و من بعد هؤلاء بما رواه بنو فضال و بنو سماعة و الطاطريون و غيرهم فيما لم يكن عندهم فيه خلافه و أما ما يرويه الغلاة و المتهمون و المضعفون و غير هؤلاء فما يختص الغلاة بروايته فإن كانوا ممن عرف لهم حال الاستقامة و حال الغلو عمل بما رواه في حال الاستقامة و ترك ما رواه في حال خطائهم و لأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه و كذا القول في أحمد بن هلال العبرتائي و ابن أبي غرأقر فأما ما يروونه في حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على حال و كذا القول فيما يرويه المتهمون و المضعفون إن كان هناك ما يعضد روايتهم و يدل على صحتها و جب العمل به و إن لم يكن هنا ما يشهد لروايتهم بالصحة و جب التوقف في أخبارهم و لأجل ذلك توقف المشايخ في أخبار كثيرة هذه صورتها و لم يرووها و استثنوها في فهارسهم من جملة ما يروونه من المصنفات و أما من كان مخطنا في بعض الأفعال أو فاسقا في أفعال الجوارح و كان ثقة في روايته متحرزا فيها فإن ذلك لا يوجب رد خبره و يجوز العمل به لأن العدالة المطلوبة في الرواية حاصلة فيه و إنما الفسق بأفعال الجوارح يمنع من قبول شهادته و ليس بمانع من قبول خبره و لأجل ذلك قبلت الطائفة أخبار جماعة هذه صفتهم. ثم قال رحمه الله و إذا كان أحد الراويين مسندا و الآخر مرسلا نظر في حال المرسل فإن كان ممن يعلم أنه لا يرسل إلا عن ثقة يوثق به فلا ترجيح لخبر غيره على خبره و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا ممن يوثق به و بين ما أسنده غيرهم و لذلك عملوا بمرسلهم إذا انفرد عن رواية غيرهم فأما إذا لم يكن كذلك و يكون لمن يرسل عن ثقة و غير ثقة فإنه يقدم خبر غيره عليه فإذا انفرد و جب التوقف في خبره إلى أن يدل دليل على وجوب العمل به فأما إذا انفردت المراسيل فيجوز العمل بها على الشرط الذي ذكرناه و دليلنا على ذلك الأدلة التي سنذكرها على جواز العمل بأخبار الآحاد فإن الطائفة كما عملت بالمسانيد عملت بالمراسيل فما يطعن في واحد منهما يطعن في الآخر و ما أجاز أحدهما أجاز الآخر فلا فرق بينهما على حال. ثم قال نور الله ضريحه فما اخترته من المذهب و هو أن خبر الواحد إذا كان واردا من طريق

أصحابنا القائلين بالإمامة و كان ذلك مرويا عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ عن أحد من الأئمة عليه السلام و كان ممن لا يطعن في روايته و يكون سديدا في نقله و لم يكن هناك قرينة تدل على صحة ما تضمنه الخبر لأنه إذا كان هناك قرينة تدل على صحة ذلك كان الاعتبار بالقرينة و كان ذلك موجبا للعلم كما تقدمت القرائن جاز العمل به و الذي يدل على ذلك إجماع الفرقة المحقة فإنني وجدتها مجتمعة على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم و دونها في أصولهم لا يتناكرون ذلك و لا يتدافعون حتى إن واحدا منهم إذا أفتى بشيء لا يعرفونه سألوه من أين قلت هذا فإذا أحالهم على كتاب معروف و أصل مشهور و كان راويه ثقة لا ينكر حديثه سكتوا و سلموا الأمر في ذلك و قبلوا قوله هذه عاداتهم و سجيتهم من عهد النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ من بعده من الأئمة عليه السلام و من زمان الصادق جعفر بن محمد عليه السلام الذي انتشر العلم عنه و كثرت الرواية من جهته فلو لا أن العمل بهذه الأخبار كان جائزا لما أجمعوا على ذلك و لا يكون لأن إجماعهم فيه معصوم لا يجوز عليه الغلط و السهو و الذي يكشف عن ذلك أنه لما كان العمل بالقياس محظورا في الشريعة عندهم لم يعملوا به أصلا و إذا شذ منهم واحد عمل به في بعض المسائل و استعمل على وجه المحاجة لخصمه و إن لم يكن اعتقاده ردوا قوله و أنكروا عليه و تبرءوا من قولهم حتى إنهم يتركون تصانيف من وصفناه و رواياته لما كان عاملا بالقياس فلو كان العمل بخبر الواحد يجري ذلك المجرى لوجب أيضا فيه مثل ذلك و قد علمنا خلافه انتهى كلامه قدس سره و لما كان في غاية المتانة و مشتملا على الفوائد الكثيرة أوردناه و سنفصل القول في ذلك في المجلد الآخر من الكتاب إن شاء الله تعالى. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٢٥٣ تا ٢٥٥)

توضیح:

علامه مجلسی در کتبش از روایات اهل سنت را نقل می کنند فقهای دیگر نیز کثیرا از احادیث اهل سنت نقل می کنند. مرحوم ملاصدرا رحمه الله نیز از احادیث اهل سنت در کتبش استفاده می کند زیرا مضمون ها مشترک و قرآنی است و عبارات مختلف است و لذا نقل روایت از اهل سنت توسط خود اخباریون هم مقبول است.

یازده: نقد و درایت حدیث نه نقل و روایت صرف

حدیث یک:

روى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنِيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالْإِدْرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ إِنِّي نَظَرْتُ

فِي كِتَابِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيَمَةَ كُلِّ أَمْرٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ  
النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا. ١٤١

حديث دو:

روى عن العيسى عليه السلام: خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا تُقَادَ الْكَلَامِ،  
فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ الدَّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ! النَّظْرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ،  
وَالْبُصْرَاءُ بِهِ خُبْرَاءٌ. ١٤٢

حديث سه:

روى عن الإمام الصادق عليه السلام: أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا؛ إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَى وُجُوهِ، فَلَوْ  
شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَلَا يَكْذِبُ. ١٤٣

حديث چهار:

روى عن امير المؤمنين على عليه السلام: اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ دَرَايَةٌ لَا عَقْلٌ رَوَايَةٌ فَإِنَّ رَوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ  
رِعَاةَهُ قَلِيلٌ. ١٤٤

حديث پنج:

روى عن الصادق عليه السلام: اعربوا كلامنا فانا قوم فصحاء ١٤٥

حديث شش:

عيسى بن مريم عليه السلام: كُونُوا مُنْتَقِدِي الْكَلَامِ؛ كَى لَا يَكُونَ فِيكُمْ الزُّيُوفُ ١٤٦

حديث هفت:

١٤١ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١، ص: ١٠٦

١٤٢ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٩٦

١٤٣ وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص: ١١٧

١٤٤ غرر الحكم و درر الكلم، ص: ١٥٦

١٤٥ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ١٥١

١٤٦ الدر المنثور: ج ٢ ص ٢١٢

روى عن امير المؤمنين على عليه السلام: خذ الحكمة ممن أتاك بها وانظر إلى ما قال ولا تنظر إلى من قال.<sup>١٤٧</sup>

حدیث هشت:

روى عن الصادق عليه السلام: حديث تدریه خیر من ألف حدیث ترویه و لا یكون الرجل منكم فقیها حتى یعرف معاریض کلامنا و إن الکلمة من کلامنا لتصرف علی سبعین وجها لنا من جمیعها المخرج<sup>١٤٨</sup>

حدیث نه:

روى عن الصادق عليه السلام: خبر تدریه خیر من عشرة ترویه إن لكل حق حقیقة و لكل صواب نورا ثم قال إنا و الله لا نعد الرجل من شیعتنا فقیها حتى یلحن له فیعرف اللحن<sup>١٤٩</sup>

آیت الله بهجت در این زمینه می فرماید:

کلامی که از غیر معصوم - علیه السلام - باشد، از هر بزرگی باشد، نباید به آن صد در صد اعتماد کرد، بلکه باید احتمال خلاف و خطا در آن داد. کلام معصوم - علیه السلام - هم هفتاد محمل دارد که بدون فحص از معارض و صوارف آن، نمی شود به آن بدوا اعتماد، و به ظاهر آن عمل نمود. بنابراین، اولین تنبیه برای کسی که می خواهد چیزی بفهمد آن است که هر کلامی که دید یا شنید، از هر بزرگی که بود، باید احتمال بدهد که کلام او خطا باشد. صرف این که صاحب کلام و گوینده ی سخن بزرگ و بزرگوار باشد نباید و نمی شود به آن اعتماد کرد. با اعتماد به غیر، کار را مگذرانید؛ زیرا آنان که معصوم نیستند. یکی از بزرگان از استادش نقل می فرمود: در هر مساله ای که نظر کردید، خوب چشمتان را باز کنید. آقایی می گفت: به آخوند خراسانی - رحمه الله - خیلی اعتماد داشتیم، ولی دیدم در بعضی از جاها چنگالم به او می خورد، اکنون اگر بگویم: ماست سفید است، خوب چشمم را باز می کنم که ببینم اگر مثلا مقداری زرد است، یا خیر؟ (نکته ۴۴۵ ج ۱ در محضر بهجت)

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه هم همین اعتقاد را داشتند:

آیت الله سید عباس خاتم یزدی: امام همواره طلاب را تشویق می کردند که هنگام درس سوال و بحث و انتقاد کنند. هیچ وقت نمی شد که امام ناراحت شوند، بلکه برعکس، اگر طلاب صحبت نمی کردند امام نگران می شدند. همواره می فرمودند: هر سخنی را که گفته می شود به نظر انتقاد و سوء ظن بنگرید. هر چه صاحب سخن هم بزرگ باشد انسان نباید فوراً حرف او را بپذیرد بلکه باید با دقت بررسی کند. لذا گاهی که بعضی دوستان اشکالی را می نوشتند و

<sup>١٤٧</sup> غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۶۱

<sup>١٤٨</sup> معانی الأخبار، النص، ص: ۲

<sup>١٤٩</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۱، ص: ۱۱۲ و ۱۱۳



تقدیم امام می کردند. ایشان علاوه بر این که خوشحال می شدند برای تشویق آنان انعامی هم بهشان می دادند. (آیین دانشوری ص ۱۱۹)

دوازده: روایات تقلید و رجوع به علما

حدیث یک:

روى عن الحسن العسکرى عليه السلام: فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکرى عليه السلام، ص: ۳۰۰)

توضیح: از این روایات بر می آید که تقسیم مردم به مقلد و مجتهد از اهل سنت وارد شیعه نشده است و علاوه بر این حدیث احادیث ولایت فقیه هم بر همین مطلب دلالت دارد.

سیزده: روایات اهمیت و اعتبار ظن

حدیث یک:

روى عن الإمام علیّ عليه السلام: ظَنُّ الرَّجُلِ عَلِيَّ قَدْرَ عَقْلِهِ. <sup>۱۵۰</sup>

حدیث دو:

روى عن الإمام علیّ عليه السلام: ظَنُّ الْعَاقِلِ أَصْحَابِ مَنْ يَقِينِ الْجَاهِلِ. <sup>۱۵۱</sup>

حدیث سه:

روى عن الإمام علیّ عليه السلام: ظَنُّ الْإِنْسَانِ مِيزَانَ عَقْلِهِ وَفَعْلُهُ أَصْدَقُ شَاهِدِ عَلِيٍّ أَصْلِهِ. <sup>۱۵۲</sup>

حدیث چهار:

روى عن الإمام علیّ عليه السلام: ظَنُّ الْمُؤْمِنِ كَهَانَةِ. <sup>۱۵۳</sup>

---

<sup>۱۵۰</sup> غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۳۹

<sup>۱۵۱</sup> همان

<sup>۱۵۲</sup> همان

<sup>۱۵۳</sup> همان

حدیث پنج:

روی عن الإمام علیّ علیه السلام: اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ.<sup>۱۵۴</sup>

در این روایات شریفه ظن به معنای حدس ذهنی غیر یقینی است و اهل ایمان حدسهای مفید تر و نزدیک تری به واقع دارند و در هر حال در روایات شریفه مطلق ظن برای کاربرد نفی نشده است بلکه استفاده از ظن در مسائل دینی که قابلیت دسترسی به حق در آنها وجود دارد نفی شده است.

چهارده: روایات اهمیت رای

کاربرد منفی رای

در موارد خارج از محدوده فهم بشری:

روی عن الإمام علیّ علیه السلام: فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَلَا تَتَغَلَّزِلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ ( نهج البلاغة: الخطبة ۸۷)

رای را باید در همان حدودی که دست رای به آن می رسد استفاده کرد و در مسائل غیبی و پشت پرده مثل احکام دین نباید از رای استفاده کرد.

در امور دینی:

روی عن رسول الله صلى الله عليه وآله: تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ، فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا. (كنز العمال: ۹۱۵).

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ قَالَ فِي الدِّينِ بِرَأْيِهِ فَقَدْ أَتَهَمَنِي. (كنز العمال: ۱۰۴۸).

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ تَكَلَّمَ بِالرَّأْيِ فَقَدْ أَتَهَمَنِي فِي الدِّينِ. (كنز العمال: ۱۰۵۱).

عنه صلى الله عليه وآله: لَمْ يَزَلْ أَمْرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُعْتَدِلًا حَتَّى نَشَأَ فِيهِمُ الْمُؤَلَّدُونَ وَأَبْنَاءُ سَبَايَا الْأَمَمِ الَّتِي كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْبِيهَا، فَقَالُوا بِالرَّأْيِ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا. (كنز العمال: ۹۱۸).

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: ثلاثة لا يُقبلُ معهنَّ عملٌ: الشُّركُ، و الكُفْرُ، و الرأى. قالوا: يا أمير المؤمنين: ما الرأى؟ قال: تدعُ كتابَ الله و سنَّةَ رسوله و تعملُ بالرأى. (كنز العمال: ١٦٤٠).

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: شرُّ الآراء ما خالفَ الشريعةَ. (غرر الحكم: ٥٦٧٤).

الغيبية للشيخ الطوسي: أبو محمد المحدثيُّ عن أبي الحسين محمد بن الفضيل بن تمام عن عبد الله الكوفيِّ خادم الشيخ الحسين بن روح رضي الله عنه قال: سئل الشيخ يعنى أبا القاسم رضي الله عنه عن كتب ابن أبي الغرافر [الغزافر] بعد ما ذمَّ و خرجت فيه اللعنة ف قيل له فكيف نعمل بكتبه و بيوتنا منها مليء فقال أقول فيها ما قاله أبو محمد الحسن بن علي صلوات الله عليهما و قد سئل عن كتب بني فضال فقالوا كيف نعمل بكتبهم و بيوتنا منها مليء فقال عليه السلام خذوا بما رووا و ذروا ما رأوا. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٢، ص: ٢٥٢ و ٢٥٣)

توضيح: از مجموع روایات بر می آید که رای نباید به محدوده دین نزدیک شود و جای منابع دینی را تنگ کند وگرنه مطلق رای مذموم نیست.

کاربرد مثبت رای :

رای به معنی نظری که بر اساس تجربه است:

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: رأى الشيخ أحبُّ إليَّ من جلدِ الغلامِ (وروى: من مشهدِ الغلام). (نهج البلاغة: الحكمة ٨٦).

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: رأى الشيخ أحبُّ إليَّ من حيلةِ الشباب. (بحار الأنوار: ٧٥ / ١٠٥ / ٣٩).

روى عن النبي صلى الله عليه و اله و سلم أنه سئل ما الحزم؟ فقال: الحزم أن تستشير أهل الرأى و تطيعهم.<sup>١٥٥</sup>

رای به معنای افق دید:

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: على قدرِ الرأى تكونُ العزيمة. (غرر الحكم: ٦١٧٣).

رای به معنی فکر :

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: إن رأيك لا يتسع لكلِّ شيءٍ ففرغه للمهم. (غرر الحكم: ٣٦٣٨)

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: لا تَسْتَصْغِرَنَّ عِنْدَكَ الرَّأْيَ الْخَطِيرَ إِذَا أَتَاكَ بِهِ الرَّجُلُ الْحَقِيرُ. (غرر الحكم: ١٠٢٧٨)

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: أَقْصِرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ. (نهج البلاغة: الكتاب ٦٩)

روى عن الإمام عليّ عليه السلام: عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي، مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتَهُ. (نهج البلاغة: الخطبة ٤)

روى عن الإمام الحسين عليه السلام: مَنْ أَحْجَمَ عَنِ الرَّأْيِ وَعَيَّيْتُ بِهِ الْحِيلَ كَانَ الرَّفْقُ مِفْتَاحَهُ. (أعلام الدين: ٢٩٨)

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُجَالَسَةِ أَصْحَابِ الرَّأْيِ فَقَالَ جَالِسُهُمْ وَإِيَّاكَ وَخَصَلْتَيْنِ تَهْلِكُ فِيهِمَا الرَّجَالُ أَنْ تَدِينِ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِكَ وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ. (المحاسن، ج ١، ص: ٢٠٥)

راى به معنى عقايد درونى:

روى عن الإمام المجتبي عليه السلام: لا يُعْرَفُ الرَّأْيُ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ. (بحار الأنوار: ج ٧٥ ص ١١٣)

راى به معنى حكمت:

سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ابْنِهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ حَفِظْ قَلْبَكَ مَا اسْتَوَدَعْتَهُ قَالَ فَمَا الْحَزْمُ؟ قَالَ أَنْ تَنْتَظِرَ فُرْصَتَكَ وَتُعَاجِلَ مَا أَمَكَّنَكَ قَالَ فَمَا الْمَجْدُ؟ قَالَ حَمَلُ الْمَعَارِمِ وَابْتِنَاءُ الْمَكَارِمِ قَالَ فَمَا السَّمَاحَةُ؟ قَالَ إِجَابَةُ السَّائِلِ وَبَذْلُ النَّائِلِ قَالَ فَمَا الشُّحُّ؟ قَالَ أَنْ تَرَى الْقَلِيلَ سَرَفًا وَ مَا أَنْفَقْتَ تَلْفًا قَالَ فَمَا الرَّقَّةُ؟ قَالَ طَلَبُ الْيَسِيرِ وَ مَنَعُ الْحَقِيرِ قَالَ فَمَا الْكُلْفَةُ؟ قَالَ التَّمَسُّكُ بِمَنْ لَا يُؤْمِنُكَ وَ النَّظْرُ فِي مَا لَا يَعْنِيكَ قَالَ فَمَا الْجَهْلُ؟ قَالَ سُرْعَةُ الْوُثُوبِ عَلَى الْفُرْصَةِ قَبْلَ الْإِسْتِمْكَانِ مِنْهَا وَ الْإِمْتِنَاعُ عَنِ الْجَوَابِ وَ نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنْ كُنْتَ فَصِيحًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ ابْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ مَا السُّؤْدُ؟ قَالَ اصْطِنَاعُ الْعَشِيرَةِ وَ احْتِمَالُ الْجَرِيرَةِ قَالَ فَمَا الْغِنَى؟ قَالَ قَلَّةُ أَمَانِيكَ وَ الرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ قَالَ فَمَا الْفَقْرُ؟ قَالَ الطَّمَعُ وَ شِدَّةُ الْقَنُوطِ قَالَ فَمَا اللَّؤْمُ؟ قَالَ إِحْرَازُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ وَ إِسْلَامُهُ عَرْسَهُ قَالَ فَمَا الْخُرْقُ؟ قَالَ مُعَادَاةُكَ أَمِيرَكَ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ضَرْكَ وَ نَفْعِكَ ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَى الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ فَقَالَ يَا حَارِثُ عَلِمُوا هَذِهِ الْحِكْمَ أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّهَا زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ وَ الْحَزْمِ وَ الرَّأْيِ.

( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٥، ص: ١٠١ و ١٠٢ )

پانزده: روایت تایید علما و نقش استنباط حکم توسط آنان

روى عن الصادق عليه السلام: الملوک حکام علی الناس، و العلماء حکام علی الملوک. (بحار الأنوار؛ ج ١، ص ١٨٣)

قال امير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مرات) قيل: يا رسول الله، و من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى، يروون حديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدى<sup>١٥٦</sup>

روى عن أبى جعفر عليه السلام قال لابان بن تغلب: اجلس فى مجلس المدينة، أفت الناس، فإنى أحب أن أرى فى شيعتى مثلك<sup>١٥٧</sup>

روى عن الصادق عليه السلام يقول: ما أحدٌ أحيا ذكرنا و أحاديث أبى إلا زرارة و أبو بصير المرادى و محمد بن مسلم و يزيد بن معاوية و لو لا هؤلاء ما كان أحدٌ يستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدين و أمناء أبى على حلال الله و حرامه و هم السابقون إلينا فى الدنيا و الآخرة<sup>١٥٨</sup>

روى عن الصادق عليه السلام أنه قال يوماً لأصحابه: إياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور و لكن انظروا إلى رجلٍ منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فإنى قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه<sup>١٥٩</sup>

روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال فى حديث: و الفقهاء أمناء الرسل ما لم يدخلوا فى الدنيا قيل يا رسول الله و ما دخولهم فى الدنيا قال أتباع السلطان فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على أديانكم<sup>١٦٠</sup>

روى عن على عليه السلام فيما كتب إلى قثم بن عباس: و اجلس لهم العصرين فافت للمستفتي و علم الجاهل و ذاك العالم<sup>١٦١</sup>

<sup>١٥٦</sup> وسائل الشريعة، ج ٢٧، ص: ٩٢

<sup>١٥٧</sup> وسائل الشريعة، ج ٣٠، ص: ٢٩١

<sup>١٥٨</sup> مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٧، ص: ٣١٤

<sup>١٥٩</sup> مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٧، ص: ٣١٢

<sup>١٦٠</sup> همان

<sup>١٦١</sup> مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٧، ص: ٣١٥

روى عن علي بن المسيب قال: قلت للرضا عليه السلام شقتي بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت فمن أخذ معالم ديني فقال من زكريا بن آدم المأمون على الدين و الدنيا قال ابن المسيب فلما انصرفت قدمت على زكريا بن آدم فسألته عما احتجت إليه ١٦٢

شازده: استفاده از تجارب و فنون دیگران توسط ائمه ی هدی علیهم السلام

روایت اول:

و ذكر الواقدي عن شيوخه قال: شاور رسول الله أصحابه في حصن الطائف فقال له سلمان الفارسي رحمه الله يا رسول الله أرى أن تنصب المنجنيق على حصنهم فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فعمل منجنيق و يقال قدم بالمنجنيق يزيد بن زمعة و دبابتين و يقال خالد بن سعيد فأرسل عليهم تقيف سلك الحديد مُحَمَّاةً بالنار فاحترقت الدبابة فأمر رسول الله ص بقطع أعينهم و تحريقها فنأدى سفيان بن عبد الله الثقفي لم تقطع أموالنا إِمَّا أَنْ تَأْخُذَهَا إِنْ ظَهَرَتْ عَلَيْنَا وَإِمَّا أَنْ تَدْعَهَا لِلَّهِ وَالرَّحِمِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَإِنِّي أَدْعُهَا لِلَّهِ وَالرَّحِمِ فَتَرَكَهُ (إعلام الوري بأعلام الهدى (ط - القديمة)، النص، ص: ١١٧)

روایت دوم:

فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِاجْتِمَاعِ الْأَحْزَابِ عَلَيْهِ وَ قُوَّةِ عَزِيمَتِهِمْ فِي حَرْبِهِ اسْتَشَارَ أَصْحَابَهُ فَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى الْمَقَامِ بِالْمَدِينَةِ وَ حَرْبِ الْقَوْمِ إِنْ جَاءُوا إِلَيْهِمْ عَلَى أَنْقَابِهَا. فَأَشَارَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْخُنْدَقِ فَأَمَرَ بِحَفْرِهِ وَ عَمِلَ فِيهِ بِنَفْسِهِ وَ عَمِلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ. (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ١، ص: ٩٦)

روایت سوم:

روى عن علي بن أبي طالب عليه السلام أن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما قبض النبي اشتكت و أخذها السبل كمداً على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فعاشت بعده سبعين يوماً و قد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال أول من يلحق بي من أهلي أنت يا فاطمة فقالت فاطمة لأسماء بنت عميس كيف أصنع و قد صرت عظماً قد يبس الجلد على العظم فقالت أسماء فديتك أنا أصنع لك شيئاً لا يرى الرجل شيئاً إذا حملت على نعشك بأرض الحبشة يجعلون نعش المرأة قالت فأحب أن تجعلين ذلك فجعلت النعش فهو أول نعش

كَانَ فِي الْإِسْلَامِ نَعَشُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (الجعفریات (الأشعثیات)، ص: ۲۰۵)

رُوِينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَسْرَّ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَالَهَا مِنَ الْقَوْمِ مَا نَالَهَا لَزِمَتْ الْفِرَاشَ وَنَحَلَ جِسْمَهَا حَتَّى كَانَ كَالْخِيَالِ وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَالِهَا تِلْكَ سَبْعِينَ يَوْمًا فَلَمَّا احْتَضَرَتْ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ كَيْفَ أَحْمَلُ عَلَى أَعْنَاقِ الرِّجَالِ مَكْشُوفَةً وَقَدْ صِرْتُ عَظْمًا لَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا جِلْدَةٌ وَكَيْفَ يَنْظُرُ الرِّجَالُ إِلَيَّ جُنَّتِي عَلَى السَّرِيرِ إِذَا حُمِلَتْ قَالَتْ لَهَا أَسْمَاءُ يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ قَضَى اللَّهُ عَلَيْكَ بِأَمْرٍ فَسَوْفَ أَصْنَعُ لَكَ شَيْئًا رَأَيْتُهُ فِي بَلَدِ الْحَبَشَةِ قَالَتْ وَمَا هُوَ قَالَتْ النَّعَشُ يُجْعَلُونَهُ مِنْ فَوْقِ السَّرِيرِ عَلَى الْوَيْتِ يَسْتُرُهُ فَلَا يَرَى مِنْهُ شَيْءٌ قَالَتْ لَهَا أَفْعَلِي فَلَمَّا قُبِضَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ صَنَعَتْ لَهَا أَسْمَاءُ فَكَانَ أَوَّلَ نَعَشٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ. (دعائم الإسلام، ج ۱، ص: ۲۳۲ و ۲۳۳)

روایت چهارم:

در قرن اول هجری صنعت کاغذ در انحصار رومیان بود و مسیحیان آنجا روی کاغذ خود عبارت (پدر، پسر، روح القدس) را حک کرده بودند. عبد الملک مروان خلیفه وقت وقتی از آرم کاغذها با خبر شد، ناراحت گشت که چرا در مملکت اسلامی باید شعار کفار رواج پیدا کند، پس دستور داد روی کاغذها سوره توحید را حک نمایند، کاغذهای جدید انتشار یافت و خبر آن به قیصر پادشاه روم رسید، او بسیار ناراحت شد و در نامه‌ای به عبد الملک نوشت: اگر این نوشته‌ها را از روی کاغذها بر ندارید، دستور می‌دهم سکه‌هایی در روم ضرب کرده و روی آنها به پیامبر شما دشنام بنویسند تا آبرویی برای شما باقی نماند. عبد الملک بسیار ناراحت شد، فوراً جلسه‌ای تشکیل داد و از کارگزاران خود مشورت خواست، اما هیچ نتیجه‌ای نگرفت، یکی از حضار گفت: چاره مشکل بدست محمد بن علی باقر است، عبد الملک فرستاده‌ای به مدینه در طلب امام فرستاد و از آن حضرت یاری طلبید. امام (علیه السلام) پس از رسیدن به شام به عبد الملک فرمود: قیصر صرفاً تهدید کرده و بدان که خداوند مانع او خواهد شد، اما چاره کار این است که صنعت‌گران را جمع کرده و سکه‌ای ضرب کنید که یک سوی آن نام پیامبر (صلوات الله علیه) و در سوی دیگر سوره توحید نوشته شده باشد، بدین ترتیب ما از سکه رومیان بی‌نیاز خواهیم شد، سپس وزن و اندازه سکه را مقرر فرمود و دستور داد نام شهر و تاریخ ضرب سکه روی آن نوشته شود. با این رهنمود خردمندان، سکه‌های اسلامی زده شد و در سراسر مملکت اسلام منتشر گردید و معاملات فقط بر اساس آنها اعتبار یافت. قیصر از ماجرا با خبر شد و خود را در برابر عمل انجام شده دید، درباریان از او خواستند تهدید خود را عملی کند و سکه‌ای با دشنام به رسول خدا (صلوات الله علیه) ضرب نماید، اما او که مرد خردمندی بود، پاسخ داد: این عمل بیهوده است، چون در شهرهای اسلامی دیگر پول ما رواج

ندارد و آنها با سکه‌های خود معامله می‌کنند. (قصص الأنبياء ( قصص قرآن - ترجمه قصص الأنبياء جزائری)، ص:

۷۷۵ و ۷۷۶)

روایت پنجم: ضرب سکه در زمان حضرت امیر علیه السلام

طبق پژوهش‌های تاریخی اخیر اولین سکه‌های بعد از تشکیل حکومت اسلامی در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام ضرب شده است.<sup>۱۶۳</sup>

روایت ششم: استفاده پیامبر اکرم صلوات الله علیه از آینه

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَنْظُرُ فِي الْمِرْآةِ وَيُرْجِلُ جَمَّتَهُ وَيَمْتَشِطُ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۶، ص: ۲۴۹)

هفده: پیگیری ائمه از آراء موجود در زمانه ی خود و اشراف بر آراء زمان و اهل زمان

وَ ذَكَرَ أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَارِيُّ فِي مُسْنَدِ أَبِي حَنِيفَةَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ زِيَادٍ: سَمِعْتُ أَبَا حَنِيفَةَ وَقَدْ سُئِلَ مِنْ أَفْقِهِ مِنْ رَأْيِهِ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَقْدَمَهُ الْمَنْصُورُ بَعَثَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ إِنَّ النَّاسَ قَدْ فَتِنُوا بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَهَيْئَ لَهُ مِنْ مَسَائِلِكَ الشَّدَادِ فَهَيَّاتُ لَهُ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ وَهُوَ بِالْحَيْرَةِ فَاتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَجَعْفَرٌ جَالِسٌ عَنْ يَمِينِهِ فَلَمَّا بَصُرْتُ بِهِ دَخَلْتُ مِنَ الْهَيْبَةِ لِجَعْفَرٍ مَا لَمْ يَدْخُلْنِي لِأَبِي جَعْفَرٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ فَجَلَسْتُ ثُمَّ التَفْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ نَعَمْ أَعْرِفُهُ ثُمَّ التَفْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ أَلْقِ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِنْ مَسَائِلِكَ فَجَعَلْتُ أَلْقِي عَلَيْهِ فَيُجِيبُنِي فَيَقُولُ أَنْتُمْ تَقُولُونَ كَذَا وَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ كَذَا وَ نَحْنُ نَقُولُ كَذَا فَرُبَّمَا تَابَعْنَا وَ رُبَّمَا تَابَعَهُمْ وَ رُبَّمَا خَالَفْنَا جَمِيعًا حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى الْأَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً فَمَا أَخَلَّ مِنْهَا بِشَيْءٍ ثُمَّ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ أَلَيْسَ أَنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ أَعْلَمُهُمْ بِاخْتِلَافِ النَّاسِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۷، ص: ۲۱۷ و ۲۱۸)

روی عن الباقر عليه السلام: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ عَنْ غَيْرِهِ وَقَالَ غَيْرُهُ الصَّمَدُ الْمُتَعَالَى عَنِ الْكُونِ وَالْفُسَادِ وَالصَّمَدُ الَّذِي لَا يُوصَفُ بِالتَّغَايُرِ. (التوحيد (للصدوق)، ص: ۹۰)

در این روایت شریف اشراف امام علیه السلام به اقوال زمانشان در مورد معنای صمد بیان شده است.



قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ: يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ مَالِكًا لِنَفْسِهِ، مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٢، ص: ٢٢٤)

عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٢٧)

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: رَحِمَ اللَّهُ مَنْ حَفِظَ لِسَانَهُ وَ عَرَفَ زَمَانَهُ وَ اسْتَقَامَتْ طَرِيقَتَهُ (نهج الفصاحة ص: ٥٠١)

عَنْ امير المومنين علي عليه السلام: مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ (تحف العقول ص ٨٥)

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِعَبْدٍ نُومَةٍ عَرَفَ النَّاسَ فَصَاحِبَهُمْ بِيَدِنِهِ وَ لَمْ يُصَاحِبَهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ بِقَلْبِهِ فَعَرَفُوهُ فِي الظَّاهِرِ وَ عَرَفَهُمْ (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٦٦، ص: ٢٧٢)

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ (الخصال، ج ٢، ص: ٥٢٥)

عَنْ امير المومنين عليه السلام: يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ فَلْيَحْفَظْ لِسَانَهُ وَ لْيَعْرِفْ أَهْلَ زَمَانِهِ (كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ١، ص: ٣٨٤ و نزهة الناظر و تنبيهه الخاطر، ص: ٦٤)

عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ مِائَةً وَ أَرْبَعَةَ كُتُبٍ مِنْهَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرُ صَحَائِفَ وَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ كَانَ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ حَافِظًا لِلْسَانَةِ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ١٢، ص: ٥٩)

این که آدمی در روایات بسیاری هم گاهی که از ائمه علیهم السلام سوالی مطرح می شد ایشان از نظر عموم علما در آن مساله پرسش می فرمودند و آراء علمای زمانه را پیگیر بودند. این که حضرت آقا اصرار دارند که حوزه به روز باشد و در جریان مسائل روز عالم باشد و نسبت به آنها موضع داشته باشد بر اساس همین روایات است. هنر امثال سید مرتضی و شیخ طوسی و علامه حلی رحمهم الله این بود که از اصول فقه اهل سنت در زمان خود آگاه بوده و سنگرهای علمی را در کتب آنها برده بودند نه این که اینقدر بمانند تا اهل سنت فقه و اصول و احادیث ما را مورد نقد و ابرام قرار دهد و آن وقت ما مجبور به دفاع در ذیل کتب خود شویم و این حقیقت و جهادی است که اخباری ها از آن غفلت داشتند.

ادله ی تاریخی در پاسخ به شبهات

یک: سیره ی اصحاب ائمه و فقها در شاگردی اهل سنت و استفاده از کتب آنان

سیره ی بزرگان شیعه در عصر حضور ائمه ی معصومین و غیبت صغری بر این بوده است که از شاگردی در محضر علمای اهل سنت ابایی نداشته اند و درس آموزی از آنان را مورد نهی ائمه ی هدی علیهم السلام نمی دیده اند. البته در عقاید و اعتقادات و معالم دین و برخی علوم منهییه نهی وارد شده است ولی در علومى مانند قرآن و تفسیر و حدیث و ادبیات و ریاضیات و طبیعیات و ... این شاگردی وجود داشته است. همچنین بعدها بزرگان شیعه برخی کتب خود را بر مبنای ساختار کتب پیشین اهل سنت استوار ساختند و در تبویب از روش اهل سنت استفاده نمودند که این هم برای شروع علم اشکالی ندارد و اصولاً در شروع علم لازم است انسان ساختار مطالب خود را بر اساس ساختار پیشینیان استوار کند هر چند در ادامه می تواند کتابهایی به سبک نوآورانه و مبتکرانه بنویسد و ساختار فعلی را رشد و ارتقاء دهد و در پیشبرد علوم برای خود سهمی ایجاد نماید. کتاب العده و الذریعه و الارشاد که توسط شیخ طوسی و سید مرتضی و شیخ مفید رحمهم الله تالیف شده اند عموماً ساختار خود را از اصول اهل سنت اخذ نموده اند و همچنین کتاب الزبده ی شیخ بهائی رحمه الله و مبادئ الوصول و تهذیب الوصول علامه حلی رحمه الله ساختار خود را عموماً از مختصر المنتهی ابن حاجب و منهاج الوصول بیضاوی اخذ نموده اند و اشکالی ندارد که این که در نحو هم ساختار پیشنهادی زمخشری در المفصل سالهاست که حاکم است و بعدها در کافی ابن حاجب و صمدیه شیخ بهائی و ... هم مورد استفاده قرار گرفته است.

دو: تاریخ علم در یونان

طبق برخی اقوال در تاریخ علم، در هندسه مدون اول اقلیدس بوده است و در علم حیل کتاب ارشمیدس سالها محور بوده است و همچنین در هیئت و نجوم کتاب مجسطی بطلمیوس محور بوده است. در فلسفه و منطق نیز ساختار کتب منطق و متافیزیک ارسطو همچنان مورد تبعیت بسیاری از اهل علوم عقلی است. در مقدمه ی دکتر ابراهیم مدکور بر کتاب ریاضیات شفا چنین آمده است:

أن العرب عدواً اقلیدس (۲۸۳ ق. م.) الرياضی الأول، كما عدواً أرسطو (۳۲۲ ق. م.) المنطقی الأول، و جالینوس (۱۲۹ ق. م.) الطیب الأول.... و أما أرشمیدس (۲۱۲ ق. م.) فكان بالنسبة للعرب رائداً فی الهندسة المساحية و الميكانيكية (الشفاء (الرياضيات)، التصدير، ص: ۴)

آیا باید از همه ی این علوم اجتناب کرد چون ساختار آنان را یک غیر مسلمان اولین بار تنظیم نموده است؟ حاشا و کلا. پس چگونه است که چون مدون اول علم اصول اهل سنت بوده اند باید از آن احتراز کرد.

در تاریخ علم و کتب تاریخ و تراجم آمده است که علوم اوائل که در یونان بود توسط حکمای یونان از ایران و عراق و مصر و شام جمع آوری شده بود. در مورد علوم برخی اقوام دیگر مثل مصریان نقل است که از بابل (شهر حضرت نوح نبی و نوادگان ایشان) و بابلیان علومشان اخذ شده است.

اهل علم و حکمت از هندیان نیز از مهاجرین آفریقا بوده اند و علوم خود را احتمالاً از علوم مصر گرفته اند. در بحث تاریخ علم متأسفانه سالهاست غریبان یکه تازی می کنند و تراث اسلامی در این زمینه که مملو از ریشه های نبوی و الهی برای علوم است مورد نسیان قرار گرفته است.

در مورد مصدر اولیه این علوم سه نظر وجود دارد.

گفتاری پیرامون تاریخ ملل و جعل شعوب و قبائل:

یکی از عللی که برخی با علوم غرب و شرق مخالفند به این علت است که می پندارند که غرب و شرق هیچ ارتباطی با دین و انبیاء نداشته اند و حال آنکه شواهد مسلم تاریخی در مورد این که این اقوام از ابناء نوح علیه السلام هستند و حتی اسم کشورها، شهرها و بسیاری از اقوام از اسم نوادگان حضرت نوح علیه السلام اخذ شده است وجود دارد که در ادامه به آن اشاره می شود.

به خلاف بافته ها و تاریخ سازی های موجود در کتب جدید تمدن مدرن غرب که با دست گرفتن رسانه های جهان در عین ناباوری حتی در تحریف تاریخ نیز از افکار عمومی پروا نمی کند، مشهور میان تاریخ اسلامی و یهودی و مسیحی آن است که اقوام حاضر در جهان ذریه ی حضرت نوح هستند و قرآن کریم نیز همین مطلب را تأیید می فرماید. برخی دانشمندان غربی با ساخت واژه های نوپیدا و بی ریشه ای چون اقوام آریایی و اقوام هند و اروپایی سعی در انقطاع تاریخ بشر از اولاد حضرت نوح دارند در حالی که کتب تاریخی معتبر به چگونگی توزیع ابناء نوح علیه السلام در کره ی زمین اشاره نموده اند و در قرآن کریم نیز در چند آیه به پراکنش ابناء حضرت نوح علیه السلام و آیه ی الهی در مختلف شدن زبان و رنگ آنان اشاره شده است:

وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (الصافات : ۷۷)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (الحجرات : ١٣)

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ لِأَبْنَائِكُم لِلْعَالَمِينَ (الروم : ٢٢)

شواهد تاریخی و روایات تطبیق اختلاف السن و اختلاف رنگ در مورد ابناء حضرت نوح آورده شود.

در معجم البلدان آمده است:

يقال إن أول من سكن بابل نوح، عليه السلام، و هو أول من عمرها، و كان قد نزلها بعقب الطوفان، فسار هو و من خرج معه من السفينة إليها لطلب الدّفء، فأقاموا بها و تناسلوا فيها و كثروا من بعد نوح، و ملكوا عليهم ملوكا، و ابتنوا بها المدائن، و اتصلت مساكنهم بدجلة و الفرات، إلى أن بلغوا من دجلة إلى أسفل كسكر، و من الفرات إلى ما وراء الكوفة، و موضعهم هو الذي يقال له السواد، و كانت ملوكهم تنزل بابل. (معجم البلدان، ج ١، ص: ٣٠٩)

حدثنا نعيم بن سالم بن قنبر مولى على ابن ابي طالب عن أنس بن مالك، قال: لما حشر الله الخلائق إلى بابل، بعث إليهم ريحا شرقية و غربية و قبلية و بحرية، فجمعهم إلى بابل، فاجتمعوا يومئذ ينظرون لما حشروا له، إذ نادى مناد: من جعل المغرب عن يمينه و المشرق عن يساره فاقصد البيت الحرام بوجهه فله كلام أهل السماء، فقام يعرب ابن قحطان «1» فقيل له: يا يعرب بن قحطان بن هود أنت هو، فكان أول من تكلم بالعربية، و لم يزل المنادى ينادى: من فعل كذا و كذا فله كذا و كذا، حتى افرقوا على اثنين و سبعين لسانا، و انقطع الصوت و تبلبلت الألسن، فسميت بابل ( معجم البلدان، ج ١، ص: ٣١٠)

و فى زمان نمرود بن كوش بن حام بن نوح فرّق الله الالسن، فجعل فى ولد سام تسعة عشر لسانا و فى ولد حام سبعة عشر لسانا و فى ولد يافث ستة و ثلاثين لسانا (مروج الذهب مسعودى ج ١ ص ٣٤)

و قد كان فى ملك نمرود بن كوش بن حام بن نوح هيجان الريح التى نسفت صرح نمرود ببابل من ارض عراق، فبات الناس و لسانهم سريانى و اصبحوا و قد تفرقت لغاتهم على اثنين و سبعين لسانا، فسمى الموضع من ذلك الوقت بابل، فصار من ذلك فى ولد سام بن نوح تسعة عشر لسانا و فى ولد حام بن نوح ستة عشر لسانا و فى ولد يافث بن نوح سبعة و ثلاثون لسانا على حسب ما ذكرنا فى صدر هذا الكتاب، و كان من تكلم بالعربية يعرب و جرهم و عاد و عييل و جديس و ثمود و عملاق و طسم و وبار و عبد ضخم. (مروج الذهب مسعودى ج ٢ ص ١٠٣)

عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنِ ابْنِ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ مُجْتَمِعُ النَّاسِ حَيْثُ خَرَجُوا مِنَ السَّفِينَةِ بِبَابِلَ، فَزَلُّوا سَوْقَ ثَمَانِينَ بِالْجَزِيرَةِ، فَأَبْتَنَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بَيْتًا، وَكَانُوا ثَمَانِينَ رَجُلًا فَسُمِّيَ سَوْقَ ثَمَانِينَ، ثُمَّ ضَاقَتْ بِهِمْ حَتَّى خَرَجُوا فَزَلُّوا مَوْضِعَ بَابِلَ، وَكَانَ طَوْلُ بَابِلَ اثْنَيْ عَشَرَ فَرَسَخًا فِي اثْنَيْ عَشَرَ فَرَسَخًا، وَكَانَ سُورُهَا عِنْدَ النَّيْلِ وَبَابُهَا عِنْدَ دَاوَرْدَانَ، فَمَكَّنُوا بِهَا حَتَّى كَثُرُوا، وَمَلَكَهُمْ يَوْمئِذٍ نَمْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ بْنِ حَامِ بْنِ نُوحٍ، فَلَمَّا كَفَرُوا بِلَيْلِ اللَّهِ أَلْسِنَتَهُمْ فَفَرَّقُوا عَلَى اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ لِسَانًا، وَفَهُمُ اللَّهُ الْعَرَبِيَّةَ عَمَلِيْقَ، وَأُمَيْمَ، وَطَسَمَ بْنَ لُوطَ بْنَ سَامٍ، وَعَادَ وَعَبِيْلَ ابْنَى عَوْصِ بْنِ إِرْمَ بْنِ سَامٍ، وَثَمُودَ، وَجَدِيْسَ

بَنَ جَائِمِ بْنِ إِرْمِ بْنِ سَامٍ، وَقَنْطُورِ بْنِ عَابِرِ بْنِ شَالِحِ بْنِ أَرْفَخْشَدِ بْنِ سَامٍ. فَخَرَجَتْ عَادُ وَعَبِيلُ، فَزَلَّتْ عَادُ الشَّحْرَ، وَزَلَّتْ عِبِيلُ يَثْرِبَ، وَزَلَّتْ عَمَالِيقُ صَنْعَاءَ وَمَا حَوْلَهَا، وَزَلَّتْ أَمِيمُ أَبَارَ وَمَضَى بَعْضُهُمْ مَعَ عَادٍ، وَمَضَتْ طَسْمُ وَجَدِيسُ فَنَزَلُوا الْبِيَمَامَةَ، وَزَلَّتْ ثُمُودُ الْحَجْرَ وَمَا وَالِهَا. فَهَلَكَتْ عَادُ وَالْعَمَالِيقُ بِصَنْعَاءَ، وَتَحَوَّلَتِ الْعَمَالِيقُ فَنَزَلَتْ مَكَّةَ ثُمَّ مَضَى بَعْضُهُمْ إِلَى يَثْرِبَ، وَيَثْرِبَ اسْمُ رَجُلٍ مِنْهُمْ. (المنتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ١ ص ٢٤٢)

در قاموس مقدس که دانشنامه کتاب مقدس است چنین آمده است:

تخمیناً تا دو هزار سال تمام دنیا دارای یک زبان و یک لهجه بودند... لکن یک صد سال بعد از طوفان، یعنی در زمان یاغی گری کوشیان بابل، خدای تعالی بطور خارق عادت زبان ها را، درهم و مغشوش کرد و روی زمین را با این خانواده ها مختلفه و السنه متنوعه متأهل گردانید... چون (ساختن برج بلند) موافق اراده خدا نبود لهذا زبان های ایشان را مختلف نمود به صورتی که هیچ یک حرف دیگری را نمی توانست بفهمد از این رو به تمام نقاط معموره پراکنده گردیدند... بدین وسیله قصد خدای تعالی به انجام رسیده، زمین معمور گردید (جیمز هاکس، قاموس مقدس ذیل ماده زبان و بابل)

درباره اینکه علت ساخت برج بابل، نجات از طوفان های بعدی یا رسیدن به آسمان برای غلبه بر خدای متعال یا برتری نمایی بوده است اختلاف نظر وجود دارد.

همچنین اشاره شده است که مردم در ابتدا تا پیش از رسالت یافتن حضرت نوح علیه السلام که اولین نبی مرسل بودند یک امت بودند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (البقرة: ٢١٣)

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (يونس: ١٩)

به نظر می رسد حکمت اختلاف السن و جعل شعوب علاوه بر این که اقوام به شناخت و کار معرفتی بر روی خوبی ها و بدی های هم بپردازند و از سرنوشت هم عبرت گیرند (لتعارفوا) این باشد که خدای متعال از باب لطف و رحمتش برای آنکه دوباره عذاب جهانی نازل نشود بشر را پراکنده فرمود تا همه ی اقوام و گروه ها در کفر جمع نشوند.

خدای متعال پس از طوفان پراکندگی اقوام را اراده فرمود و برای جلوگیری از آنکه دوباره امت واحده کفرآلود تشکیل شود در چند آیه می فرماید که قدرت کفار را در حدی نگه می داریم که نتوانند دوباره همه را بر کفر جمع کنند.

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (الزخرف : ۳۳)

دوباره سه رنگ نمودن بشر نیز که از آیات الهی است آمده است که سفیدی در نسل سام و سرخی در نسل یافث و سیاهی در نسل حام قرار داده شد که از آیات الهی است و یکی از حکمت‌های آن این است که مردم بفهمند که رنگ پوست در اخلاق و رشد انسانی آدمی تاثیری ندارد و همه با هر رنگ پوستی می توانند سلوک الهی و رشد و تعالی انسانی داشته باشند. در واقع شاید حکمت چند رنگ نمودن پوست انسانها، بی اهمیت جلوه دادن ظاهر و توجه به نفس انسان باشد که در وجود او قرار داده شده است.

رَوَى أَبُو صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: وَلِدَ نُوحٌ سَامًا وَ فِي وَلَدِهِ بِيَاضٌ وَأَدَمَةٌ، وَ حَامًا وَ فِي وَلَدِهِ سَوَادٌ وَ بِيَاضٌ قَلِيلٌ، وَ يَافِثٌ وَ فِيهِمُ الشُّقْرَةُ وَ الْحُمْرَةُ (المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک ج ۱ ص ۲۴۴ و تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۹۱)

پیامبر خاتم نیز با شمارش همین سه رنگ در ابناء بشر می فرماید:

بعثت الی الاحمر و الاسود و الابیض (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵)

اتفاق مورخین بر این است که نسل بشر کنونی همه از نسل حضرت نوح علیه السلام هستند:

و اتفقوا علی ان الطوفان الذی کان فی زمن نوح و بدعوته ذهب بعمران الارض اجمع بما کان من خراب المعمور و مهلك الذین ركبوا معه فی السفینه و لم یعقبوا فصار اهل الارض کلهم من نسله و عاد ابا تانیا للخلیقه. (تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۶ و ۷)

علاوه بر قول مشهور که همه ی ابناء بشر از فرزندان نوح علیه السلام هستند که در تورات نیز به آن تصریح شده است قول دیگری نیز وجود دارد که هشتاد نفر غیر از حضرت نوح علیه السلام و عموره همسر صالحه<sup>۱۶۴</sup> ایشان و سه فرزندشان همراه آنان در کشتی بوده اند که بعدا در اثر وباء هلاک شده اند:

<sup>۱۶۴</sup> همسر ناصالح حضرت نوح به نام رابعا به همراه پسرش کنعان (به قولی یام) در طوفان هلاک شدند. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۳۹

قَالَ ابْنُ شَاهِينَ: بنوا (ثمانين رجلا كانوا مع نوح) مساكن بهذا الموضع، وأقاموا به، فسمى الموضع بهم، ثم أصابهم وباء، فمات الثمانون غير نوح وولده، فهو أبو البشر كلهم. (المنتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ١ ص ٢٤٢)

اگر این قول را بپذیریم حتما دلیلی برای جدا شدن این هشتاد نفر از نوح علیه السلام و فرزندانش وجود داشته است. مثلا شاید صرفا برای نجات از طوفان این افراد سوار بر کشتی شده بوده اند و علاقه ای به همراهی با نوح علیه السلام و تدین به دین ایشان نداشته اند یا بعدا از دین برگشته اند.

بسیاری از اسامی مناطق و اقوام از اسامی نوادگان حضرت نوح علیه السلام اخذ شده است:

مثلا فارس و دیلم و ایران و ثمود و جرجان و عاد و عیلام و خراسان و هند و سند و روس و یونان و چین و ترک و خزر و روم و مصر و قبط و سودان و طرابلس و حمص و دمشق و ... از اسامی نوادگان حضرت نوح علیه السلام هستند. (رجوع کنید به تاریخ طبری و تاریخ ابن خلدون و تورات)

در مورد ریشه اقوام و زبانها به مقدار کافی بحث شد حال کمی درباره ریشه علوم هم کنکاش داشته باشیم تا واضح شود که ریشه های علوم نیز متخذ از انبیاء و اولیاء الهی است.

درباره ماخذ علوم اوایل یا علوم قدیمه که در بازه ای از زمان در یونان جمع شد و سپس از آنجا منتشر شد چند نظر وجود دارد:

نظر اول: مصدر علوم بودن حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام

شیخ مفید علیه الرحمه می نویسد:

الطَّبَّ صَحِيحٌ، والعلم به ثابت، وطريقه الوحى، وإنما أخذ العلماء به عن الأنبياء؛ وذلك أنه لا طريق إلى علم حقيقة الداء إلا بالسمع، ولا سبيل إلى معرفة الدواء إلا بالتوقيف، فثبت أن طريق ذلك هو السمع عن العالم بالخفيات تعالى. ١٦٥

سید ابن طاووس رحمه الله در این باره می نویسد:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَهْبَطَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَعَرَفَهُ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ، فَكَانَ مِمَّا عَرَفَهُ النُّجُومُ وَالطَّبُّ. ١٦٦

در این باره روایات فراوانی هم وجود دارد که باید در مجال واسع دیگری به آنها پرداخته شود.

نظر اول: علوم به عنوان میراث ادريس نبی عليه السلام (هرمس اول به تعبیر فلاسفه و خنوخ به تعبیر عبريون)

در بسیاری از کتب تاریخ فلسفه یونان آمده است که یونانیون علوم خود را از فارس و مصر آموختند.

و زعم جماعة من العلماء: أن جميع العلوم التي ظهرت قبل الطوفان إنما صدرت عن هرمس الأول، و الساكن بصعيد مصر الأعلى. و هو الذي يسميه العبرانيون: خنوخ بن يارد بن مهلائيل بن أنوش بن شيث بن آدم، و هو إدريس النبي، عليه السلام. و قالوا: إنه أول من تكلم في الجواهر العلوية، و الحركات النجومية، و أول من بنى الهياكل و مجد الله تعالى فيها، و أول من نظر في علم الطب، و آلف لأهل زمانه قصائد موزونة في الأشياء الأرضية و السماوية. و قالوا: إنه أول من أندر بالطوفان، و رأى أن آفة سماوية تلحق الأرض من الماء و النار، فخاف ذهاب العلم و دروس الصنائع فبنى الأهرام التي في صعيد مصر الأعلى، و صور فيها جميع الصناعات و الآلات، و رسم فيها صفات العلوم، حرصاً منه على تخليدها لمن بعده، خيفة أن يذهب رسمها من العالم. قال صاعد: و كان بمصر بعد الطوفان علماء بضروب علوم الفلسفة من العلوم الرياضية، و الطبيعية، و الإلهية؛ و خاصة بعلم الطلسمات، و النيرجات، و المرآتي المحرقة، و الكيمياء، و غير ذلك. و كانت دار العلم و الملك بمصر في قديم الدهر مدينة منف، و هي على اثني عشر ميلاً من القسوطاط. فلما بنى الإسكندر مدينة الإسكندرية، رغب الناس في عمارتها بحسن هوائها و طيب ماؤها، فكانت دار العلم و الحكمة بمصر (التعريف بطبقات الأمم؛ ص ١٩٦ و ١٩٧)

ولد ادريس بمصر و يسموه هرمس الهرامسه و هو اسم علم سرياني و الهرموس: الصلب الراي المجرب. مولده عليه السلام بمدينة منفيس (منف) و قيل ولد ببابل و هاجر الى مصر... و قيل انشئت في زمانه مئة و ثمان و ثمانون مدينة اصغرها الرها. و هو اول من استخراج الحكمة و علم النجوم. (اطلس القرآن الكريم، شوقي ابوخليل، ص ١٧)

البته در برخی از روایات آمده است که تا زمان حضرت نوح علیه السلام علم مخفی بوده است و در دست انبیاء الهی بوده است ( مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>١٦٧</sup>) و بعد از ایشان است که علوم در فرزندان ایشان و از طریق آنها در اقوام مختلف پخش می گردد.

گرچه اسم هرمس در تاریخ علم یکی از مهم ترین اسماء است اما از آنجا که هرمس به جز اسم علم برای اشخاص خاص، اسم یک طبقه ی خاص از اهل علم نیز بوده همین باعث شده است که اقوال در مورد هرامسه و هرمس اول کمی دچار اختلاط شود و برخی از تحلیلگران تاریخی این اشخاص را با هم اشتباه بگیرند و برخی هم تصور نموده اند که این گفته ها اسطوره و افسانه است اما با توجه به وجود روایات متعدد در مورد پایه گذاری جریان علمی عالم توسط حضرت ادريس نبی عليه السلام و تواتر روایت "اول من خط بالقلم ادريس" و ذکر نام ایشان در قرآن کریم و وجود روایات فراوان در مورد حرکت علمی و فنی ایشان در عالم، نباید این گفته را ساده و



افسانه پنداشت هر چند تجزیه و تحلیل اقوال تاریخی در مورد ایشان کار مشکلی باشد... همین قضیه کار فهم اسم و نسب هرمس اول و علوم منتسب به وی را سخت تر نموده است.

جمع اول بین قول به مکتوم بودن علم تا زمان حضرت نوح علیه السلام و شمردن حضرت ادریس علیه السلام به عنوان اول کسی که اقدام به کتابت علوم نمود این است که در این فاصله علم در انحصار اشخاص خاصی بوده است که احتمالاً در زمان حضرت ادریس علیه السلام به هرامسه معروف شده اند و تا زمان حضرت نوح علیه السلام و اتمام حجت ایشان در بین مردم بوده اند و به ارشاد و آموزش حکمت و صناعات به آنان می پرداخته اند. جمع دوم هم آن است که بگوییم منظور از علومی که تا زمان حضرت نوح علیه السلام مکتوم بوده است علوم خاصی بوده است که در انحصار انبیاء الهی علیهم السلام بوده است و گرنه علوم شهرسازی و خانه سازی و نساجی و تربیت اسب و طب و نجوم و امثالهم به برکت ادریس نبی علی نبینا و آله و علیه السلام در میان بشر پخش شده است.

نظر سوم: این علوم میراث لقمان حکیم و همعصران وی حضرت داود و فرزندش حضرت سلیمان علیهم السلام است.

لقمان حکیم از اهالی منطقه نوبه از کشور سودان است که جزو حبشه بوده است:

نوبه کشوریست (در ادبیات قدیم منظور این است که منطقه ایست) از اقلیم سودان و مشتمل است بر بلاد فراوان و نواحی بسیار و قرای بیشمار همگی از اقلیم اول هوایش به غایت حارّ و اکثر آبهای آنجا ناگوار اما مردمش شجاع و دلیر و وفا دارند چنانکه گویند در تعریف مردم نوبه اخبار وارد است بدین مضمون که هرکه خواهد برادر گیرد و دوست اختیار کند از مردم نوبه گیرد و در کتب تواریخ مسطور است که لقمان حکیم از اهل نوبه بوده و در ملک مصر و شام نشو و نما نموده راقم جمعی از اهل نوبه را دیده که اهل معرفت بوده‌اند. (بستان السیاحه، متن، ص: ۵۹۵)

أخبار لقمان الحكيم المذكور في القرآن العظيم: كان أسود اللون حبشياً، جنسه من النوبة، و كان منشؤه و تعليمه و تهذيبه ببلاد الشام، و مات بها، و قبره بمدينة الرملة من أعمال فلسطين، كان ساكناً في أكوخ في هذا الموضع، و كان من موالى العاربة الأولى بالشام، و كان في زمن داود النبي صلى الله عليه و سلم، (تاريخ الحكماء قبل ظهور الإسلام و بعده «نزهة الأرواح و روضة الأفراح»، ص: ۲۶۱)

در مورد کیفیت تعلیم حکمت به لقمان نبی اقوال مختلفی وجود دارد، در یکی از اقوال این علم به صورت تعلیم از جانب یک فرشته الهی آمده است:

و روی آنه لما هدأت العيون المقاتلة نودی لقمان أ يسرک أن تكون خليفة في الأرض؟ قال: إن يخيرني ربّي فسمعا و طاعة، و إن يخيرني اختر العاقبة. قيل: و ما عليك أن تكون خليفة تقضى؟ قال: إن أقض بالحقّ فبالحرى أن أنجو، إن

أخطئ أخط طريق الجنة، ولأن أكون في الدنيا مهينا ذليلاً أهون من أن أكون فيها قوياً عزيزاً، و من باع الآخرة بالدنيا خسرهما جميعاً. قال: فرضى الله سبحانه ذلك من قوله، فأرسل الله تعالى إليه ملكاً، فغطه بالحكمة غطاً، فأصبح و هو أحكم أهل الأرض و كان يغشى داود لحكمته، فيقول له داود: هنئنا لك يا لقمان، أوتيت الحكمة، و وقيت الفتنة، و كان الأمر الذى فيه داود عليه السلام قد ألقى إلى لقمان فأبى أن يقبله. (تاريخ الحكماء قبل ظهور الإسلام و بعده «نزهة الأرواح و روضة الأفراح»، ص: ٢٦٢ و ٢٦٣)

این قول به تصریح قرآن کریم به دادن حکمت الهی به ایشان از جانب خود خدای متعال نزدیک تر است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (لقمان : ١٢)

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

و لقمان ظهرت الحكمة منه و على استفاضت العلوم كلها منه و قال الله تعالى و لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ و قال لعلی الرّحمن علم القرآن. (مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٣، ص: ٢٥٥)

شیخ اشراق رحمه الله در کتاب پرتونامه و علامه طهرانی رحمه الله در کتاب الله شناسی به استفاده ی داود پیامبر علی نبینا و آله و علیه السلام از لقمان حکیم اشاره نموده اند<sup>١٦٨</sup>.

از شاگردان لقمان حکیم می توان به انبازقلس اشاره نمود. وی علاوه بر حضرت لقمان از حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام نیز استفاده نموده است:

و من عظماء الحكمة و کبرائها أنبازقلس و هو من الخمسة المشهورة من رؤساء يونان كان فى زمان داود النبى عليه السلام و تلقى العلم منه و اختلف إلى لقمان الحكيم - و اقتبس منه الحكمة ثم عاد إلى يونان. (الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة، ج ٥، ص: ٢١٠)

قد ذكر اهل التواريخ ان اول من وصف بالحكمة من البشر لقمان الحكيم - و كان فى زمن داود - و كان انبازقلس الحكيم يختلف إليه - و يأخذ من حكمته - ثم احد الموصوفين منهم بالحكمة فيثاغورس و قد اختلف بمصر الى اصحاب سليمان (كسر اصنام الجاهلية، حققه و قدم له محمد تقى دانش پزوه، طهران ١٩٦٢ / ٣٥)

و أعظم هؤلاء الفلاسفة قدرا عند اليونانيين خمسة: فأولهم زمانا بندقليس، ثم فيثاغورس، ثم سقراط، ثم أفلاطون، ثم أرسطوطاليس بن نيقوماخوس. هؤلاء الخمسة هم المجمع على استحقاقهم اسم الحكمة عند اليونانيين. فأما بندقليس، فكان فى زمان داود، عليه السلام، على ما ذكره العلماء بتواريخ الأمم. و كان أخذ الحكمة عن لقمان الحكيم بالشام، ثم انصرف إلى بلاد اليونانيين، فتكلم فى خلقه العالم بأشياء تقدح ظواهرها فى أمر المعاد، فهجره لذلك بعضهم ... و بندقليس

<sup>١٦٨</sup> مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج ٣، ص: ٧٦، الله شناسی، ج ٣، ص: ٣٤٧

أول من ذهب إلى الجمع بين معاني صفات الله، تعالى، وأنها كلها تؤدي إلى شيء واحد، وأنه إن وصف بالعلم، والجودة والقدرة فليس هو ذامعان متميزة تختص بهذه الأسماء المختلفة؛ بل هو الواحد بالحقيقة، لا يتكثر بوجه ما أصلا، بخلاف سائر الموجودات؛ فإن الوجدانيات العالمية معرضة للتكثير، إما بأجزائها، وإما بمعانيها، وإما بنظائرها، وذات الباري متعالية عن هذا كله... وأما فيثاغورس، فكان بندقليس بزمان. وأخذ الحكمة عن أصحاب سليمان بن داود بمصر، حين دخلوا إليها من بلاد الشام. وقد كان أخذ الهندسة قبلهم عن المصريين، ثم رجع إلى بلاد يونان، وأدخل عندهم علم الهندسة، وعلم الطبيعة، وعلم الدين... وأما سقراط، فكان من تلاميذ فيثاغورس، واقتصر من الفلسفة على العلوم الإلهية، وأعرض عن ملاذ الدنيا، ورفضها، وأعلن بمخالفة اليونانيين في عبادتهم الأصنام، وقابل رؤساءهم بالحجج، والأدلة؛ فنوروا العامة عليه واضطروا ملكهم إلى قتله، فأودعه الملك الحبس تحمداً إليهم ثم سقاه السم تفاديا من شرهم، بعد مناظرات جرت له مع الملك محفوظة. وله وصايا شريفة، وآداب فاضلة، وحكم مشهورة، ومذاهب في الصفات قريبة من مذاهب فيثاغورس، وبندقليس؛... وأما أفلاطون، فشارك سقراط في الأخذ عن فيثاغورس؛ إلا أنه لم يشتهر بالحكمة إلا من بعد سقراط. وكان شريف النسب من بيت علم. واحتوى على جميع فنون الفلسفة، وصنف كتبا كثيرة مشهورة في ضروب الحكمة، ذهب فيها إلى الرمز والإغلاق، وخرج جماعة من التلاميذ،.. وأما أرسطوطاليس،...و إلى أرسطوطاليس انتهت فلسفة اليونانيين، وهو خاتمة حكمائهم وسيد علمائهم، وهو أول من خلص صناعة البرهان من سائر الصناعات المنطقية، وصورها بالأشكال الثلاثة، وجعلها آلة العلوم النظرية؛ حتى لقب بصاحب المنطق. وله في جميع العلوم الفلسفية كتب شريفة كلية وجزئية. (التعريف بطبقات الأمم، ابن صاعد اندلسي ص ١٦٨ تا ١٧٢)

انباذوقلوس حكيم نامدار دیگر آن ناحیه امپدوکلوس است که در میان مسلمانان به انباذوقلس (یا ابیدقلیس) معروف است. وی در اصل از مردم جزیره صقلیه (سیسیل) بود از شهر آکراگاس (یاگیرگنتی)، در گذشت او را سال ۴۳۵ ق. م نوشته‌اند و تولد او را سال ۴۹۴ ق. م دانسته‌اند. وی فرزند یک خانواده اشرافی بود که مردم به آنان مهر می‌ورزیدند معروف است که از انباذوقلس خواستند که پادشاهی شهر خود را بپذیرد، ولی او نپذیرفت. وی یکی از حکمای نامی و بزرگ دوران پیش از سقراط و الهامبخش اوست. قفطی او را یکی از حکمای خسته می‌داند. (تاریخ الحكماء، قفطی، ص ۱۵). او و شهرستانی وی را معاصر داود پیامبر دانسته و نوشته‌اند که با لقمان حکیم نیز رابطه داشته و برای آموزش حکمت به شام (سوریا و فنیقیه قدیم) رفته است. (الملل و النحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۵۶). (المظاهر الالهية في اسرار العلوم الكمالية، مقدمه مصحح، ص: ۹۹ و ۱۰۰)

انباذوقلس (EmPedocles) فیلسوف یونانی با لقمان حکیم که در زمان داود پیغمبر علیه السلام بود رفت و آمد داشته و علم او به منبع و لَقْدَ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ مرتبط می‌شود، و فیثاغورس علوم الهیه را از اصحاب سلیمان پیغمبر آموخته و سپس علوم سه گانه یعنی علم هندسه و علم طبایع (فیزیک) و علم دین را به بلاد یونان منتقل کرده است، و سقراط حکمت را از فیثاغورس اقتباس کرده و افلاطون نیز در این اقتباس با او شریک بوده است. (مصنفات میر داماد، پیشگفتار، ص: ۱۶ به نقل از عامری نیشابوری در الأمد علی الأبد)

و اتصل سند تعلیمهم علی ما یزعمون من لدن لقمان الحكيم فی تلمیذه الی سقراط ثم الی تلمیذه افلاطون ثم الی تلمیذه ارسطو (کشف الظنون عن أسامی الكتب و الفنون، ج ۱، ص: ۶۷۹)

در روایات وارده از ائمه اهل البیت، از حکمای الهی یونان تمجید و تحسین به عمل آمده است. و حقاً ایشان حقّ عظیمی بر جامعه بشریت و عالم انسانیت و موحدین و صاحبان فضائل و مکارم دارند که: در وقتی که فلسفه‌های سوفسطائیان غلبه کرده بود و در هر امر بدیهی تشکیک می‌کرد و بشریت را به عالم موهومات و بی‌بندوباری سوق می‌داد، و فلسفه کلییان غلبه کرده بود، و دست به نهب و غارت اموال و اطعمه مردم زده بود، علمای عظیم و صاحب شخصیت و موحد یونان قیام کرده، دامن همت به کمر زدند و با مجاهدات عظیم و تشکیل مکتب‌ها و مدرس‌های توحیدی بر پایه برهان و شهود، شاگردان عظیمی تربیت کردند، و سیر مادّیگری را در یونان به عقب راندند؛ گرچه مستلزم اشکالات، و توأم با مرارت‌ها و تحمّل مصائب و دشواری‌هایی بود که بر آنها وارد شد. (نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۹ و ۲۲۰)

در کتب غربی‌ها هم رد پاهایی از اخذ علوم یونان از انبیاء الهی وجود دارد که در مجال دیگری ارائه خواهد شد ان شاء الله.

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه در این باره می‌فرماید:

انبدقلس این فیلسوف بزرگ در زمان داود نبی علیه السلام بوده است و حکمت را از ایشان و لقمان حکیم اتخاذ کرده است... و فیثاغورث فیلسوف نیز در زمان حضرت سلیمان علیه السلام بوده است و حکمت را از ایشان اخذ نموده است. (کشف الاسرار ص ۳۲)

نظر چهارم: این علوم ترکیبی از علوم انبیاء الهی حضرت آدم و ادریس و داود و سلیمان و لقمان حکیم بوده است.

نظری که به نظر جامع‌تر از همه‌ی نظرات است این است که گفته شود سیر رشد علوم یک سیر پیوسته بوده است که از حضرت آدم علیه السلام شروع شده و به مرور توسط حضرت ادریس و حضرت نوح و سایر انبیاء الهی تکمیل شده است. در قرآن کریم هم به تعلیم اسماء به حضرت آدم و تعلیم صنعت کشتی‌سازی به حضرت نوح و زره‌سازی به حضرت داود و تعلیم حکمت به حضرت لقمان علیهم السلام اشاره شده است.

الحکیم العظیم الربّانی أنباذقلس بن تاذر من أهل أفرغینا، و هو من الکبار و العظماء عند الجماعة من الحکماء، دقیق النظر فی العلوم الحکمیة، رقیق الحال فی الأعمال، و لما وعی الحکمة من داود و لقمان بالشام عاد إلى یونان فکلّم بالحکمة.... و کان فی زمن داود، و کان أخذ الحکمة عن لقمان بالشام. و قیل عن سلیمان ثم انصرف إلى بلاد الیونانیین فتکلّم بخلقه العالم حتی هجره بعضهم و طائفة من الباطنیة تنتمی إلى حکمته و یزعم أن له رموزاً قلّ ما یوقف علیها. (تاریخ الحکماء قبل ظهور الإسلام و بعده «نزهة الأرواح و روضة الأفراح»، ص: ۸۳ و ۸۴)

و کان فیثاغورس بعد أنباذقلس بزمان، و أخذ الحکمة من أصحاب سلیمان بمصر حین دخلوا إليها من بلاد الشام. و کان أخذ الهندسة قبلهم من المصریین، ثم دخل إلى بلاد یونان، و أظهر الهندسة عندهم و علم الطبیعة و علم الدین، و استخراج

بذكائه الموسیقی و أوقعها تحت النسب العدديّة و ادّعی أنّه استفاده من مشکاة النّبوة، و له فی نصب العالم و ترکیبه علی  
خواصّ العدد و مراتبه أمور عجیبه و أغراض بعیده. (همان ۸۸)

در برخی کتب هم آمده است که هرمسی که پایه گذار علوم رسیده به یونانیان بوده است نام شخصی است که در  
زمان لقمان می زیسته است.<sup>۱۶۹</sup>

عجیب اینجاست که خود اخباریون علوم نحو و صرف و لغت و منطق و ... را در برخی موارد از کتب اهل سنت  
فرا گرفته اند ولی چگونه است که در روش شناسی کار فقهی و اصول فقه کتب آنها مصداق کتب ضاله می شود؟  
و نمی توان هیچ ارجاعی به کتب آنان داد. آیا همین که اسم اجماع و قیاس در کتب آنان آمده است باعث ضاله  
شدن این کتب شده است؟ مگر نه این که در احادیث و روایات نیز از اجماع و قیاس سخن به میان آمده است.  
مگر نه این که شیعه و سنی در اخذ علم از کتاب و سنت نبوی همفکر و هم رای هستند و در بسیاری از مسائل  
فقهی اصولشان آنها را به نتایج یکسان رسانده است؟ خب این یعنی اصول این دو فرقه در بسیاری از مسائل شبیه  
هم کار می کند و می توان روی این اصول کار تطبیقی انجام داد. این تنها صدای شیطان است که در پی تفرقه بین  
امت اسلامی است و از هر چیز بیشتر از نزدیک شدن علمای فریقین به هم می ترسد زیرا نزدیکی علما باعث  
نزدیکی عوام خواهد شد و باب تفرقه را برای همیشه خواهد بست.

نظر علمای معاصر در مورد شبهه ی تبعیت از اهل سنت

علمای شیعه همواره به ضرورت یادگیری علم از دیگران و عار ندانستن شاگردی دیگران تاکید نموده و شبهه ی  
حرمت یک علم به خاطر فتح باب آن توسط دیگران را باطل نموده اند. از جمله جملاتی از بزرگان شیعه در ادامه  
تقدیم می گردد:

آیت الله بروجردی رحمه الله

در کتاب شکوه فقاہت: یادنامه مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی قدس سره ص ۴۷ چنین می خوانیم:

آن مرد بزرگ که در فقاہت به مقامات شامخی رسیده بود، حوزه را متحول کرد و علما و مجتهدان را با روش نوین و  
مبتکرانه خود به زیباترین و عمیق ترین روش اجتهاد و فقاہت سوق داد. در مقام اجتهاد به انظار و آرا و فتاوی اهل  
سنت عنایت می فرمود و تاریخ پیدایش مسئله و بدو زمان مطرح شدن آن را به دست می آورد و از این جا به مطالبی  
دست می یافته و بدین مطلب منتقل می شده اند که چون از فلان زمان آغاز شده و آن عصر فلان فقیه صاحب مقام سنی

مذهب است. بنابراین روایات وارده در ارتباط با آن فتوا و مفتی آن صادر گردیده است و مثلاً نمی‌تواند اثبات حکم شرعی و وظیفه الهی را بنماید.

در کتاب دیگری در مصاحبه با شاگرد ایشان آیت الله صافی گلپایگانی حفظه الله درباره ایشان چنین آمده است:

مجله نقد و نظر: آیت الله بروجردی به اقوال ائمه عامه و نظریات صحابه احاطه داشت، چون معتقد بود که بدون اطلاع از فضا و محیط صدور روایت، بررسی و فهم کامل آن میسر نیست، و تنها یک معنای ظاهری از لفظ استفاده می‌شود. آیا این شیوه از ابتکارات ایشان بود؟ احاطه بر فقه عامه و شناخت محیط و فضای صدور روایت تا چه اندازه در اجتهاد تأثیر دارد؟

آیت الله صافی گلپایگانی: شکی نیست که اطلاع بر فتواها و اقوال صحابه و تابعین و علمای عامه در فهم و استفاده صحیح از یک دسته از روایات که نظر به آن اقوال دارند، و هم‌چنین در فهم جهت صدور روایات مؤثر است. بنابراین هر کجا و در هر روایت که محتمل باشد ناظر به اقوال غیر اهل بیت علیهم السلام است یا جهت صدور آن معلوم نباشد، اطلاع بر این فتاوا و اقوال لازم است. این علمی است که قدمای فقها در آن متبحر بوده‌اند و به آن اهمیت می‌داده‌اند؛ چنان‌که شیخ طوسی قدس سره در این رشته کتاب مهم و بی‌نظیر خلاف را تألیف کرده و علامه حلی رضوان الله تعالی علیه تذکره الفقهاء را مرقوم داشته است. در این اواخر چنان‌که باید این علم در محافل علمی و جلسات درس و بحث مطرح نبود یا کمتر مطرح می‌شد و تقریباً متروک شده بود. چاپ کتاب خلاف شیخ طوسی ره به امر معظم له همین کتاب «خلاف» در دسترس و مورد مراجعه نبود و آیت الله العظمی بروجردی بودند که امر به طبع و نشر آن کردند و این علم را از نو متداول ساختند. آن مرحوم با احاطه عجیبی که به اقوال صحابه و علمای اسلام از هر فرقه داشتند، اهمیت این علم و نیاز فقیه را به آن روشن نمودند؛ به طوری که کتاب خلاف پس از طبع اول و دوم که به امر ایشان انجام گرفت، مکرر به طبع رسید. یکی دیگر از فواید این علم این است که در مقایسه فقه اهل بیت با فقه دیگران، قوت فقه اهل بیت علیهم السلام و استقامت و ابتنای آن بر کتاب و سنت معلوم می‌شود. (فخر دوران ص ۱۱۸ و ۱۱۹)

آیت الله بهجت رحمه الله

اگر در برخی مسائل نظر این جنید با عامه توافق داشته باشد اختصاص به او ندارد بلکه نظر علمای دیگر هم گاهی در بعضی از مسائل موافق نظر آنهاست. برای نمونه مرحوم کلینی رحمه الله با آن عظمتش تاریخ ولادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مانند اهل تسنن دوازدهم ربیع الاول می‌داند در حالی که دیگر علما هفدهم ربیع الاول می‌دانند. (در محضر بهجت ج ۳ ص ۱۳۵)

امام خمینی رحمه الله

ما الان در فرهنگ و اکثر علوم احتیاجی به خارج نداریم و اگر در صنعت هم مانند آنها نیستیم نباید خودمان را ببازیم و بگوئیم که آنها پیشرفته هستند و ما همه چیزمان باید خارجی باشد. نه، مسأله اینجور نیست. نباید اگر صنعتی از آنها می‌گیریم انگلیسی یا روسی یا آمریکائی بشویم، بلکه باید مسلمان بود. البته استفاده از علوم و گرفتن آن از دیگران

مانعی ندارد ولی باید توجه داشت که از جایی علوم را بگیریم که نخواهند ما را منحرف کنند که در سابق اگر مقداری از علوم و تخصص ها را به ما دادند، می خواستند ما را از همه چیزمان منحرف نموده و مصرفی بار بیاورند. (بیانات امام خمینی در دیدار با سرپرست دانشگاه آزاد، مسؤولین و رؤسای شعبه های این دانشگاه در شهرستان ها ۲۴ آبان ۱۳۶۲، صحیفه نور جلد ۱۸ صفحه ۱۶۳ الی ۱۶۴)

من أنكر دخالة علم الاصول في استنباط الأحكام، فقد أفرط؛ ضرورة تقوّم استنباط كثير من الأحكام بإتقان مسائله، وبدونه يتعدّر الاستنباط في هذا الزمان، وقياس زمان أصحاب الأئمة بزماننا مع الفارق من جهات. وظنّي أنّ تشديد نكير بعض أصحابنا الأخباريين على الاصوليين في تدوين الاصول، وتفرّع الأحكام عليها، إنّما نشأ من ملاحظة بعض مباحث كتب الاصول؛ ممّا هي شبيهة في كيفية الاستدلال والنقض والابرام بكتب العامّ، فظنّوا أنّ مباني استنباطهم الأحكام الشرعية أيضاً شبيهة بهم؛ من استعمال القياس والاستحسان والظنون، مع أنّ المطّلع على طريقتهم في استنباطها، يرى أنّهم لم يتعدّوا عن الكتاب والسنة والإجماع الراجع إلى كشف الدليل المعتمد، لا المصطلح بين العامة. نعم، ربّما يوجد في بعض كتب الأعظم لبعض الفروع المستنبطة من الأخبار، استدلالات شبيهة باستدلالاتهم؛ لمصالح منظورة في تلك الأزمنة، وهذا لا يوجب الطعن على أساطين الدين وقوأم المذهب. والإنصاف: أنّ إنكارهم في جانب الإفراط، كما أنّ كثرة اشتغال بعض طلبية الاصول والنظر إليه استقلالاً، وتوهم أنّ علم برأسه، وتحصيله كمال النفس، وصرّف العمر في المباحث الغير المحتاج إليها في الفقه لهذا التوهم، في طرف التفریط، والعدر بأنّ الاشتغال بتلك المباحث يوجب تشحيد الذهن والانس بدقائق الفنّ، غير وجيه. فالعاقل الضنين بنقد عمره، لا بدّ [له] من ترك صرفه فيما لا يعني، وبذل جهده فيما هو محتاج إليه في معاشه ومعاده؛ وهو نفس مسائل علم الفقه الذي هو قانون المعاش والمعاد، وطريق الوصول إلى قرب الربّ بعد العلم بالمعارف. (اجتهاد و تقليد ص ۱۱ و ۱۲)

امام خامنه ای حفظه الله:

آیت الله ری شهری در مقدمه ی کتاب مدارک فقه اهل السنة علی نهج وسائل الشیعة با اشاره به عنایت امام خامنه ای به احادیث موجود در میان اهل سنت چنین می نویسد:

ذهب الفقيه الأعظم آية الله السيد حسين البروجردی - أعلى الله مقامه - إلى أنّ فقه الشيعة - أي فقه مدرسة أهل البيت عليهم السلام - يعتبر حاشية وتعليقة على فقه أهل السنة و نقداً له. و معنى هذه الكلمة وهذه النظرية الفقهية أنّ الأئمة من أهل البيت عليهم السلام كانوا يعلّقون على فتاوى ونظريات أهل السنة - المعاصرين لهم - والمنبثقة من أحاديثهم خلال أكثر من قرنين من الزمن بعد رحيل الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله. و قد بادر هذا الفقيه المعظم إلى تدوين موسوعة حديثة تتولّى هذا الأمر المهمّ، وهو جمع التراث الحديثي لأهل السنة وفقههم كى يتسنّى التعرف على ما كان يحيط بحديث أهل البيت عليهم السلام من ظروف. ولكن هذه المبادرة لم تكتمل ولم تصل إلى عالم النور إلى يومنا هذا. و بعد أن وفّقنى الله تعالى إلى تأسيس مؤسسة دارالحديث العلمية الثقافية، التي اهتمت بجمع وتصنيف وتدوين التراث الحديثي غير الفقهي، عزمت على تحقيق امنية هذا الفقيه الكبير وتطبيق نظريته العلمية المهمّة في مجال الفقه الإسلامي الإمامي، فقررنا أن نجمع وندوّن التراث الحديثي والفقهي لعلماء إخواننا المعروفين بأهل السنة؛ بغية توفير المادة العلمية اللازمة

للفقهاء لیتسنی لهم الإحاطة بظروف صدور أحاديث أهل البيت عليهم السلام. و لهذا قمنا بتجربة اولی لتدوين «موسوعة الأحاديث الفقهية» فجمعنا فی مؤسسة دارالحديث كلّ الأحاديث المرتبطة ب «صلاة المسافر» عند الفریقین وصنّفنا كلّ الأقسام والفروع تصنيفاً يفوق أبواب وتفریعات «وسائل الشیعة» وقدمنا نصوص أهل البيت عليهم السلام وأحاديثهم، ثمّ أردفناها بنصوص وأحاديث أهل السنّة الفقهية فی خصوص هذا البحث، وعرضناها علی مجموعة من الفقهاء والباحثین ومراجع التقليد المعاصرين، فحظيت باهتمام بالغ منهم، ولا سيما قائد الثورة الإسلامية المعظمّ سماحة آية الله السيد علی الخامنئی الحسينی دام ظلّه الوارف، فقدّم لنا مجموعة من الملاحظات المفيدة والقيمة والتي دونّها علی هوامش النسخة المرسلّة إليه. وبعد المتابعة والحثّ المتكرّر من سماحته علی المضيّ بالمشروع وعدم تفرّغی لذلك - لانصرافی إلى البحوث غير الفقهية - أوكلت مهمة القيام بالمشروع إلى نخبة من أهل الفضل فی مؤسسة دارالحديث، وقصرنا الاهتمام علی جمع وتبويب روايات وفتاوى علماء أهل السنّة فی خصوص المجال الفقهي علی غرار تبويب موسوعة «وسائل الشیعة» الفقهية ليكون ذلك جزءاً من مشروع «موسوعة الأحاديث الفقهية» التي أصبو إليها ويتوقّع العلماء إنجازها فی «مؤسسة دار الحديث» المباركة. (مدارك فقه أهل السنة علی نهج وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹ و ۱۰)

خود حضرت امام خامنه ای در مورد ضرورت شاگردی دیگران در مباحث علمی می فرمایند:

یک توصیه این است که از همه‌ی توانایی‌های غربی‌ها و از همه‌ی امکانات آنها - که در این قضیه پیشرفته هستند و جلوتر از ما هستند - باید بتوانیم استفاده کنیم. ما از شاگردی کردن و یاد گرفتن هرگز پرهیز نمیکنیم، از اینکه شاگرد باشیم ننگمان نمیکنند؛ آنچه ننگمان میکند، این است که همیشه شاگرد بمانیم؛ آن را نمیخواهیم؛ ولاً آنچه را آنها دارند، باید یاد بگیریم. این توصیه‌ی اول. (بیانات در دیدار مسئولان و محققان ستاد توسعه علوم شناختی ۳ بهمن ۹۷)

ایشان در بیان دیگری می فرمایند:

ما هر جا دانش را پیدا کنیم، آن را از آنها خواهیم گرفت. ما از گرفتن دانش از دیگران ابا نداریم. ننگمان نمیکنند شاگرد دانش دیگران باشیم؛ اما ننگمان میکند که همیشه شاگرد باقی بمانیم. شاگردی میکنیم و علم را یاد میگیریم؛ اما بر علم میافزاییم؛ این، هدف وافق کار علمی در کشور ماست. (بیانات در دیدار کارکنان مجتمع مس سرچشمه ۱۸ اردیبهشت ۸۴)

البته ایشان شرط رشد را در این شاگردی متذکر شده و چنین بیان می فرمایند:

ما از یادگیری علوم انسانی و دیگر علوم غرب و شرق به هیچ وجه احساس سرشکستگی نمیکنیم به شرط اینکه این یادگیری به آگاهی و دانایی و افزایش قدرت تفکر ما منتهی شود و با بومی کردن این علوم، از شاگردی به استادی برسیم. (دیدار جمعی از دانشجویان با رهبر انقلاب ۱۹ مرداد ۹۰)

همیشه شاگرد نماندن توصیه‌ی دیگر ایشان در یادگیری علم از دیگران است:

ما میگوییم پایه‌ی فناوریهای پیشرفته و رشد تمدن مادی، تمدن مرتبط با مسائل زندگی، دانش است؛ اگر بخواهید این دانش را از دیگران بگیرید و خودتان مصرفکننده باشید، به هیچ جا نخواهید رسید. باید این دانش در داخل بروید.



فرق میکند که انسان یک چیزی را از دیگری در حدی که او میخواهد به ما تعلیم بدهد، یاد بگیریم و شاگردی کنیم، یا اینکه همواره شاگرد نمانیم؛ همان طور که من مکرر عرض کرده‌ام. همیشه که نمیشود یک ملت شاگرد بماند. ما یک روزی در دنیای علم و مدنیت استاد بودیم؛ حالا به مرحله‌ی شاگرد تنزل پیدا کرده‌ایم؛ یک مدت هم شاگرد بسیار تنبل بودیم! اما امروز مشغول حرکتیم و بایستی پیش برویم؛ بخصوص در زمینه‌ی علوم پایه که در حقیقت پایه‌ی نظری هر تحرک علمی و هر فناوری پیشرفته است؛ من تأکید کرده‌ام و میکنم. و البته در کنار این توجه یافتن و سمتگیری دانش، باید به سوی عمل و کاربردی کردن و نیازهای کشور را در نظر گرفتن و در آن جهت حرکت کردن، توجه داشته باشیم. این نکته‌ی دوم که باید به این اهمیت داد. (بیانات در دیدار رؤسای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ۲۳ مرداد ۸۵)

ایشان نه تنها در علوم تجربی بلکه یادگیری روشهای اداری و آموزشی و ... را نیز جایز می دانند:

بارها گفته‌ام که ما از یاد گرفتن از غربیها و غیر غربیها و بیگانه‌ها خجالت نمیکشیم، امتناع نمیکشیم. اینی که ما یک روش اداری را، یک روش آموزشی را، یک دانش را، یک اختراع را از کشورهای دیگر یاد بگیریم، هیچ خجالت نمیکشیم، کوتاه هم نمی‌آئیم، دنبالش هم می‌رویم؛ شاگردی میکنیم. منتها دو نکته اینجا وجود دارد در کنار این شاگردی کردن، که این دو نکته را متأسفانه در دوران استحالی فرهنگی - یعنی دوران پهلوی، که دوران پهلوی، دوران استحالی فرهنگی کشور ماست - رعایت نکردند. چشمشان را بستند، آغوششان را باز کردند؛ هر کس آمد، هر چه دادند، اینها گرفتند. یکی از این دو نکته این است که ما آنچه را که میگیریم، ارزیابی کنیم، ببینیم به درد ما میخورد یا نه. اگر صددرصد به درد ما میخورد، صددرصد قبول کنیم؛ اگر صددرصد به درد ما نمیخورد و مضر است، صددرصد رد میکنیم. اگر بین این دو تا است، به همان اندازه‌ای که به درد میخورد، قبول کنیم، مابقیاش را رد کنیم. این نکته‌ی اول. من مثال زدیم و گفتم فرق است بین آن کسی که یک جسمی، یک میوه‌ای، یک غذایی، یک دارویی را میبیند، میشناسد، میخواهد با دست خود، با میل خود آن را بگذارد در دهانش و فرو بدهد، با آن آدمی که دست و پایش را میگیرند و یک چیزی را با آمپول در بدن او تزریق میکنند. اینها با هم فرق دارد. نوع اول درست است، نوع دوم غلط است. به ما نباید تزریق کنند؛ ما باید انتخاب کنیم. این یک نکته که مورد غفلت قرار گرفت. هر چه آوردند، مثل آدمهایی که بیحس و حال و بیهوش افتاده‌اند و همینطور چیزی را یا در جسمشان فرو میکنند یا از دهانشان به حلقشان میریزند، ناشیم. ما در دوران استحالی فرهنگی منتظر ماندیم که بریزند به حلقمان. نکته‌ی دوم اینکه بالاخره این ماجرای «شاگرد، استادی» تا ابد نباید طول بکشد. بله، ما حاضریم شاگردی کنیم پیش کسی که بلد است آن چیزی را که ما بلد نیستیم؛ اما دیگر تا ابد که نباید انسان شاگرد بماند. ما باید خودمان استاد بشویم. این دو نکته مورد توجه قرار نگرفت. (بیانات در دیدار معلمان استان فارس ۱۲ اردیبهشت ۸۷)

البته یادگیری اجتهادی باید باشد نه تقلیدی، ایشان در این باره می فرمایند:

بنده با یاد گرفتن علم از دیگران هیچ مخالف نیستم؛ این را بارها گفته‌ام و همه هم میدانند؛ گفتم ما ننگمان نمیکند که از آن کسی که دارای علم است یاد بگیریم و شاگردی کنیم، اما شاگردی یک حرف است، تقلید یک حرف دیگر است!

تا کی دنباله‌رو علم این‌وآن باشیم؟ چرا در زمینه‌ی علوم انسانی وقتی گفته میشود که بنشینیم فکر کنیم و علوم انسانی اسلامی را پیدا کنیم، یک عده‌ای فوراً برمی‌آشوبند که «آقا! علم است؟» علم است؟ در علوم تجربی که علم بودنش و نتایجش قابل آزمایش در آزمایشگاه است، این همه غلط بودن یافته‌های علمی روزبه‌روز دارد اثبات میشود، آن وقت شما در علوم انسانی توقع دارید [غلط نباشد]؟ در اقتصاد چقدر حرفهای متعارض و متضاد وجود دارد! در مدیریت، در مسائل گوناگون علوم انسانی، در فلسفه، این همه حرفهای متعارض وجود دارد؛ کدام علم؟ علم آن چیزی است که شما به آن دست پیدا کنید، بتوانید بفهمید آن را، از درون ذهن فعال شما تراوش بکند. باید دنبال این باشیم که ما تولید علم بکنیم؛ تا کی مصرف کنیم علم این‌وآن را؟ (بیانات در دیدار جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها ۲۰ خرداد ۹۷)

اگر علم و روش‌های مفید علمی در دست غرب بماند کمک به ظلم آنان خواهد نمود لذا هر چه زودتر این علم از آنان گرفته شود و در دست مردان خدا قرار گیرد به جمع شدن بساط ظلم از عالم کمک خواهد نمود:

امروز دانشی که غرب دارد، شوخی نیست؛ چیز کوچکی نیست. دانش غرب یک پدیده‌ی بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سالهای متمادی در راه استعمار به کار رفته، در راه برده‌داری و برده‌گیری به کار رفته، در راه ظلم به کار رفته، در راه بالاکشیدن ثروت ملتها به کار رفته؛ امروز هم که میبینید چه کار دارند میکنند. این بر اثر همان فکر غلط، نگاه غلط، بینش غلط و جهتگیری غلط است که این علم با این عظمت - که خود علم یک چیز شریفی است، یک پدیده‌ی عزیز و کریمی است - در این جهتها به کار میافتد... این که ما گاهی میگوئیم بیگانه‌ستیزی یا بیگانه‌گریزی، معنایش این نیست که ما از دانش و دستاورد او خودمان را محروم کنیم؛ ابداً. من بارها گفته‌ام: ما کاملاً حاضریم شاگردی کنیم، برای اینکه یاد بگیریم؛ منتها همیشه نباید شاگرد بمانیم؛ نکته این است. ملت ما میتواند به جایی برسد که دیگران بیایند شاگردی او را بکنند. من آن قله را در نظر دارم؛ باید به آن سمت پیش برویم. (بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی ۱۳ مهر ۹۰)

ایشان حتی استفاده از علوم انسانی غرب را نیز جایز می‌دانند:

مبانی علوم انسانی در غرب از تفکرات مادی سرچشمه میگیرد. هر کس که تاریخ رنسانس را خوانده باشد، دانسته باشد، آدمهایش را شناخته باشد، این را کاملاً تشخیص میدهد. خب، رنسانس مبدأ تحولات گوناگونی هم در غرب شده؛ اما مبانی فکری ما با آن مبانی متفاوت است. هیچ ایرادی هم ندارد که ما از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه و علوم ارتباطات و همه‌ی رشته‌های علوم انسانی که غرب ایجاد و تولید کرده یا گسترش داده، استفاده کنیم. من بارها گفته‌ام که ما از یادگیری به هیچ وجه احساس سرشکستگی نمیکنیم. لازم است یاد بگیریم، از غرب یاد بگیریم، از شرق یاد بگیریم - «اطلبوا العلم ولو بالصین» - خب، این که روشن است. ما از این احساس سرشکستگی میکینیم که این یادگیری به دانائی و آگاهی و قدرت تفکر خود ما منتهی نشود. همیشه که نمیشود شاگرد بود؛ شاگردی میکینیم تا استاد شویم. غریبها این را نمیخواهند؛ سیاست استعماری غرب از قدیم همین بوده؛ میخواهند در دنیا یک تبعیضی، یک دو هویتی ای، یک دو درجه‌ای در مسائل علمی وجود داشته باشد.... این نکته را من عرض بکنم؛ آنچه که ما در باب

علوم انسانی گفتیم و من تکرار میکنم، همان چیزی است که عرض شد: ما بایستی در علوم انسانی اجتهاد کنیم؛ نباید مقلد باشیم.... حرف من این است که در باب علوم انسانی کار عمیق انجام بگیرد و صاحبان فکر و اندیشه در این زمینه‌ها کار کنند. (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۹ مرداد ۹۰)

انسان‌شناسی علوم انسانی غربی ناشی است از انسان‌شناسی غربی؛ این خلاصه‌ی مطلب است. نه اینکه ما همه‌ی دستاوردهای علوم انسانی را نفی کنیم؛ نه، هرچه قابل استفاده است باید استفاده کنیم منتها شاکله و ترکیب کلی علوم انسانی‌ای که از غرب آمده، متکی است بر جهان‌بینی غربی در مورد انسان و انسان‌شناسی غربی که انسان را چیزی میدانند، [اما] ما انسان را چیز دیگری میدانیم غیر از آنچه تفکر مادی غرب راجع به انسان فکر میکند. بنابراین بایستی علوم انسانی اسلامی را [بها بدهیم]. (بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها ۲۹ خرداد ۹۵)

تحقیق، منبع تغذیه‌ی آموزش است. ما اگر تحقیق را جدی نگیریم، باز سالهای متمادی بایستی چشم به منابع خارجی بدوزیم و منتظر بمانیم که یک نفر در یک گوشه‌ی دنیا تحقیقی بکند و ما از او یا از آثار تألیفی بر اساس تحقیق او استفاده کنیم و اینجا آموزش بدهیم. این نمیشود؛ این وابستگی است؛ این همان ترجمه‌گرایی و عدم استقلال شخصیت علمی برای یک کشور و برای یک مجموعه‌ی دانشگاهی است. دانشگاه یک کشور، محیط علمی یک کشور ضمن اینکه ارتباطات علمی خودش را با دنیا حفظ میکند، از تبادل علمی، از گرفتن علمی هیچ ابائی ندارد. من بارها گفته‌ام که ما از شاگردی ننگمان نمیکنند که شاگردی کنیم؛ استاد پیدا بشود، ما پیش او شاگردی میکنیم؛ اما از این ننگمان میشود که همیشه و در همه‌ی موارد شاگرد باقی بمانیم؛ این که نمیشود. برای یک مجموعه‌ی علمی، این مایه‌ی منقصد است که در پژوهش و تحقیق که منشأ و منبع رویش علمی است، ضعیف باشد؛ باید بتواند از لحاظ علمی متکی به خود باشد. البته از دیگران هم استفاده کند، با دنیا هم تبادل کند، آن وقت در این صورت جایگاه شایسته‌ی خودش را هم در تبادلهای علمی در دنیا پیدا خواهد کرد؛ وقتی متکی است به دانش و تحقیق و کارکرد علمی خود. این در دنیا و در مبادلات علمی هم تأثیر خودش را میگذارد. این هم تأکید چندباره درباره‌ی تحقیق. (بیانات در دیدار اساتید و رؤسای دانشگاه‌ها ۹ مهر ۸۶)

سالهای متمادی است که سعی میشود علم از محیط جامعه دور گردد. روزگاری این طور نبود. نمیگویم در گذشته‌های دور، همه مردم عالم بودند؛ نه. بیسوادی زیاد بود، علم کم بود؛ اما در محیط اهل معرفت، شوق به علم، روزافزون بود. علم را برای خود علم میخواستند. سالهای متمادی سعی کردند این فرهنگ را در جامعه ما عوض کنند. علم، تبدیل به یک وسیله شد و علم‌آموزی وسیله‌ای برای پرکردن شکم! این ارزش علم را کم میکند. اگر جامعه‌ای با معلومات باشد، مقاوم‌تر در مقابل دشمن زیاد میشود. اگر جامعه‌ای نسبت به علم حساسیت داشته باشد، هنگامی که با کشورها و ملت‌های دیگر هم ارتباط برقرار کرد، اول سعی میکند علم آنها را بگیرد. فرمانروایان ایران در سالهای پیش و در دورانی گذشته، کاری کردند که وقتی موضوع تبادل بین کشور ما و کشورهای دیگر به وجود آمد، به جای این که مامعومات و فرهنگ عظیم خودمان را در معرض دید مردم عالم قرار دهیم - خیلی چیزها داریم که میتوانیم به دیگران بیاموزیم - و به جای این که ما هم از بیگانگان علمشان را یاد بگیریم؛ این طور شد که ما به آنها - فرض بفرمایید - مصنوعات دستیمان را دادیم تا در نمایشگاه‌هایشان آویزان کنند یا نفتمان را دادیم تا کارخانه‌هایشان را به کار بیندازند و خودمان

هم منتظر نشستیم که آنها فرهنگ فاسدشان را به ما بدهند! کسانی که پیشروان ارتباط فرهنگی ایران با غرب بودند، نگفتند «هر ایرانی باید علم غرب را تا آنجا که میتواند یاد بگیرد.» اگر این را میگفتند، خوب بود. ما از این استقبال میکنیم. ما الان هم میگوییم: دنیا پیشرفتهایی در معلومات دارد. ما را دویست، سیصد سال عقب نگه داشتند و نگذاشتند ترقی کنیم. ما باید خودمان رابه آنها برسانیم و معلومات آنها را یاد بگیریم. پیشروان مذکور، این را نگفتند. گفتند: «ایران باید از لحاظ ظاهر و باطن و لباس و شکل و صورت و اخلاق، فرنگی مآب شود!» اخلاق آنها را بگیرد، لباس آنها را بگیرد، وضع زندگی آنها را بگیرد و ارتباطات ناسالم آنها را بیاموزد! این را گفتند و نتیجه اش همان شد که در اواخر دوران منحوس پادشاهی دیدیم - کسانی هم که بودند و یادشان هست، دیدند - و هنوز هم آثار و ته نشینها و رسوبهایی تا امروز دارد. تعلیم و تعلم. این مهم است. تعلیم و تعلم از هر کسی. ما باید یاد بگیریم. دیروز اسلام به ما گفت: «حتیاً نمیتوانید برای فراگیری دانش به چین بروید.» چین آن روز، با آن فاصله! امروز ما هیچ نقطه ای از دنیا را پیدا نمیکنیم که اگر بخواهیم طولانی بودن راه را نشان بدهیم، این طور مثال بزنیم که این معنارابرساند. پیغمبر اکرم، آن روز مردم را این گونه به فراگیری دانش تحریض میفرمود. ما نیز امروز عقیده مان همین است. ما باید از همه، معلومات بیاموزیم. منتها علم را بیاموزیم. علم را از آنها بگیریم، نه فساد اخلاق را؛ نه آلودگیها را؛ نه اعتیادهای مضر را؛ نه بیماریهای خطرناک را؛ نه این «طاعون امریکایی» که اسمش را «ایدز» گذاشته اند و نه بقیه فسادهای اخلاقی و غیره را. اینها را از آنها یاد نگیرید، اما علمشان را چرا. (بیانات در دیدار جمعی از معلمان و کارگران ۹ اردیبهشت ۷۱)

چشم بسته و تقلیدی نباید کار را دنبال کرد. مشکل ما در گذشته همیشه این بوده که در زمینه های مختلف - در همه ی زمینه های علمی - چشم بسته و تقلیدی نگاه کردیم که ببینیم غریبها چه میگویند. درست است که غریبها حداقل دو قرن، دو قرن و نیم از ما در حرکت علمی جلوتر بودند و به مناطق خیلی عجیب و باورنکردنی ای هم رسیدند؛ در این تردیدی نیست. ما هم عقب ماندیم؛ با همه ی افتخارات گذشته مان، به خاطر تنبلیها و سوءسیاستها؛ در این تردیدی نیست. اما من قبلاً هم گفته ام، ما از شاگردی کردن پیش کسی که بلد است، ننگمان نمی آید؛ ولی میگوییم نباید فکر کنیم که ما همیشه باید شاگرد بمانیم. معنای این نگاه تقلیدی، این است: ما همیشه باید شاگرد بمانیم. نوآوری لازم است. اعتماد به نفس شخصی و اعتماد به نفس ملی در اساتید ما، یک ضرورت است. اولاً، استاد ما شخصاً اعتماد به نفس داشته باشد و کار علمی بکند. به آن کار علمی اش تکیه بکند و افتخار کند. ثانیاً، اعتماد به نفس ملی داشته باشد. به قابلیت و تواناییهای این ملت اعتماد داشته باشد. اگر این معنا در یک استاد وجود داشته باشد، این سرریز خواهد شد در محیط درس، در کلاس درس، در انتقال به دانشجو و تأثیر تربیتی خودش را خواهد گذاشت. و ثالثاً پرکاری؛ ما یک مقداری از ناحیه ی کم کاریهایمان و تنبلیهایمان - در بخشها و سطوح مختلف - ضربه خوردیم. باید کار کرد و از کار نباید خسته شد. بنابراین نوآوری و ابتکار، شجاعت علمی، اعتماد به نفس شخصی و ملی و کار متراکم و انبوه، علاج کار پیشرفت علمی ماست. مخاطب این هم اساتید دانشگاهند. (بیانات در دیدار اساتید و اعضای هیأت علمی دانشگاهها ۱۳ مهر ۸۵)

ما دویست سال از علم دنیا عقب مانده ایم؛ اما معنای رسیدن به مرزهای دانش این نیست که راهی را که اروپاییها در طول دویست سال رفته اند، ما هم همان راه را در طول دویست سال برویم؛ بعد به آن جایی که امروز رسیده اند، برسیم؛ نه، این حرفها نیست؛ ما راههای میانبر پیدا میکنیم. ما علم را از دست اروپاییها میقاییم. ما از یاد گرفتن ننگمان نمیکنند.

اسلام میگوید قوام دنیا به چند گروه است؛ یکی از آنها کسانی هستند که وقتی نمیدانند، در صدد یاد گرفتن باشند؛ از یادگرفتن ننگشان نکند. ما دانشهایی را که امروز فرآورده‌ی ذهن و مغز و عقل بشر است، یاد میگیریم؛ آنچه را که بلد نیستیم، با کمال میل میآموزیم و به استادمان هم احترام میکنیم. به کسی که به ما علم بیاموزد، بیاحترامی نمیکنیم؛ اما گرفتن علم از دیگری نباید به معنای این باشد که شاگرد باید تا ابد شاگرد بماند؛ نه، امروز شاگردیم، فردا میشویم استاد آنها؛ کما این که آنها یک روز شاگرد ما بودند، اما الان شده‌اند استاد ما. غریبها علم را از ما یاد گرفتند. (دیدار مسئولان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم با رهبر انقلاب ۱۷ تیر ۸۳)

این دانشهایی که بشر کشف میکند -حالا امروز علوم شناختی، که اینها جزو کشفیات جدید بشر است؛ یک روزی مثلاً هفتاد هشتاد سال پیش، صد سال پیش، علوم مربوط به اتم و کارکردهای اتم و امثال اینها- هر کدام از اینها یک دریچه‌ای است که به روی انسان باز میشود تا عالم وجود را و هستی را که صنع الهی است بیشتر بشناسد؛ این یک فتوح الهی است؛ اینها فتوحات الهیه است؛ ما بایستی از این فتوح الهی استقبال کنیم، استفاده کنیم. خداوند در قرآن میگوید که «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»؛ (۱) شما را در روی این زمین وادار کرده و از شما خواسته آباد کردن این زمین را. آباد کردن زمین به معنای آباد کردن جسم بی‌جان نیست بلکه به معنای مجموعه‌ی آن چیزی است که زمین حامل آن است که عمده وجود انسان است. این علوم -هم علمی که امروز بتدریج دارد کشف میشود، هم آنچه قبلاً کشف شده، و هم آن چیزهایی که بعدها کشف خواهد شد- ما را به این «استَعْمَرَكُمْ فِيهَا» نزدیک میکند. (بیانات در دیدار مسئولان و محققان ستاد توسعه علوم شناختی ۳ بهمن ۹۷)

کتاب یونان را از طب و فلسفه و هیئت و هندسه، در زمان حضرت امام رضا و امام جواد علیهما السلام از یونانی به عربی توسط حنین عبادی ترجمه کردند. ثابت بن قُرَّة، اصول اقلیدس را تحریر کرد؛ و اولین کسی است که آنرا مذهب نموده و مشکلاتش را توضیح داده است. گرچه این کتاب که به عربی ترجمه شد، توسط خلفای عباسی و به امر آنها صورت گرفت، ولیکن هیچ دلیل و شاهی در دست نیست که انگیزه‌اش معارضه و مبارزه با ائمه علیهم السلام بوده باشد. زیرا طب و فلسفه و هندسه و امثالها از علوم است که نه تنها مخالفتی با مکتب اهل البیت نداشت، بلکه موافق هم بود. برهان و منطق، گفتار راستین پیشوایان دین را بهتر واضح میکند. آنها مدعی خطائی نداشتند، تا از منطق و قیاس در هراس باشند. جمعی از شاگردان حضرت صادق علیه السلام همچون محمد بن نعمان معروف به احوال و مؤمن الطاق، و هشام بن حکم اهل برهان و جدل بوده‌اند؛ بالأخص از شرح حالات هشام بن حکم بدست می‌آید که وی فلسفه دیده و خوانده است. آنان با منطق و برهان قوی خود، در اشاعه و اثبات مکتب ولایت پافشاری‌ها نمودند. (نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبد الکریم سروش، ص: ۳۸ و ۳۹)

ضرورت فقه و اصول فقه مقارن:

آیت الله محمد حسین طهرانی رحمه الله

مذهب اهل البیت همان مذهب اصولیون می‌باشد که عقل را دارای ارزش و قیمت میدانند؛ اما اخباریون عقل را اسقاط می‌کنند، و به تعبد به خبری بدون ملاحظه سند و صحت آن دل میدهند. این در حقیقت غیر از نعم و نسلم ابلهانه چیزی

می‌تواند بوده باشد؟! اخباریون نظر به متن خبر نمی‌کنند؛ با علم متناقض باشد، با واقع متضاد باشد، با حکم عقلی تباین داشته باشد؛ ابدأً به این جهات نظر نمی‌افکنند، فقط نظر به سند حدیث را آنهم اگر فقط در اصول اربعه باشد کافی میدانند. و این طریق را اصولیون باطل کرده‌اند و پنبه آن را زده‌اند و جسدش را سوخته، خاکسترش را به باد داده‌اند. آنها می‌گویند: بسیاری از اوقات، ما صحّت سند را از صحّت متن می‌شناسیم. دین اسلام و قرآن که براساس علم و حقّ و أصالت است حکم به باطل و لو تعبداً نمی‌کند، و رسول اولّ اولّ عقل عالم بود، و ائمه و پیشوایان تشیع اولین و عالی‌ترین عقلای عالم بودند. در این صورت تعبد کور کورانه و علی العمیاء در شریعت نیست؛ آنچه هست نور است، و حقّ و أصالت و واقع. ما به اخباری که متواتر یا مستفیض یا محفوف به قرائن قطعیّه باشد عمل می‌کنیم. اخبار آحادی که حجّیت آنها بالقطع و الیقین ثابت باشد عمل می‌نمائیم، نه به هر خبری که مقطوع و یا مرسل در فلان کتاب ثبت شده باشد، با وجود کثرت اخبار مجعوله موضوعه مدسوسه که در همین کتب توزیع شده است. مجتهد به ظنّ عمل نمی‌کند مگر آنکه در راه و وصول به حقّ به یقین منتهی شود. ظنّیه الطریق لا ینافی قطعیّه الحکم راجع به این مهمّ است. بالأخره ما اینک در صدد آن نیستیم که در اینجا یکایک از خطاهای اخباریون را بشماریم. آقا محمد باقر بهبهانی، و جمله تلامذه‌اش، و تلامذه تلامذه‌اش از جمله افضل المحقّقین شیخ مرتضی أنصاری در کتاب «رسائل» خود در یکایک از مسائل مختلف فیها میان اصولیون و اخباریون وارد شده و بحث عمیق فرموده‌اند؛ و بحمد الله و المنة بازار اخباریگری امروز رونقی ندارد. اگر این اعلام نبودند اخباریون با همین عبارات دلفریب و عوامگیر: «متابعت از عقل موافقت عامّه است. موافقت اهل البیت تسلیم شدن بدون چون و چرا در برابر اوامر آنهاست. آیا به عقل رجوع کردن طریقه عامّه نمی‌باشد؟ کُلُّ ما لم یخرُج من هذا البیت فهو باطل» و امثال اینها چنان پیشرفت کرده بودند که عالم اسلام را به جهل و کوری و ناپینائی کشانده بودند، و با مخالفت با حکمت و عرفان و به طور کلیّ جمیع علوم عقلیه شبحی تاریک و مبهم برای آینده ترسیم نموده بودند. از زمان همین آقا ملا محمد امین استرآبادی گسترش این رویه شد تا اینکه آثار او را در شیخ احمد احسائی و تابعینش دیدیم و علوم و معارف آنها را که در حقیقت باید سدّ علوم و معارف نام نهاد مشاهده نمودیم؛ تا شیخ مجدّد و محیی مذهب، وحید بهبهانی: آقا محمد باقر قیام فرمود و با مکتب متقن و اصولی و راستین خود اساسشان را برانداخت و بنیادشان را منهدم نمود، و معلوم شد که: شیخ مفید و شیخ طوسی و علم الهدی سید مرتضی و علّامه حلّی‌ها از روی غفلت به اصول نگرویده‌اند، بلکه با دیده بصیرت و کنجکاوانه بدان نگریسته‌اند.

(امام شناسی، ج ۱۴، ص: ۱۴۴ و ۱۴۵)

آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله:

ضرورة الفقه المقارن: إن الارتباط الوثيق بين الفرق والمذاهب الإسلامية وعملية نشر آراء ونظرات كل واحد من هذه المذاهب من خلال الكتب والانترنت وأمثلة ذلك من جهة، والروابط التاريخية في فقه المذاهب من جهة أخرى، يوجب على أتباع كل مذهب من هذه المذاهب الإسلامية مطالعة الفقه الخاص بمذهبه إلى جانب الانفتاح على فقه المذاهب الأخرى من موقع الحوار الفكري. إن هذه المعرفة بالآراء الفقهية تؤدي من جهة إلى حل الكثير من تعقيدات المسائل الفقهية، لأن الفقه المقارن يساهم مساهمة جدية لإزالة الغموض والإبهام عن المسائل الفقهية المختلفة والامتداد في عمق هذه المسائل. ومن جهة أخرى يؤدي إلى تعميق وتوثيق وشائج التقارب بين المذاهب الإسلامية وعلماء هذه المذاهب

فی واقع الحیاة. ومن الجهة الثالثة، الوقوف أمام التيارات المذهبية وتحكيم العقلانية علی الفقه والفتاوی، مضافاً إلى تعبید أقرب الطرق للفقه من أجل الوصول إلى الواقع. ومن هنا برزت الضرورة لتدوین (الفقه المقارن)، ولذلك فقد صنّف فقهاء الشيعة الكبار منذ زمن بعيد كتباً وتصانیف عديدة فی مجال الفقه المقارن، ومنهم الشيخ الطوسی صاحب كتاب «الخلافة»، والمحقق الحلّي صاحب كتاب «المعتبر» والعلامة الحلّي صاحب كتاب «تذكرة الفقهاء»، وأما من علماء أهل السنة فيمكن الإشارة لموسوعة عبدالناصر فی مصر، وهي للأسف ناقصة، وموسوعة الكويتی، والفقه الإسلامي للدكتور وهبة الزحيلي، ولكن مع الأسف فإن أكثر هذه الكتب لا تبحث فی فقه المذهب الإمامی. ولكن من الواضح أنّ ضرورة تدوین الكتب الفقهية الجديدة فی دائرة الفقه المقارن، مع الالتفات إلى المسائل الجديدة فی هذا العصر وخاصة علی شكل دائرة معارف، تمثل ضرورة بارزة فی أجواء عصرنا الحاضر، بل من اللازم أن يقوم فقهاء المذاهب الإسلامية بدراسة المسائل الفقهية المشتركة من موقع المسؤولية والانفتاح الفكري، ومن خلال إقامة جلسات مشتركة فيما بينهم لتجسير العلاقة بين الشريعة والحياة المعاصرة وبالرغم من أنّ هذا الأمر قد ترجم علی أرض الواقع حالياً حيث نجد نموذجاً من ذلك فی جلسات مجمع الفقه الإسلامي فی جدة، إلاّ أنه غير كافٍ قطعاً. (موسوعة الفقه الإسلامي المقارن، ج ١، ص ٨ و ٩)

ابوالقاسم گرگی می نویسد:

آنچه موجب اعجاب اینجانب است این است که از زمان تصنیف کتاب شریف «خلافة» تاکنون که هزاره «شیخ طوسی» - علیه الرحمة - تشکیل می شود - یعنی حدود ده قرن - هنوز بر حسب ظاهر، کتابی در فقه مقارن نوشته نشده است که حاوی تمام مزایای کتاب خلافة باشد یعنی بین ایجاز، حسن اسلوب، زیبایی و سلاست تعبیر، استدلال و بالآخره ذکر اقوال همه مذاهب اسلامی جمع کرده باشد. (ادوار اصول الفقه، ص: ١٠٦)

وی در کتاب دیگری می نویسد:

در این دوره (دوره چهارم علم اصول در میان شیعه: عصر کمال و اطلاق اجتهاد) به دلیل این که در مجامع علمی، آراء شیعه در کنار آراء اهل سنت قرار می گرفت و چه بسا جلسات بحث و مناظره بین دانشمندان این دو فرقه تشکیل می شد فقهای شیعه برای پاسخ به این نیاز به تدوین کتابهایی در فقه مقارن دست زدند، یعنی آراء فقهی شیعه و اهل سنت را در کنار هم قرار دادند و با استدلالی مناسب با منطق اهل سنت در مقام اثبات نظر شیعه بر آمدند. مسائل الخلافة، تألیف شیخ طوسی (قدس سره) در واقع در همین زمینه تألیف شده است و در دوره قبل کتابهای الاعلام فيما اتفقت علیه الامامية من الاحكام مما اتفقت العامة علی خلافهم تألیف شیخ مفید و الانتصار و مسائل الخلافة هر دو، تألیف سید مرتضی (ره) در همین زمینه نگاشته شده بود. (تاریخ فقه و فقها، ص: ١٨٢)

در مقدمه ی کتاب اصول فقه مقارن علامه حکیم آمده است:

یسعی العلّامة - فی دراسة الفقه المقارن من خلال بحث أصوله و قواعد الفقهية - إلى إرساء الدعائم الرئيسة للتقريب بين المذاهب الإسلامية، و ذلك بتوحيد مرجعياتها العلمية فی أصول الفقه و القواعد العامة: بأن تكون مشتركة بين الجميع، و تخضع لقوانين البحث و النقد العلمي، بعيداً عن الاختلافات العقائدية التي لا تتصل مباشرة بمباحث الأصول و القواعد

العامة. و يبدو أن العلامة الحكيم كان يؤكد هذا المنهج؛ لأنه كان يرى أن الوحدة و التقريب بين المذاهب الإسلامية لا يتحققان بمجرد الشعارات، و عقد الندوات، و إلقاء الخطب، بل لا بد من المضي في خطوات ملموسة تهدف إلى تحقيق ذلك على ساحة العمل و أرض الواقع، و كسر حاجز عدم الثقة الذي يحول بين وحدة المسلمين، و الذي تراكم على مدى تلك القرون المتتالية، مما أدى إلى أزمة عدم الثقة بالطرف الآخر، و عدم تفهمه و الإنصات له. و لذلك استشرع العلامة كل ذلك، و قام بخطوات يشهد لها بالنجاح؛ من أجل التقريب بين المذاهب الإسلامية، فمن خلال منهجه هذا استطاع أن يدخل المذاهب الإسلامية في حوار و نقاش للأسس و الركائز التي يبتنى عليها كل مذهب على صعيد الأصول و القواعد الفقهية؛ فإن التقارب يبدأ من الحوار و الاستماع إلى حجة الطرف الآخر، و من دون ذلك لا يستطيع الباحث أن يتعرف الآراء الأخرى للمذاهب الإسلامية، و لا يستطيع الاقتراب من المنهج الذي لا يعرفه، و لم يطلع عليه. من هنا تكمن أهمية المنهج المقارن الذي يصر عليه العلامة، فهو يؤدي إلى رفع حالة الالتباس، و سوء الفهم الذي ساد بين المذاهب الإسلامية مدى زمن طويل، مما يهيئ أرضية مشتركة لتوحيد المسلمين، و يجعل الحكم بين المسلمين هو الحجة و البرهان، لا التعصب المذهبي الذي هو آفة العلم. و من حسنات المنهج المقارن أنه يؤدي إلى تلاقي الأفكار و نضجها، و يكسر حالة الجمود و التقليد التي تكون سائدة داخل المذهب الواحد؛ فإنه بالاطلاع على الآراء و الحجج الأخرى يمكن الفقيه - في ضوء الموازنة و المقارنة الموضوعية - أن يحلل تلك الآراء، و يخضعها للمقاييس العلمية، و يقبلها إن وافقت تلك المقاييس، و يرفضها إن لم تطابقها، و قد جاء في الحديث الشريف: «الحكمة ضالة المؤمن، فحيثما وجد أحدكم ضالته، فليأخذها». (القواعد العامة في الفقه المقارن، ص: ٢١ و ٢٢)

آيت الله سبحانی هم در بحث تقریب مذاهب کتاب اصول الفقه المقارن فيما لا نص فيه را تالیف فرموده اند و در مقدمه ی این کتاب از بی اطلاعی و جهل شیعه و سنی از کتب و نظرات یکدیگر شکوه نموده و می نویسند:

أرجو من الله سبحانه أن يكون هذا العمل مصباحاً ينير الدرب أمام طلاب الحقيقة ويكون وسيلة لتقارب الخطى والتعاقد في مجالى العلم والعمل. فإن من أهم عوامل التفرقة هو الجهل بالطرف الآخر و بما يمتلكه من أفكار وآراء. (أصول الفقه المقارن فيما لا نص فيه ص ٨)

### جمع بندی بخش اول

در مجموع از ادله ی طرفین مشخص است که اشکال اخباریون وارد نیست و موضوع علمی که اخذ آنها از غیر اهل بیت نهی شده است علوم غیبی، اعتقادی و ماوراء الطبیعی است و بحث های آفرینشی و روش شناسی و علوم بشری که در حیطه فکر و تجربه قرار دارند هر جا که بر مبنای اصول محکم بوده و مصداق حکمت باشد می تواند مورد استفاده مومنین قرار گیرد و این حقیقت مورد اشاره ی بسیاری از آیات و احادیث هم قرار گرفته است.



## بخش دو: شبهات ناظر به اهداف علم اصول

شبهه شش: تولد علم اصول برای مقابله با ائمه ی هدی علیهم السلام

تقریر اول: هدف علم اصول و خاستگاه اش در مقابل اهل بیت علیهم السلام و برای کنار زدن آنان بوده است و رفتن شیعه به سمت این علم موجب دوری از ائمه و علم افراشتن در مقابل آنهاست.

تقریر دوم: اهداف سیاسی ضد نبوی و ضد اهل بیته، علت تولد علم اصول بوده است و لذا مصداق علم مضر و باطل است.

متن مستند شبهه از زبان محدثین و اخباریون

ملا محمد امین استرآبادی رحمه الله:

الفوائد المدنیه:

یکی از دلایلی که برای تولد علم اصول مطرح شده است توجیه غضب خلافت است. صاحب فوائد المدنیه می نویسد:

ما ذكره الاصوليون من العامة من القواعد الاصولية إنما يتجه بعضه لإنكارهم أنه صلى الله عليه وآله خلف لكل زمان معصوما مسئولا مرجعا للخلائق عالما بما تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة بوحى لا برأى، وإنكارهم حجية الأحاديث المنقولة عن العترة الطاهرة عليهم السلام. (ص ۷۵ فوائد المدنیه)

در جای دیگری علت ظهور علم اصول را طلب مناقشه و ریاست دانسته و می نویسد:

أيضا فإن أصحاب الجدل والمناظرة و من يطلب المناقشة والرئاسة اخترعوا من نفوسهم فى الديانات والشرائع أشياء كثيرة لم يأت بها الرسول ولا أقرّ بها، وابتدعوها. وقالوا لعوام الناس: هذه سنة الرسول، وحسنوا ذلك لأنفسهم حتى ظنّوا هم أن الذى قد ابتدعوه حقيقة قد أمر بها الرسول صلى الله عليه وآله. وأحدثوا فى الأحكام والقضايا أشياء كثيرة بآرائهم وعقولهم، و ضلّوا بذلك عن كتاب ربهم و سنة نبيهم و استكبروا عن أهل الذكر الذين بينهم و قد امروا أن يسألوهم عمّا اشكل عليهم، فظنّوا لسخافة عقولهم أن الله سبحانه ترك أمر الشريعة و فرائض الديانة ناقصة حتى يحتاجوا إلى أن يتموها بآرائهم الفاسدة و قياساتهم الكاذبة و اجتهدهم الباطل و ما يخرصوه و ما يخترعوه من أنفسهم. و كيف يكون ذلك! و هو يقول سبحانه و تعالى: ما فرطنا فى الكتاب من شيء و قال سبحانه: تبياناً لكل شيء و إنما فعلوا ذلك طلباً للرئاسة - كما قلنا آنفاً - و أوقعوا الخلاف و المنازعة بين الأمة، فهم يهدمون الشريعة و يوهمون من لا يعلم

آنهم ينصرونها. و بهذه الأسباب تحزبت الامّة و وقعت العداوة بينهم و صاروا إلى الفتن و الحروب و يستحلّ بعضهم دماء بعض. فإن اتّعت بعض من يعرف الحقّ من العلماء و خاطب بعض رؤسائهم في ذلك و خوفه باللّه و أربهه من عذابه عدل إلى العوامّ و قال لهم: هذا فلان! و أغرى العوامّ به و نسب إليه من القول ما لم تأت به شريعة و لا يقوله عاقل، و لا يتمكّن ذلك العالم من أن يبيّن للعوام كيف جرى الأمر في الشريعة و يوقظهم ممّا هم فيه، لمكان ما قد علمه من عصيانهم و الفهم بما قد نشئوا عليه خلفا عن سلف. و لما رأى رؤسائهم ذلك و أنّ العلماء مشتمّة من العوامّ جعلوا ذلك شرفا لهم عندهم و أوهموه أن ذلك انقطاع منهم عن القيام بالحجّة و إنّما سكوتهم و تخفّيفهم لباطل يمنعهم و أنّ الحقّ هو ما أجمعنا عليه نحن، فلا يزال ذلك دأبهم. و الرؤساء فيهم يتزايدون في كلّ يوم و اختلافاتهم تزيد و احتجاجاتهم و مناظراتهم و جدلهم تكثر، حتّى هجروا أحكام الشريعة و غيروا كتاب اللّه بتفسيرهم له بخلاف ما هو به كما قال سبحانه و تعالى: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ . و في أصل أمرهم قد خربوا الامّة من حيث لا يشعرون، و تأوّلوا أخبار الرسول بتأويلات اخترعوها من أنفسهم ما أنزل اللّه بها من سلطان، و قلبوا المعاني و حملوها على ما يريدون ممّا يقوى رئاستهم. و تفسيق أهل العلم دأبهم عند العوامّ، يتوارث ذلك ابن عن أب و خلف عن سلف إلى أن يشاء اللّه إهلاكهم و انقراضهم، و لم يزل هؤلاء الذين هم علماء العوام أعداء الحقّ في كلّ أمة و قرن، فكم من نبيّ قتلوه و وصىّ جحدوه و عالم شرّدوه، فهم بأفعالهم هذه يكونون أسبابا في نسخ الشرائع و تجديدها في سالف الدهور إلى أن يتمّ وعد اللّه إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ فهذه العلّة هي السبب في اختلاف الآراء و المذاهب. (فوائد المعصوميه ص ۵۴۰-۵۴۲)

ایشان دلیل عنایت علامه حلّی به علم اصول و وارد کردن آن در میان علوم حوزوی شیعه را نیز ذهن تیز علامه و عجله ی او در تصنیف دانسته است:

و زَعَمُهُ (ای العلامة) هذا، نشأ من حدّة ذهنه و استعجاله في التصانيف، و هو بين أصحابنا نظير الفخر الرازي بين العامّة (فوائد المدنيه ص ۳۰)

دانشنامه شاهی:

استرآبادی در دانش نامه ی شاهی علت رسوخ علم اصول در شیعه را رواج تعلیم و تعلم آن در مدارس علمیه و عدم مهارت فقهای عصر غیبت صغری در اصول فقه شیعی می داند

پس چون محمد بن احمد بن الجنید العامل بالقیاس و حسن بن علی بن ابی عقیل العمانی المتکلم به ظهور رسیدند و تقیّه شدید بود و در زمان ایشان و در مدارس و مساجد مدار تعلیم و تعلّم طریقه عامّه بود، مطالعه کتب کلام و اصول عامّه کردند چون مهارت تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از اتمه علیهم السلام منقول شده نداشتند در بعضی از مباحث فنّ کلام و فنّ اصول فقه موافقت با عامّه کردند و اختیار طریقه مرکّبه از طریقه اخباریین و طریقه عامّه کردند و بناء اجتهادات فقهیه بر آن نهادند و بعد از ایشان شیخ مفید رحمه الله از روی غفلت و حسن ظنّ به این دو فاضل،

موافقت ایشان کرده و در کلام و اصول فقه سلوک طریقه مرکبه از طریقه عامه و طریقه اخباریین کرد و از این جهت علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین چنانکه علامه حلی در بحث خبر واحد از «نهایه» ذکر کرده است و در آخر شرح مواقف و اوایل کتاب ملل و نحل نیز تصریح به آن شده. و چون شیخ مفید استاد علم الهدی و استاد رئیس الطائفه بود آن طریقه در میان افاضل امامیه شایع شده تا نوبت علامه المشارق و المغارب علامه حلی شد و چون تبخر علامه حلی در علوم از این چند و ابن عقیل و شیخ مفید بیشتر بود ایشان طریقه مرکبه را در کتب کلامیه و اصولیه بسط و رواج بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه بنا بر آن طریقه مرکبه نهادند. و چون احادیث عامه از بابت خبر واحد خالی از قرائن بود ایشان تقسیم احادیث کتب خود به اقسام اربعه مشهوره کرده بودند علامه حلی رضی الله عنه از روی غفلت احادیث کتب طایفه محقه را به اقسام اربعه تقسیم کرد با آنکه علم الهدی و رئیس الطائفه و ثقة الاسلام و شیخنا الصدوق و غیرهم تصریح کرده اند به اینکه اجماع طائفه محقه بر صحت آن شده و بعد از علامه حلی شیخ شهید رعایت طریقه او کرده و بناء تصانیف خود بر آن نهاده و بعد از ایشان سلطان مدققین شیخ علی رضی الله عنه موافقت ایشان کرده و العالم الربانی الشهید الثانی رحمه الله نیز رعایت آن طریقه کرده. تا آنکه نوبت به أعلم العلماء المتأخرین فی علم الحدیث و علم الرجال و اورعهم استاد الكل فی الكل میرزا محمد استرآبادی نور الله قبره رسید. پس ایشان بعد از آنکه جمیع فنون احادیث را به فقیر تعلیم کردند به فقیر اشاره کردند که «احیای طریقه اخباریین بکن و شبهات که معارضه با آن طریقه دارد و رفع آن شبهات بکن. مرا این معنی به خاطر میگذشت لیکن رب العزه تقدیر کرده بود که این معنی بر قلم تو جاری شود. (دانشنامه شاهی ص ۶۹ تا ۷۱)

ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله

حق المبین:

اعلم ان الناس افرقوا بعد رسول الله - صلى الله عليه و آله - فرقتين، فرقة قالوا بالاجماع في تعيين الامام و باتباع المتشابهات في العقائد و الأحكام مضافا الى المحكمات ابتغاء الفتنة و ابتغاء التأويل و اختيار المدلول قبل اختبار الدليل؛ و هم أصحاب أبي بكر بن أبي قحافة التيمي و عمر بن الخطاب العدوي و من يحذو حذوهم من الذين قالوا بالاجتهاد و الرأي في كل شيء فتبدل آراؤهم و تختلف علماؤهم؛ ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الأنفس و ان هم الا يخرصون. و هؤلاء صنفان مجتهد و مقلد؛ اما مجتهدهم فكيفية التفقه عنده استفراغ الوسع في تحصيل الظن فيما يحتاج اليه الناس من العلوم الدينية اصولية كانت او فروعية؛ من القوانين التي وضعوها و القواعد التي اخترعوها للاستعانة بها على الاستنباط من المتشابهات. و اما مقلدهم فكيفية التفقه عنده ان يأخذ من مجتهد ما استنبطه بنظره و لو بواسطة او وسائط. (حق المبین ص ۳)

وافی:

و أول من أحدث الجدل في الدين و استنباط الأحكام بالرأى و التخمين في هذه الأمة أئمة الضلال خذلهم الله ثم تبعهم في ذلك علماء العامة ثم جرى على منوالهم فريق من متأخري الفرقة الناجية بخطا و جهالة و نحن نقص عليك نبأهم

بالحق . تنبيه: إنه لما افتتن الناس بعد وفاة رسول الله ص ففرقوا في لجاج الفتن و هلكوا في طوفان المحن إلا شردمة ممن عصمه الله و بسفينة أهل البيت عليهم السلام نجاة و بالتمسك بالتقلين أبقاه استكنتم الناجون دينهم و صانوا و تينهم فاستبقى الله عز و جل بهم رمق الشريعة في هذه الأمة و أبقى بإبقاء نوعهم سنة خاتم النبيين إلى يوم القيامة. فبعث إمام هدى بعد إمام و أقام خلف شيعة لهم بعد سلف فكان لا تزال طائفة من الشيعة رضى الله عنهم يحملون الأحاديث فى الفروع و الأصول عن أئمتهم ع بأمرهم و ترغيبهم و يروونها لآخرين و يروى الآخرون لآخرين و هكذا إلى أن وصلت إلينا و الحمد لله رب العالمين. و كانوا يشبتونها فى الصدور و يسطرونها فى الدفاتر و يعونها كما يسمعونها و يحفظونها كما يتحملونها و يبالبغون فى نقدها و تصحيحها و رد زيفها و قبول صحيحها و تخريج صوابها و سليمها من خطئها و سقيمها حتى يرى أحدهم لا يستحل نقل ما لا وثوق به و لا إثبات ذلك فى كتبه إلا مقرونا بالتضعيف و مشفوعا بالترزييف طاعنا فى من يروى كل ما يروى و يسطر كل ما يحكى كما هو غير خاف على من تتبع كتب الرجال و تعرف منها الأحوال. و كانوا لا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله منحصر فى مطعون أو مجهول و ما لا قرينة معه تدل على صحة المدلول و يسمونه الخبر الواحد الذى لا يوجب علما و لا عملا و كانوا لا يعتقدون فى شىء من تفاصيل الأصول الدينية و لا يعملون فى شىء من الأحكام الشرعية إلا بالنصوص المسموعة عن أئمتهم عليهم السلام و لو بواسطة ثقة أو وسائط ثقات و كانوا مأمورين بذلك من قبل أولئك السادات و لا يستندون فى شىء منها إلى تخريج الرأى بتأويل المتشابهات و تحصيل الظن باستعانة الأصول المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد و لا إلى اتفاق آراء الناس الذى يسمى بالإجماع كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة و كانوا ممنوعين عن ذلك كله من جهتهم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالآيات الصريحة و الأخبار الصحيحة و كان المنع من ذلك كله معروفا من مذهبهم مشهورا منهم حتى بين مخالفهم كما صرح به طائفة من الفريقين. ثم لما انقضت مدة ظهور الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين و انقطعت السفراء بينهم و بين شيعتهم و طالت الغيبة و اشتدت الفرقة و امتدت دولة الباطل و خالطت الشيعة بمخالفهم و ألفت فى صغر سنهم بكتبهم إذ كانت هى المتعارف تعليمها فى المدارس و المساجد و غيرها لأن الملوك و أرباب الدول كانوا منهم و الناس إنما يكونون مع الملوك و أرباب الدول فعاشرت معهم فى مدارس العلوم الدينية و طالعوا كتبهم التى صنفوها فى أصول الفقه التى دونوها لتسهيل اجتهاداتهم التى عليها مدار أحكامهم فاستحسنوا بعضها و استهجنوا بعضها أذاهم ذلك إلى أن صنفوا فى ذلك العلم كتباً إبراما و نقضا و تكلموا فيها تكلم العامة فيه من الأشياء التى لم يأت بها الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و لا الأئمة المعصومون صلوات الله عليهم و كثروا بها المسائل و لبسوا على الناس طرق الدلائل. و كانت العامة قد أحدثوا فى القضايا و الأحكام أشياء كثيرة بآرائهم و عقولهم فى جنب الله و اشتبهت أحكامهم بأحكام الله و لم يقنعوا بإبهام ما أبهم الله و السكوت عما سكت الله بل جعلوا لله شركاء حكموا كحكمه فتشابه الحكم عليهم بل الله الحكم جميعا و إليه ترجعون و سيجزيهم الله بما كانوا يعملون. ثم لما كثرت تصانيف أصحابنا فى ذلك و تكلموا فى أصول الفقه و فروعه باصطلاحات العامة اشتبهت أصول الطائفتين و اصطلاحاتهم بعضها ببعض و انجر ذلك إلى أن التبس الأمر على طائفة منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد و الحكم بالرأى و وضع القواعد و الضوابط لذلك و تأويل المتشابهات بالتظنى و الترتى و الأخذ باتفاق الآراء و تأيد ذلك عندهم بأمور أحدها ما رأوه من الاختلاف فى ظواهر الآيات و الأخبار التى لا تتطابق إلا بتأويل بعضها بما يرجع إلى بعض و ذلك نوع من الاجتهاد المحتاج فيه إلى وضع الأصول و الضوابط. و الثانى ما رأوه من كثرة الوقائع التى لا نص فيها على الخصوص مع مسيس الحاجة إلى معرفة أحكامها. و

الثالث ما رأوه من اشتباه بعض الأحكام و ما فيه من الإبهام الذى لا ينكشف و لا يتعين إلا بتحصيل الظن فيه بالترجيح و هو عين الاجتهاد. فأولوا الآيات و الأخبار الواردة فى المنع من الاجتهاد و العمل بالرأى بتخصيصها بالقياس و الاستحسان و نحوهما من الأصول التى تختص بها العامة و الواردة فى النهى عن تأويل المتشابهات و متابعة الظن بتخصيصها بأصول الدين و الواردة فى ذم الأخذ باتفاق الآراء بتخصيصها بالآراء الخالية من قول المعصوم لما ثبت عندهم أن الزمان لا يخلو من إمام معصوم. فصار ذلك كله سببا لكثرة الاختلاف بينهم فى المسائل و تزايد ليلا و نهارا و توسع دائرته مددا و أعصارا حتى انتهى إلى أن تراهم يختلفون فى المسألة الواحدة على عشرين قولاً أو ثلاثين أو أزيد بل لو شئت أقول لم تبق مسألة فرعية لم يختلفوا فيها أو فى بعض متعلقاتها. و ذلك لأن الآراء لا تكاد تتوافق و الظنون قلما تتطابق و الأفهام تتشاكس و وجوه الاجتهاد تتعكس و الاجتهاد يقبل التشكيك و يتطرق إليه الركيك فيتشبه بالقوم من ليس منهم و يدخل نفسه فى جملتهم من هو بمعزل عنهم فظلت المقلدة فى غمار آرائهم يعمهون و أصبحوا فى لجاج أقاويلهم يغرقون. تنبيه: ليت شعرى كيف ذهب عنهم ما ينحل به عقد هذه المشكلات عن ضمائرهم أم كيف خفى عنهم ما ينقلع به أصول هذه الشبهات من سرائرهم أم لم يسمعوها حديث التثليث المشهور المستفيض المتفق عليه بين العامة و الخاصة المتضمن لإثبات الإبهام فى بعض الأحكام. و أن الأمور ثلاثة بين رشده و بين غيه و أمر مشكل يرد حكمه إلى الله و رسوله. و هلا سوغوا أن فى إبهام بعض الأحكام حكما و مصالح مع أن من تلك الحكم ما يمكن أن يتعرف و لعل ما لا يعرف منها يكون أكثر على أن الاجتهاد لا يبنى من ذلك لبقاء الشبهات بعده إن لم تزد به كلا بل زادت و زادت أ حسبوا أنهم خلصوا منها باجتهادهم كلا بل أمعنوا فيها بازديادهم أ زعموا أنهم هدوا بالتظنى إلى التنى كلا بل التثليث باقى و ما لهم منه من واق. أ و لم يدبروا قول الله عز و جل فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. أ ما طن آذانهم أن المراد بالراسخين فى العلم الأئمة ع لا هم أغفلوا عن الأحاديث المعصومية المتضمنة لكيفية الترجيح بين الروايات عند تعارضها و إثبات التخيير فى العمل عند عدم جريانه و أنه يؤخذ بخبر الأوثق و ما للقرآن أوفق أو عن آراء المخالفين أبعد و أسحق ثم التخيير على وجه التسليم المطلق. أ و ما بلغهم و بلغك بأبها أخذت من باب التسليم وسعك. أ و خفى عليهم أن قول المعصوم ع إنما يعرف بالحديث المسموع عنه عند حضوره و المحفوظ فى صدور الثقات أو المثبت فى دفاترهم عند غيبته و لا مدخل لضم الآراء معه اتفقوا أو اختلفوا. نعم قد يكون الحديث مما اتفقت الطائفة المحقة على نقله أو العمل بمضمونه بحيث اشتهر عنهم و فيما بينهم و يسمى ذلك الحديث بالمجمع عليه كما ورد فى كلام أبى عبد الله ع فى حديث الترجيح بين الروايات المتعارضة خذ بالمجمع عليه بين أصحابك فإن المجمع عليه لا ريب فيه. و هذا معنى الإجماع الصحيح المشتمل على قول المعصوم عند قدماء الشيعة لا غير. فلو أنهم تركوا المتشابه على حاله من غير تصرف فيه و سكتوا عما سكت الله عنه و أبهموا ما أبهم الله و جعلوا الأحكام ثلاثة و احتاطوا فى المتشابه و ردوا علمه إلى الله و رسوله و خيروا فى المتعارض و وسعوا فى المتناقض كما ورد بذلك كله النصوص عن أهل الخصوص لاجتماع أقوالهم و اتفقت كلمتهم و مقالهم و كانوا فقهاء متوافقين و لأحاديث أئمتهم ناقلين لا خصماء متشاكسين و عن النصوص ناقلين. و لكان كلما جاء منهم خلف دعوا لسلفهم لا كلما دخلت منهم أمة طعنت فى أختها بصلفهم و لكان كل امرئ منهم بالقرآن و الحديث منطقيا و عن الآراء سكيئا و لو أنهم فعلوا ما يوعدون به لكان خيرا لهم و أشد تنبيئا. و ليت شعرى ما حملهم على أن تركوا السبيل الذى هداهم إليه أئمة الهدى و أخذوا سبلا شتى و اتبعوا الآراء و الأهواء كل يدعو إلى طريقة و يذود عن

الأخرى. ثم ما الذى حمل مقلدتهم على تقليدهم فى الآراء دون تقليد الأئمة ع على الطريقة المثلى إن هى إلا سنة ضيزى ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون. وقد أشبعنا الكلام فى تحقيق هذه الكلمات و تشييدها بالآيات و الروايات فى كتابنا الموسوم بسفينة النجاة و فى الأصول الأصيلة و غيرهما من المصنفات و الحمد لله وحده (وافى ج ١ ص ١٣ تا ١٨)

محجبه البيضاء:

لما غلب على أراذل العرب و منافقيهم حب الرئاسة، و اشتعل فى نفوسهم نائرة الحسد و النفاسة، و نذوا ما أوصاهم به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم - فى يوم الغدير و غيره - وراء ظهورهم، و خذلوا وصيه ثم الأوصياء من بعد وصيه، الذين كانوا هم أئمة الحق، و السنة الصدق، و شجرة النبوة، و موضع الرسالة، و مختلف الملائكة، و مهبط الوحي، و معدن العلم، و منار الهدى، و الحجج على أهل الدنيا، و خزائن أسرار الوحي و التنزيل، و معادن جواهر العلم و التأويل، و الأئمة على الحقائق، و الخلفاء على الخلائق، اولى الأمر الذين أمروا بطاعتهم، و أولى الأرحام الذين أمروا بصلتهم، و ذوى القربى الذين أمروا بمودتهم، و أهل الذكر الذين أمروا بمسألتهم، و الموالى الذين أمروا بمولاتهم و متابعتهم، و أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و الراسخين فى العلم الذين عندهم علم القرآن كله تأويلا و تفسيريا، أحد السببين اللذين من تعلق بهما فازت فداحه، و ثانى الثقيلين اللذين من تمسك بهما أسفر عن حمد السرى صباحه الذين مثلهم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي، و من تخلف عنه غرق، الذين إذا نطقوا نطقوا بالصواب، و أتوا بالحكمة، و فصل الخطاب، و عرفوا كيف تؤتى البيوت من الأبواب، فلما خذلهم الأولون استبهم أمرهم على الآخرين و ذلك لأنه لما جرى فى الصحابة ما جرى و خدع بهم عامة الورى أعرض الناس عن الثقيلين و تاهوا فى بيداء ضلالتهم عن النجدين إلا شزيمة من المؤمنين، فمكتوا بذلك سنين، و عمهوا فى غمرتهم حتى حين، و كان العلم مكتوما و أهله مظلوما، لا سبيل لهم إلى إبرازه إلا بتعميته و إلغازه، ثم خلف من بعدهم خلف غير عارفين الولاية، و لا ناصبين العداوة، [و] لم يدروا ما صنعوا، و عمّن أخذوا، فعمدوا إلى طائفة ممارين من أهل الأهواء، و قوم مرءيين من الجهلاء و زعموا أنهم من العلماء، فكانوا يفتونهم بالآراء و ذلك لأن جملة ما كان عندهم من حديث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى الحلال و الحرام و الفرائض و الأحكام ليست إلا أربعة آلاف على ما قالوه و لم يكفهم ذلك، فإذا نزلت حادثة و لم يكن لهم فيها رواية خاضوا فى استنباط الحكم فيها بالرأى من أصول وضعوها و قواعد أسسوها استنادا إلى رواية كانت من اختلاق أئمتهم، و افتراء رؤسائهم، و كانوا وضعوها لترويج أهوائهم قالوا: «إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لمعاد بن جبل حين وجهه إلى اليمن: بم تقضى؟ قال: بالكتاب، قال: فما لم يكن فى الكتاب؟ قال: فبالسنة، قال: فما لم يكن فى السنة؟ قال: اجتهدت رأيت، قال: الحمد لله الذى فقه رسول رسوله» و هذه الرواية كذبها القرآن فى آيات كثيرة منها قوله تعالى: «و لا تقف ما ليس لك به علم» و قوله عز و جل: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»، و «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»، و قوله تعالى: «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، و قوله جل اسمه: «وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»، و قوله: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» و لم يقل: بما رأيت فلو كان الدين بالرأى لكان رأى النبى صلى الله عليه و آله و سلم أولى من رأى من ليس بمعصوم، و من الخطأ أقرب إليه من الإصابة، فإن التشريع لا يجوز إلا بالوحي «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» و نحن مأمورون بحكم الحديث النبوى صلى الله عليه و آله و سلم أن نضرب بالحديث ضرب الحائط إذا كان مخالفا للكتاب، و بالجملة غمضوا العينين، و رفضوا الثقيلين، و أحدثوا

فى العقائد بدعا، و تحزبوا فيها شيعا، و اخترعوا فى الأحكام أشياء حكموا فيها بالآراء، و فرعوا تفرعات دقيقة لا يحتاج إلى شىء منها، حكموا فيها بالأهواء حتى بدا بينهم بتخالفهم العداوة و البغضاء و زادوا و نقصوا فى التكليف، و صنفوا فيها تصانيف حتى كثر الاختلاف و خيف على بيضة الإسلام من شيوخ القول بالجزاف، فمنعتهم ملوكهم من الاجتهاد على السعة و حصروا المجتهد فى الأربعة، و اعتمد جمهورهم فى الأصول على قول رجل يقال له: أبو الحسن الأشعريّ و كان يقول بالجبر، و بالصفات الزائدة، و إثبات القدماء الثمانية إلى غير ذلك، ثم لم يف الناس بذلك و لم يمتنعوا من منع أولئك بل اتسعوا فى أهوائهم و أكثروا من آرائهم قرنا بعد قرن حتى آل الأمر إلى ما آل و كان فيهم و بين أظهرهم الأئمة الحقّ الذين أقامهم الله مقام رسوله صلى الله عليه و آله و سلمّ واحدا بعد واحد. و كان فى وصية رسول الله صلى الله عليه و آله و سلمّ رؤساءهم فى حجة الوداع بمشهد من سبعين ألف عدد قوم موسى عليه السلام حين خلف فيهم هارون و ذهب إلى ميقات ربّه فاتخذوا العجل من بعده أن قال لهم فى جملة أقواله فى خطبته بغدير خم: «معاشر الناس أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة كما أمركم الله عزّ و جلّ فإن طال عليكم أمد فقصرتم أو نسيتم فعلى وليكم و مبين لكم، الذى نصبه الله عزّ و جلّ بعدى و من خلقه الله منى و منه يخبركم بما تسألون منه و يبين لكم ما لا تعلمون، ألا إنّ الحلال و الحرام أكثر من أن أحصيها و اعرفهما فأمر بالحلال و أنهى عن الحرام فى مقام واحد، فأمرت أن آخذ البيعة عليكم و الصفة لكم بقبول ما جئت به عن الله فى على أمير المؤمنين و الأئمة من بعده، الذين هم منى و منه أمة قائمة منهم المهدي إلى يوم القيامة الذى يقضى بالحق، معاشر الناس كلّ حلال دللتكم عليه و كلّ حرام نهيتكم عنه، فإننى لم أرجع عن ذلك و لم أبدل، ألا فاذكروا ذلك و احفظوه و تواصلوا به و لا تبدلوه و لا تغيروه- الحديث بطوله - و فيه أشياء آخر من هذا القبيل فكتموه و بدلوه و غيروه فضلّوا و أضلّوا، و قد أخبر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلمّ عن ذلك بما رووه عنه فى كتبهم أنّه قال: «ليردنّ الناس من أصحابى على الحوض حتى إذا عرفتهم اختلجوا دونى فأقول: أصحابى - و فى رواية اصحابى اصحابى - فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك». قال أمير المؤمنين عليه السلام: «يا معشر شيعتنا و المنتحلين ولا يتنا إياكم و أصحاب الرأى فإنهم أعداء السنن، تفلتت منهم الأحاديث أن يحفظوها و أعيتهم السنّة أن يعوها فاتخذوا عباد الله خولا، و ماله دولا، فذلت لهم الرقاب و أطاعهم الخلق أشباه الكلاب، و نازعوا الحقّ و أهله، و تمثّلوا بالأئمة الصادقين، و هم من الكفار [الجهال] الملاعين، فسئلوا عمّا لا يعلمون فأنفوا أن يعترفوا بأنهم لا يعلمون فعارضوا الدين بآرائهم و ضلّوا فأضلّوا، أمّا لو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين أولى بالمسح من ظاهرهما». و لمّا فات علماء العامّة و صوفيّتهم ما فات من معرفة الإمام و العلم بمسائل الحلال و الحرام و الفرائض و الأحكام كما ينبغى استغرقوا فى بحر البدع و الضلالة و تاهوا فى ببداء الحيرة و الجهالة فرمما يروى عن أحدهم أنّه كان يفرط فى إعتاب نفسه بما لا عائدة فيه إليه و ربما يفرط فيما هو فرض عليه، و لهذا تركنا ذكر أكثر ما نقله أبو حامد عنهم فى هذا الكتاب من أقوالهم و أفعالهم فيما يحتاج فيه إلى السّماع إذ لا فائدة فيه و لا انتفاع. قال مولانا الكاظم عليه السلام فى قول الله تعالى: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» «يعنى من اتّخذ دينه رأية بغير إمام من أئمة الهدى». و قال مولانا الباقر عليه السلام: كلّ من دان بعبادة يجهد فيها نفسه و لا إمام له من الله فسعيه غير مقبول و هو ضالّ متحيرّ و الله شأنى لأعماله - الحديث -» و قال عليه السلام: «قال الله تعالى: لأعذبنّ كلّ رعية فى الإسلام دانت بولاية كلّ إمام جائر ليس من الله و إن كانت الرعية فى أعمالها برة تقيّة و لأعفونّ عن كلّ رعية فى الإسلام دانت بولاية كلّ إمام عادل من الله و إن كانت الرعية فى أنفسها ظالمة مسيئة». (المحجة البيضاء، جلد ١، ص: ٥٠ تا ٥٤)

ان الإجماع اتفاق على حكم شرعى فمنه معقول يصلح لأن يكون حجة على العاقل. و منه منقول لا يصلح لأن يكون حجة على العاقل. (فأما القسم الأول) فهو ما أفاد العلم بالاتفاق بحيث لا يخفى على أحد بل يصير من ضروريات دين الإسلام إن كان إجماع الأمة أو ضروريات مذهب أهل البيت عليهم السلام ان كان إجماع الطائفة المحقة فيقول به كل من يقول بالإسلام أو مذهب أهل البيت عليهم السلام كتحريم الخمر فى الأول و مسح الرجلين فى الوضوء فى الثانى. و مثل هذا الاجتماع يمتنع أن ينعقد إلا بنص جلى محكم متواتر مقطوع به لا معارض له بحيث لا يشوبه شك و لا تعتريه شبهة كالأيات المحكمة و الأحاديث المتواترة التى وردت فى المتالين بدون هذا لا يكون و مع مثل هذا النص المقطوع به و ان استغنى عنه الإجماع إلا أن النص يقوى بالإجماع قوة لا تقبل المخالفة بشبهة. و لهذا يقدم مثل هذا الإجماع على خبر الواحد و يرد به الخبر الصحيح و يعد ركنا من أركان الدين و يجعل دليلا من الدلائل المقطوع بها. و اليه أشار الصادق عليه السلام فى حديث الخيرين المتعارضين بقوله «خذ بالمجمع عليه بين أصحابك» فإن المجمع عليه لا ريب فيه و ليس للآراء مدخل فيه أصلا و المعول فيه ليس إلا على قول من لا يجوز عليه الخطأ المسموع فيه ظاهرا من غير ريب فيه و لا فى قوله و لذلك اتفق الأصوليون على أن الإجماع لا بد له من مستند و اتفق أصحابنا منهم على أن حجتيه لاشتماله على قول المعصوم و إنما يصح هذا إذا كان قوله ظاهرا محكما مقطوعا به غير متشابه و لا خفى فإن الآراء محال ان تتفق اللهم إلا أن يلجأ أصحابها إلى الاتفاق ببرهان واضح أو نص قاطع أو نقلهم التقليد لقللة المعرفة بما نشأوا عليه من غير بصيرة أو يشملهم مرض من عناد أو حسد أو نفاق أو نحوها و غير ذلك لا يكون (و لا يزالون مختلفين إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ) و لذلك خلقهم أى لأجل الاختلاف و هذا واضح لمن له ذوق سليم و طبع مستقيم على أن القول بالرأى دأب العامة ليس من طريقة أصحابنا القدماء الأخباريين فى شىء سواء اتفقوا عليه أو اختلفوا فيه و إنما طريقة القدماء و القول بالمسموع من أهله ليس إلا. قال الصادق عليه السلام فى رسالة كتبها الى بعض أصحابه رواها فى روضة الكافى فى كلام له عليه السلام طويل: و قد عهد إليهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قبل موته فقالوا نحن بعد ما قبض الله رسوله صلى الله عليه و آله و سلم يسعنا أن نأخذ بما اجتمع عليه رأى الناس بعد قبض الله رسوله و بعد عهده الذى عهدنا إينا و أمرنا به مخالفة لله و لرسوله فما أحد أجرى على الله و لا أبين ضلالة ممن أخذ بذلك و زعم ان ذلك يسعه. و الله ان الله على خلقه أن يطيعوه و يتبعوا أمره فى حياة محمد صلى الله عليه و آله و سلم الحديث بطوله و فى هذا الحديث (اتبعوا آثار رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فخذوا بها و لا تتبعوا أهوائكم و رأيكم فتضلوا فإن أفضل الناس عند الله من اتبع هواه و رأيه بغير هدى من الله) و فيه أيضا (أيتها العصابة المرحومة الحافظ لله لهم أمرهم عليكم بآثار رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و سنته و آثار الأئمة الهداة من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من بعده و سنتهم فان من أخذ بذلك فقد اهتدى و من ترك ذلك و رغب عنه ضل لأنهم هم الذين أمر الله بطاعتهم و ولايتهم). و فى الكافى أيضا فى باب الضلال بإسناده عنه عليه السلام قال (أما انه شر عليكم ان تقولوا بشىء ما لم تسمعه منا) و عنه عليه السلام (ان الناس سلخوا سبلا شتى منهم من أخذ هواه و منهم برأيه و انكم أخذتم بأمر له أصل) و عنهم عليهم السلام (من أخذ علمه من كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه و آله و سلم زالت الجبال قبل أن يزول و من أخذ دينه من أفواه الرجال رده الرجال). و فى التهذيب بإسناده الصحيح عن الصادق عليه السلام قال (إننا إذا وقفنا بين يدي الله تعالى و قلنا يا ربنا أخذنا بكتابك و قال الناس رأينا رأينا و يفعل الله بنا و بهم ما أراد) و



من روایة أخرى (عملنا بکتابک و سنة رسوله) إلى غير ذلك من الروایات فی هذا المعنى و هى كثيرة جدا. و قد أوردنا نبذا منها فی کتابنا المسمى بالأصول الأصلية مع كلام بلیغ للفضل بن شاذان النیسابوری فی هذا الباب. (و أما القسم الثانى): فهو غير ما ذکرنا مما یسمونه إجماعا و ینقلونه مما لا مستند له من کتاب و لا سنة اوله مستند متشابه یتتغون تأویله بغير قدم راسخ فی العلم و إنما المعول فیہ علی آرائهم من غير علم و لا هدی و لا کتاب منیر. و أول من ابتدع ذلك فی الإسلام أصحاب سقیفة بنی ساعدة خذلهم الله فإنهم لما أرادوا استخلاف الأول التجأوا الی مثل هذا التلیس و المکر و دعوا الناس الی ذلك عنادا و حسدا فأتبعهم الرعاع و السفلة و طعام الناس و غثاؤهم تقلیدا أو غباوة من غير بصیرة و لم یتحقق فی الإسلام إجماع من هذا القسم أكثر قاتلا منه و مع ذلك فلا خفاء فی بطلانه لأنه كان من غير نص واضح من صاحب الشرع بل النص كان علی خلافه و انما كان بمجرد الآراء و الأهواء كقول بعضهم ان علی بن أبی طالب علیه السلام أفضل الصحابة الا أن الخلافة انما فوضت الی أبی بكر لمصلحة رأوها و قاعدة دینیة راعوها من تسکین نائرة الفتنة و تطیب قلوب عامة الخلق فان عهد الحروب التى جرت فی أيام النبوة كان قریبا و سیف أمير المؤمنین عن دماء المشرکین من قریش و غیرهم لم یجف و الضغائن فی صدور القوم من طلب التآمر كما هى فما كانت القلوب تمیل کل الميل و تنقاد الرقاب کل الانقیاد و كانت المصلحة ان یكون القائم بهذا الشأن ممن عرفوه بالین و التودد الی غیر ذلك من الترهات ثم صار هذا الإجماع امام الإجماعات الباطلة فی الإسلام إلى الآن بل بتمثله ضل من ضل عن طریق الهدی فی الأولین و الآخیرین ما حجتهم علی الضلالة إلا مثل هذا الإجماع و هذا الاجتهاد كقولهم إنا وجدنا آباءنا كذلك یفعلون و قولهم أبشر یتهدوننا. (الشهاب الثاقب، ص: ۷۳ تا ۷۶)

ده رساله:

سبب آن اختلاف آن بود که چون اهل ضلالت سر از متابعت کتاب و اهل بیت رسول الله (ص) باز زدند، علم کلام و فن جدل را که به جهت رد بر مبتدعه و اسکات اعدای دین موضوع است، تدوین کرده اند و تکثیر مسائل آن به آراء و اهواء خود نمودند، به گمان آنکه به تصحیح اصول عقاید دینیہ خود بدان می کنند و همچنین علم اصول فقه را که آن نیز فنی است از جدل و بنای آن بر ظنون و اهیہ است که اتفاق آراء در آن بسیار نادر است، وضع کردند تا استنباط احکام شرعیہ و مسائل فرعیہ به آن نمایند و طائفه امامیه در زمان خوف و تقیہ می بودند و با منسوبین به علم اهل ضلالت، مخالفت تمام می نمودند، و از ایشان سخنان باطل در کسوت حق می شنیدند بلکه در صغر سن با کتب ایشان الفت می گرفتند، چنانکه بعضی از فضلا بیان فرموده اند، چرا که متعارف و متداول در مدارس و مساجد و غیر آن کتب ایشان می بوده و تعلیم تعلم در آن جاری می شد، زیرا که ملوک و ارباب دول از ایشان بودند و مردمان تابع ملوک و ارباب دول می باشند چنانکه گفته اند «الناس علی دین ملوکهم» و بدین منوال مدت گذشت تا آنکه اشتباه تمام در اصول طائفتین پیدا شد و علم با جهل مختلط گردید و در اموری چند که خدا و رسول خدا در آنها سخن نگفته بودند و از آن سکوت فرموده بودند، سخن گفتند و مجادله و مناظره [نمودند] و کار به این حد از اختلاف انجامید، و طریق قدمای مشایخ امامیه - رضوان الله علیهم - که اقتضار بر مجرد سماع بود از اهل عصمت - صلوات الله علیهم - در همه احکام از اصول و فروع متروک شد و حکم به آراء و اهواء که شیوه اهل ضلالت است در آن طائفه نیز پدید آمد، با آنکه در

محکومات قرآن چندین جا نهی از متابعت ظن و رأی وارد شده و در اخبار اهل البیت علیهم السلام نیز چندین موضع نهی از متابعت رای و اجتهاد و فتوی به غیر سماع از اهل عصمت و سؤال از اهل ذکر که امر به آن در قرآن واقع شده است. و چون متابعت ظن و رأی و پیروی عقل و عاقلی در امور دینی و مسایل شرعی از اصول تا فروع توان نمود با این همه اختلاف و تباین که در عقول و آرای بنی آدم می‌باشد؟ هیئات هیئات، بهترین طریق آن است که همه امت، جمیع مسائل شرعی را از اصول و فروع از پیغمبر [ص] یا از اوصیای پیغمبر [ص] که از خطا و زلل معصومند اخذ نموده به آن متمسک شوند و در هر چه حکمی معتبر [معین] نرسیده باشد، توقف نمایند و به عقل [عقول] ناقص خود تصرف نکنند، تا آن کس را که حق تعالی توفیق حکمت و استعداد علم تحقیقی داده باشد بعد از مجاهده و متابعت شرع، به سر آنها برسد و از حسیض تقلید به ذروه تحقیق ترقی نموده، عالم ربانی گردد. و هر که نه چنین باشد، به سبب تقلید عقاید حقه و فعل اعمال صالحه رستگار گردد و این طریق قدما امامیه- رضوان الله علیهم- (است) و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره بدین فرموده آنجا که می‌فرماید «الناس ثلثة اما عالم ربانی او متعلم علی سبیل النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق (یمیلون مع کل ریح) لم یستضیوا بنور العلم و لم یلجأوا الی رکن وثیق» الحدیث. (ده رساله ۱۱۷ تا ۱۱۹)

چون اهل ضلالت سر از متابعت اهل بیت (ع) کشیدند و مستندی دیگر نداشتند ناچار اصلی چند از پیش خود وضع کردند مثل قیاس و استحسان و اتفاق آرای مردمان و تأویل متشابهات قرآن به آرای خود و غیر آن از اصول واهیه که اتفاق ظنون در امثال آن از ممتنع است و هر روز رأی جدید در آن سانح می‌شود، مثل آن که امر به شیء مستلزم نهی است از ضد آن، و نهی در عبادت مستلزم فساد آن عبادت است الی غیر ذلک و بسیاری از مزخرفات و جهالات که به کار هیچکس نمی‌آید، داخل مسایل دینی کرده‌اند هم در اصول و هم در فروع، و جاهلان را در گمان افکندند که دانستن آنها ضروری است بلکه از اهم مسایل دینی است با آن که نه در قرآن از آن اثری بود و نه از سنت خبری. و جماعتی از متاخرین اصحاب ما را بعضی از [آن] اصول و جهالات مستحسن افتاده تابع ایشان شدند در آنها و بر منوال ایشان تنیدند و بنابراین ایشان را همگی لازم شد که قایل شوند به این که حق سبحانه و تعالی- و العیاذ باللّه- تقصیر فرموده باشد در تکمیل دین یا پیغمبر (ص) حاشا تقصیر فرموده باشد در تبلیغ آن، و قایل شوند به اینکه خدا و رسول- حاشاهما- محتاجند به علمای اهل ضلالت تا ایشان اصلی چند وضع کنند و دین را به آنها تمام نمایند و هر چه ایشان را به خاطر رسد فتوی نیز متبدل گردد و دین پیغمبر بگردد- و العیاذ باللّه- و ایشان راست که هر چه خواهند حکم کنند و بر خداست که هر چه ایشان حکم کنند راضی شود- تعالی الله و الرسول عما یقول الظالمون علوا کبیرا-.

(ده رساله فیض کاشانی: ۱۲۳ و ۱۲۴)

اصول اصلیه:

استشهاد ملا محسن از ابن ابی الحدید در آغاز اجتهاد توسط خلفای اول و دوم:

لَمَّا كَانَ أَهْلُ الْخِلاَفِ الْمَتَّسِمِينَ بِالسَّنَةِ جَاهِلِينَ بِالْكِتَابِ وَ السَّنَةِ مُنْكَرِينَ لِفَضْلِ أُمَّةِ الْحَقِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ اضْطَرُّوا إِلَى الْقَوْلِ بِالرَّأْيِ وَ الْاجْتِهَادِ وَ انْكَارِ كَوْنِ أَحْكَامِ الشَّرْعِ كُلِّهَا مُبَيَّنَةً فِي الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ فَأَنْهَمُ انْفِوَانِ لَا يَعْلَمُوهَا، وَ أَيْضًا فَإِنَّ أُمَّتَهُمْ

كانوا مجتهدين فى الاحكام لانهم كانوا اصحاب اغراض واهواء فكانوا يتبعونهم فى ذلك واما الشيعة فلعلم ائمتهم عليهم السلام بجميع احكام الشرع و تبليغهم اكثر الاحكام اليهم لم يحتاجوا الى ذلك و لم يأنفوا من رد بعض الاحكام الى ائمتهم عليهم السلام. و مما يدل على ان ائمة اهل الخلاف سئوا لهم الاجتهاد و القول بالرأى ما قاله ابن ابى الحديد من علمائهم فى شرحه لنهج البلاغة فانه قال عند رده على من زعم ان عمر كان احسن سياسة و اصح تدبيراً فى الحروب و غيرها من امير المؤمنين عليه السلام ما محصله: ان امير المؤمنين عليه السلام كان مقيداً بقيود الشريعة ملتزماً لاتباعها و ان عمر كان مجتهداً يعمل بالقياس و الاستحسان و المصالح المرسله، و يرى تخصيص عموماً بالنصوص بالاراء و الاستنباط من اصول تقتضى خلاف ما يقتضيه عموم النصوص، و يكيد خصمه و يأمر امراءه بالكيد و الحيلة، و يؤدب بالدره و السوط من يغلب على ظنه انه يستوجب ذلك و يصفح عن آخرين قد اجترموا ما يستوجبون به التأديب؛ كل ذلك بقوة اجتهاده و ما يؤديه اليه نظره و لم يكن امير المؤمنين عليه السلام يرى ذلك، و كان يقف مع النصوص و الظواهر و لا يتعداها الى الاجتهاد و الاقيسة، و يطبق امور الدنيا على امور الدين؛ و يسوق الكل مسوقاً واحداً، و لا يضع و لا يرفع الا بالكتاب و النص فاختلف طريقاهما فى الخلافة و السياسة؛ الى آخر ما قاله فى ذلك أخذنا منه موضع الحاجة. (الأصول الأصيله (چاپ قديم ص ۱۴ و ۱۵ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج ۱۰ ص ۲۱۲ و ۲۱۳)

سفینه النجاة:

لما افتتن الناس بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فغرقوا فى لجج الفتن، و هلكوا فى طوفان المحن، إلا شردمة ممن عصمه الله، و بسفينة أهل البيت نجاه، و بالتمسك بالتقلين أبقاه. استكنتم التاجون دينهم، و صانوا دينهم، فاستبقي الله عزوجل بهم رمق الدين فى هذه الأمة، و أبقي بإبقاء نوعهم سنة خاتم النبيين صلى الله عليه وآله و سلم إلى يوم القيامة، فبعث إماماً بعد إمام، و خلف شيعة لهم بعد سلف، فكان لا تزال طائفة من الشيعة - رضى الله عنهم - يحملون الأحاديث فى الأصول و الفروع عن أئمتهم عليهم السلام بأمرهم و ترغيبهم، و يروونها لآخرين، و يروى الآخرون لآخرين، و هكذا إلى أن وصلت إلينا و الحمد لله رب العالمين و كانوا يثبتونها فى الصدور، و يسطرونها فى الدفاتر، و يعونها كما يسمعونها، و يحفظونها كما يتحملونها، و يبالغون فى نقدها و تصحيحها، و رد زيغها و قبول صحيحها، و تخريج صوابها و سليمها من خطأها و سقيمها حتى يرى أحدهم لا يستحل نقل ما لا وثوق به، و لا إثبات ذلك فى كتبه إلا مقروناً بالتضعيف، و مشعوراً بالتزيف؛ طاعناً فيمن يروى كل ما يروى، و يسطر كل ما يحكى؛ و يظهر هذا لمن يتبع كتب الرجال، و يتعرف منها الأحوال. و كانوا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله منحصراً فى مطعون، أو مجهول، و ما لا قرينة معه تدل على صحة المدلول، و يسمونه خبر الواحد الذى لا يوجب علماً و لا عملاً. و كانوا لا يعتقدون فى شىء من تفاصيل الأصول الدينية، و لا يعملون فى شىء من الأحكام الشرعية إلا بالنصوص المسموعة عن أئمتهم - عليهم أفضل الصلوات - و لو بواسطة ثقة، أو وسائط ثقات. و كانوا مأمورين بذلك من قبل أولئك السادات، و لا يستندون فى شىء منها إلى تخريج الرأى بتأويل المتشابهات، و تحصيل الظن باستعانة الأصول المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد، و لا إلى اتفاق آراء الناس الذى يسمى بالإجماع - كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة - و كانوا ممنوعين عن ذلك كله من جهتهم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالآيات الصريحة و الأخبار الصحيحة، و كان المنع من ذلك كله

معروفاً من مذهبهم، مشهوراً منهم، حتى بين مخالفيهم؛ كما صرح به طائفة من الفريقين. (سفينة النجاة والكلمات الطريفة، سفينة النجاة، ص: ١٩ و ٢٠)

الفصل الثاني: إشارة إلى سبب حدوث الاجتهاد والإجماع عند الإمامية وشبهاتهم فيه. - ثم، لما انقضت مدة الأئمة المعصومين - صلوات الله عليهم - وانقطعت السفراء بينهم وبين شيعتهم، وطالت الغيبة، واشتدت الفرقة، وامتدت دولة الباطل، خالطت الشيعة مخالفيهم، وألفت في صغر سنهم بكتبتهم - إذ كانت هي المتعارف تعليمها في المدارس والمساجد وغيرها؛ لأن الملوك وأرباب الدول كانوا منهم، والناس إنما يكونون مع الملوك وأرباب الدول - فعاشرت معهم في مدارس العلوم الدينية، وطلعوا كتبهم التي صنّفوها في أصول الفقه التي دونوها لتسهيل اجتهاداتهم التي عليها مدار أحكامهم، فاستحسنوا بعضاً واستهجنوا بعضاً، أداهم ذلك إلى أن صنّفوا في ذلك العلم كتباً، إبراماً ونقضاً، وتكلموا فيها تكلم العامة فيه من الأشياء التي لم يأت بها الرسول والأئمة المعصومون - صلوات الله عليهم - وكثروا بها المسائل، ولبسوا على الناس طرق الدلائل. وكان العامة قد أحدثوا في القضايا والأحكام أشياء كثيرة بآراءهم وعقولهم في جنب الله، واشتبهت أحكامهم بأحكام الله، ولم يقنعوا بإبهام ما أبهم الله، والسكوت عما سكت الله، بل «جعلوا لله شركاء»، حكّموا حكمه، فتشابه الحكم عليهم، بل لله الحكم جميعاً وإليه يرجعون، وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون. ثم، لما كثرت تصانيف أصحابنا في ذلك، وتكلموا في أصول الفقه وفروعه باصطلاحات العامة، اشتبهت أصول الطائفتين و اصطلاحاتهم بعضاً ببعض، وانجر ذلك إلى أن التبس الأمر على طائفة منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد والحكم بالرأى، ووضع القواعد والضوابط لذلك، وتأويل المتشابهات بالتظني والترى، والأخذ باتفاق الآراء. وتأيّد ذلك عندهم بأمر: أحدها) ما رأوه من الاختلاف في ظواهر الآيات والأخبار التي لا تتطابق إلّا بتأويل بعضها بما يرجع إلى بعض؛ وذلك نوع من الاجتهاد المحتاج فيه إلى وضع الأصول والضوابط. والثاني) ما رأوه من كثرة الوقائع التي لا نصّ فيها على الخصوص مع ميسس الحاجة إلى معرفة أحكامها. والثالث) ما رأوه من اشتباه بعض الأحكام، وما فيه من الإبهام الذي لا ينكشف ولا يتعين إلّا بتحصيل الظنّ فيه بالترجيح؛ وهو عين الاجتهاد. - فأولوا الآيات والأخبار الواردة في المنع من الاجتهاد والعمل بالرأى، بتخصيصها بالقياس والاستحسان ونحوهما من الأصول التي يختصّ بها العامة؛ والواردة في النهي عن تأويل المتشابهات ومتابعة الظنّ، بتخصيصها بأصول الدين؛ والواردة في ذمّ الأخذ باتفاق الآراء، بتخصيصها بالآراء الخالية عن قول المعصوم عليه السلام - لما ثبت عندهم أنّ الزمان لا يخلو من إمام معصوم عليه السلام - فصار ذلك كلّ سبباً لكثرة الاختلاف بينهم في المسائل، وتزايد ليلاً ونهاراً، وتوسّع دائرته مدداً وأعصاراً حتى انتهى إلى أن تراهم يختلفون في المسألة الواحدة على عشرين قولاً، أو ثلاثين، أو أزيد، بل لو شئت أن أقول: لم تبق مسألة فرعية لم يختلفوا فيها، أو في بعض متعلقاتها، لقلت؛ وذلك لأنّ الآراء لا تكاد تتوافق، والظنون قلما تتطابق، والأفهام تتشاكس، وجوه الاجتهاد تتعاكس، والاجتهاد يقبل التشكيك، ويطرق إليه الركيك، ويتشبه بالقوم من ليس منهم، ويدخل نفسه في جملتهم من هو بمعزل عنهم؛ فطلت المقلدة في غمار آراءهم يعمهون وأصبحوا في لجج أقاويلهم يغرقون. (سفينة النجاة والكلمات الطريفة، سفينة النجاة، ص: ٢٢ تا ٢٤)

دلیل دیگری که برای مکتوب شدن علم اصول و رواج آن در میان شیعه مطرح شده است اندراس اصول اربعه مئه و کتب حدیثی است که علامه مجلسی آن را ذکر نموده است و در ادامه می آید.

و الذی بعث المتأخرین (نور الله مرقدهم) علی العدول عن متعارف القدماء و وضع ذلك الاصطلاح الجديد هو أنه (لما) طالت الأزمنة بينهم و بین الصدر السالف و آل الحال إلى اندراس بعض کتب الأصول المعتمدة لتسلط حکام الجور و الضلال و الخوف من إظهارها و انتساخها و انضم إلى ذلك اجتماع ما وصل إليهم من کتب الأصول فی الأصول المشهورة فی هذا الزمان و التبست الأحادیث المأخوذة من الأصول المعتمدة بالمأخوذة من غیر المعتمدة و اشتبهت المتكررة ف کتب الأصول بغير المتكررة، و خفی عنهم قدس الله أرواحهم کثیر من تلك الأمور التي كانت سبب وثوق القدماء بکثیر من الأحادیث، و لم يمكنهم الجری علی أثرهم فی تمييز ما يعتمد عليه مما لا یرکن إليه، فاحتاجوا إلى قانون یتمیز به الأحادیث المعتمدة من غیرها و الموثوق بها عما سواها، فقرروا لنا (شکر الله سعيهم) ذلك الاصطلاح الجديد. و قربوا لنا البعيد و وصفوا الأحادیث المنقولة فی کتبهم الاستدلالية بما اقتضاه ذلك الاصطلاح من الحسن و الصحة و التوثيق. و أول من سلك هذا الطريق من علمائنا المتأخرین شیخنا العلامة جمال الحق و الدین حسن بن مطهر الحلبي (قدس الله روحه) (روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقيه ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۱۹)

شیخ حر عاملی رحمه الله

دلیل دیگری که برای عنایت شیعه به علم اصول و ورودش در این علم مطرح شده است رقابت علمی با اهل سنت و جلوگیری از مذمت شیعه و نبود کتاب اصول در میان شیعه است.

شیخ طوسی در مقدمه ی کتاب العده می نویسد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ، مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ. قد سألتكم أيُّدكم اللهُ إِملاء مختصر في أصول الفقه، يحيط بجميع أبوابه على وجه الاختصار والإيجاز، على ما تقتضيه مذاهبنا، و توجيه أصولنا، فإنَّ من صَنَّف في هذا الباب سلك كلِّ قوم منهم المسالك التي اقتضاها أصولهم، و لم يصنف أحد من أصحابنا في هذا المعنى، إلا ما ذكره شيخنا أبو عبد الله رحمه الله في المختصر الذي له في أصول الفقه و لم يستقصيه، و شدَّ منه أشياء يحتاج إلى استدراكها، و تحريرات غير ما حرَّرها فإن سيدنا الأجل المرتضى قدس الله روحه و إن كثر في أماليه و ما يقر عليه شرح ذلك، فلم يصنف في هذا المعنى شيئاً يرجع إليه، و يجعل ظهراً يستند إليه. و قلت: إن هذا فن من العلم لا بد من شدة الاهتمام به، لأن الشريعة كلها مبنية عليه، و لا يتم العلم بشيء منها من دون إحكام أصولها، و من لم يحكم أصولها فإنما يكون حاكياً و مقلداً، و لا يكون عالماً، و هذه منزلة يرغب أهل الفضل عنها. و أنا مجيبكم إلى ما سألتكم عنه، مستعينا بالله و حوله و قوته، و أسأله أن يعنى على ما يقرب من ثوابه، و يبعد من عقابه. و أقدم في أول الكتاب فصلاً يتضمن ماهية أصول الفقه، و انقسامها، و كيفية ترتيب أبوابها، و تعلق بعضها ببعض، حتى أن الناظر إذا نظر فيه و وقف على الغرض المقصود بالكتاب، و تبين من أوله إلى آخره. و الله تعالى موفق للصواب. (العهده ج ۱ ص ۳)

يكي ديگر از دلایلی که شیخ حر عاملی به نقل از کتاب الزام الناصب می آورد مقابله علمی با امام صادق علیه السلام است:

قال صاحب كتاب إزّام النواصب بامامة علي بن أبي طالب عند ذكر مذاهب السنة وانهم أحدثوا أربعة مذاهب في زمن المنصور و عملوا فيها بالرأى و القياس و الاستحسان و الاجتهاد و السبب في احداث هذه المذاهب ان الصادق عليه السلام اجتمع عليه أربعة آلاف راويا يأخذون عنه العلم و خاف المنصور ميل الناس اليه و أخذ الملك منه، فأمر أبا حنيفة و مالكا باعتزال الصادق عليه السلام و احداث مذاهبه غير مذهبه فاعتزلا عن الصادق عليه السلام و أحدثا مذاهبا غير مذهبه و عملا فيه بالرأى و الاستحسان و القياس و الاجتهاد ثم تابعهما الشافعي و أحمد بن حنبل و استقرت مذاهب السنة في الفروع على هذه الأربعة مذاهب و بقيت الشيعة الإمامية على المذهب الذي كان عليه النبي صلى الله عليه و آله و الصحابة و التابعون «انتهى». (الفوائد الطوسية، ص: ٣٤١)

شیخ حر عاملی علت عنایت علامه حلی و همعصرانش به علم اصول را تمایل آنها به جذب فقهای اهل سنت به تشیع دانسته و می نویسد:

ينبغي ان يعلم أن الاجتهاد له إطلاقات ثلاث. الف- إطلاق المخالفين و هو استفراغ الوسع في استخراج الفروع من الأدلة الشرعية و هي الكتاب و السنة و الإجماع و القياس و الاستصحاب و البراءة الأصلية و الاستحسان و لا شك في بطلان هذا الاجتهاد. ب- إطلاق علماء الشيعة و هو كما نقله العلامة في تهذيب الأصول استفراغ الوسع من الفقيه لتحصيل ظن بحكم شرعي من الأدلة المعتبرة و لا من القياس و الاستحسان و الرأي لكن فقهاء الإمامية في عصر العلامة و المحقق و ما بعده افرطوا في ذلك لحرصهم على رواج دين الإمامية و دفع طعن المخالفين فلذلك أكثروا من التصانيف فوقع منهم ميل الى طريقة العامة و استدلال برواياتهم و أدلتهم المقررة في كتبهم لإظهار الفضل و حصل قليل خلط و ليس بجيد لكن لا يليق الطعن عليهم و هذا الاجتهاد غير حسن و لا جائز لكن لا ينبغي الطعن عليهم به. ج- الاجتهاد الحق هو استفراغ وسع الفقيه الجامع للشرائط لاستنباط المسائل الشرعية من الكتاب و السنة و أخبار أهل البيت بعد الجمع و الترجيح بالطرق الواردة في حديث عمر بن حنظلة و أمثاله بعد العرض على القرآن و الأصول الإجماعية و دستور العمل بين الشيعة، فالذي قاله الأخباريون في بطلان الاجتهاد عند التأمل لا معنى له لوجوب العمل بالنص و عدم جواز العمل بالقياس و الاستحسان و الرأي و الدليل العقلي و غير ذلك. (الفوائد الطوسية، ص: ٤٢١ و ٤٢٢)

سيد نعمت الله جزائري رحمه الله

ایشان در کتاب منبع الحیاة درباره علت حدوث اجتهاد در شیعه می نویسد:

(المسألة السابعة) قال الأخباريون عطر الله مراقدهم ذهب قداماء أصحابنا الأخباريين مثل المحمدين الثلاثة إلى حرمة الاجتهاد و التقليد بل الواجب هو التمسك بالروايات و كذلك على ابن إبراهيم طاب ثراه كما ذكره في أوائل التفسير فإنهم اوجبوا التمسك في الأصول و الفروع بالروايات المتضمنة للقواعد القطعية السادة مسد الخيالات العقلية المذكورة في الكتب الأصولية و داريه الحديث و القواعد العربية قال السيد المرتضى (رض) معظم الفقه يعلم بالضرورة من مذاهب أئمتنا

عليهم السلام فيه بالأخبار المتواترة و قال الشيخ طاب ثراه ان اختلاف فتاوى أصحابنا رضوان الله عليهم المبني على اختلاف الفتاوى الواردة عنهم عليهم السلام لا يستلزم تناقضا بين تلك الفتاوى حتى يكون الحق في واحد و ذلك ان كل واحد يقول هذه الفتوى ثبت ورودها عنهم عليهم السلام و لم يظهر إلى الإن و رودها عنهم من باب التقيية و كلما هو كذلك يجوز لنا العمل به الى ظهور القائم عليه السلام و ان كان وروده في الواقع من باب ضرورة التقيية و كل واحد منها حق إحداهما عند الاختيار و الأخرى عند ضرورة التقيية بخلاف اختلاف الفتاوى و المبني على غير ذلك فإنه يستلزم التناقض بينهما فان كل واحد منهم يقول أولا هذا حكم الله في الواقع حال الاختيار بحسب ظني ثم يقول كلما هو كذلك يجوز لمقلدى العمل به قطعا و يقينا انتهى و قال المجتهدون قدس الله أرواحهم أن قدماء الأصحاب ما كانوا يحتاجون الى الاجتهاد و الى تنويع الاخبار بالأنواع المذكورة في كتب الدراية من الصحيح و الحسن و الموثق و الضعيف و الموقوف و المرسل و غيرها من الأنواع لأن الأصول الأربعمائة التي عرض اكثرها على الأئمة عليهم السلام كانت موجودة عندهم يعرفون منها الحديث الصحيح من غيره و المتواتر من الآحاد و المعلول من السالم فكانوا لا يحتاجون مع ذلك الى تنويع الاخبار و الى العمل بالأدلة العقلية و القوانين الأصولية و اجمع المحمدون الثلاثة عطر الله مراقدهم هذه الأصول الأربعة تقليلا للانتشار و ضبطا للأبواب المتناسبة أقبل الناس عليهما فهجرت تلك الأصول و بدا فيها الضياع فانطمست آثارها من زمن الشيخ الى عصر العلامة و من قرب منه فأشكل عليهم الحال في معرفة تنويع الاخبار على الاصطلاح القديم و خفيت عليهم القرائن الموضحة للأحاديث و لكون الخبر موجودا في الأصول الأربعمائة كلها أو بعضها فدعت الحاجة الى وضع ذلك الاصطلاح لأنه مأخوذ أيضا من كلام المتقدمين في أبواب الجرح و التعديل و اما قواعد الأصول ككون الأمر بالشئ يستلزم النهي عن ضده العام أو الخاص أو ان النهي بمعنى الكف أو الترك و كاعتبار المفاهيم و نحوها من مسائل الأصول فإنما استفادوه من الاستنباطات المأخوذة من الكتاب و السنة لأن العقل مستقل بها هذا كلامهم أقول اما تحريم أصحابنا القدماء و الاجتهاد و التقليد فالظاهر أن مرادهم منه الرد على العامة في اجتهاداتهم المأخوذة من الرأي و القياس اما اجتهاد أصحابنا رضوان الله عليهم المأخوذ من الكتاب و السنة و اجتهادهم في تحصيل الأحكام منها فالظاهر انه غير مذموم لان حاصله يرجع الى أخذ الحكم من الدليل الشرعي إذ لا يتمكن كل فرد للأخبار من أخذ الأحكام منها و من ثم جاءت الرواية عن الخاتم (ص) رحم الله امرءا سمع مقالتي فوعاها فأداها كما سمعها فرب حامل فقه الى من هو أفقه منه فيكون المراد من الأفقه من يتدبر المعنى و يستنبط منه حكما لم يبلغ فهم الفقيه و الراوى و اما الاستناد في الأحكام إلى مسائل الأصول و قواعده فالحق هنا مع الأخباريين لعدم ثبوت حجية تلك القواعد في الشريعة بل الوارد نقيضه النهي عنه و ما أحسن قول المحقق قدس الله ضريحه في مقدمات المعبر اعلم انك مخبر في حال فتواك عن ربك و ناطق بلسان شرعه فما أسعدك إن أخذت بالجزم و ما أخيبك ان بنيت على الوهم فاجعل فهمك تلقاء قول ربك و ان تقول على الله ما لا تعلمون و انظر الى قوله تعالى قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ وَ تَفْظَنُ كَيْفَ قَسَمَ مُسْتَنْدِ الْحُكْمِ إِلَى الْقَسَمِينَ فما لم يتحقق الإذن فإنه مفتر و اما عذر المجتهدين رضوان الله عليهم في تقسيم الاخبار الى الصحيح و الضعيف و باقى الأقسام حتى أسقطوا العمل بعد نقاوة السند و عدلوا بسببه الى اعتبار قواعد الأصول و الأدلة العقلية فيقال عليه أحد أمرين الأول انه كان يلزم عليهم الفحص و البحث عن الاخبار من الأصول الأربعمائة و انتزاعها من هناك ليظهر لهم حقيقة الحال و ليتضح لديهم صحيح الاخبار من سقيمها إذ كثير من الأصول كانت موجودة في أعصار مبادئ الاجتهاد بل هي إلى الآن موجودة فإن شيخنا صاحب

بحار الأنوار أدام الله تعالى بقائه قد وقع منها بسبب بذل الجهد على التكتير الثاني حيث انهم اعتمدوا على نقل المحمدين الثلاثة عطر الله ضرائحهم في الأصول الأربعة كان الذي ينبغي لهم ان تحسنوا بهم الظن في تصحيح الاخبار كما أحسنوا بهم الظن في نقل الاخبار و ذلك ان الصدوق و الكليني قدس الله روحيهما صرحا بصحة ما اودعاه في كتابيهما من الاخبار و ان كانت ضعيفة بهذا الاصطلاح و ذلك ان الصحيح عند القدماء ما ثبت صحته و أفاد العلم و الظن المحفوف بالقرائن القوية و اما الشيخ فظاهره أيضا الجزم بما قاله فكان الاولى ان يعتمدوا عليهم في تصحيح الاخبار كما اعتمدوا عليهم في شأن الجرح و التعديل الذي هو السبب في وضع اصطلاحاتهم. (منع الحياة و حجية قول المجتهد من الأموات، ص: ٥٤ تا ٥٧)

### متن مستند شبهه از زبان اصوليون

قبول اين مطلب كه استفاده از عناوين اصولي مثل اجتهاد و قياس و خبر واحد و امثال آن دستاويزي براي اهداف سياسي در جريان خلافت بوده است فقط توسط اخباريون مطرح نشده است بلكه اصوليون نيز اين حقيقت را قبول داشته و به آن معترفند. بله اهل سنت همان گونه كه بعد ها در عقايد خود اصل عصمت صحابه و جواز امامت فجار را براي توجيه مسائل سياسي وارد كردند در اصول خود نيز حجيت اجماع و قياس و راي را با مقاصد سياسي وارد كردند و همان گونه كه علمای شيعه در كتب اعتقادات خود آن عقايد را رد كردند، در اصول نيز قياس و اجماع و اجتهاد به راي را رد كردند.

شيخ انصاري:

الإجماع في مصطلح الخاصة بل العامة الذين هم الأصل له و هو الأصل لهم هو اتفاق جميع العلماء في عصر كما ينادى بذلك تعريفات كثير من الفريقين. (فرائد الاصول، ج ١، ص: ٧٩)

علامه مظفر:

كيف اتخذ الاصوليون إجماع المسلمين بالخصوص حجة؟ و ما الدليل لهم على ذلك؟ و للجواب عن هذا السؤال علينا أن نرجع الفهقري إلى أول إجماع اتّخذ دليلاً في تاريخ المسلمين، إنه الإجماع المدعى على بيعة أبي بكر خليفة للمسلمين. فإنه إذ وقعت البيعة له - و المفروض أنه لا سند لها من طريق النص القرآني و السنة النبوية - اضطروا إلى تصحيح شرعيتها من طريق الإجماع فقالوا: أولاً: إن المسلمين من أهل المدينة أو أهل الحلّ و العقد منهم أجمعوا على بيعته. و ثانياً: إنّ الإمامة من الفروع، لا من الاصول. و ثالثاً: إنّ الإجماع حجة في مقابل الكتاب و السنة، أي أنه دليل ثالث غير الكتاب و السنة. ثمّ منه توسّعوا فاعتبروه دليلاً في جميع المسائل الشرعية الفرعية. و سلّكوا لإثبات حجّيته ثلاثة مسالك: الكتاب و السنة و العقل. و من الطبيعي ألا يجعلوا الإجماع من مسالكه، لأنّه يؤدّي إلى إثبات الشيء بنفسه، و هو دور باطل. ... فالذي يثيره أنّ ظاهر تلك المسالك الثلاثة (اثبات اجماع با كتاب و سنت و عقل) المتقدّمة يقضى بأنّ الحجّة إنّما هو إجماع الامّة كلّها أو جميع المؤمنين بدون استثناء، فمتى ما شدّ واحد منهم - أي كان - فلا يتحقّق الإجماع الذي قام



الدلیل علی حجّیتہ، فإنّہ مع وجود المخالف و إن كان واحداً لا يحصل القطع بحجّیة إجماع من عدها مهما كان شأنهم، لأنّ العصمة علی تقدیر ثبوتها بالأدلة المتقدّمة إنّما ثبتت لجميع الامّة لا لبعضها. و لكن ما توقعوه من ذهابهم إلى حجّیة الإجماع- و هو إثبات شرعیة بیعة ابي بكر- لم يحصل لهم، لأنّہ قد ثبت من طریق التواتر مخالفة علیّ علیه السلام و جماعة كبيرة من بنی هاشم و باقی المسلمین، و لئن التجأ أكثرهم بعد ذلك إلى البيعة، فإنّہ بقى منهم من لم يبايع حتّى مات مثل «سعد بن عبادة» قتيل الجنّ! و لأجل هذه المفارقة بين أدلّة الإجماع و واقعه الّذی أرادوا تصحيحه كثرت الأقوال فی هذا الباب لتوجيهها: فقال مالك- علی ما نسب إليه:- إنّ الحجّة هو إجماع أهل المدينة فقط. و قال قوم: الحجّة إجماع أهل الحرمین (مکّة و المدينة) و المصرین (الكوفة و البصرة). و قال قوم: المعتبر إجماع أهل الحلّ و العقد. و قال بعض: المعتبر إجماع الفقهاء الاصولیین خاصّة. و قال بعض: الاعتبار بإجماع أكثر المسلمین و اشترط بعض فی المجمعین أن یحقّقوا عدد التواتر. و قال آخرون: الاعتبار بإجماع الصحابة فقط دون غیرهم ممّن جاءوا بعد عصرهم كما نُسب ذلك إلى داود و شيعته ... إلى غير ذلك من الأقوال الّتی يطول ذكرها المنقولة فی جملة من كتب الاصول. و كلّ هذه الأقوال تحکّمات لا سند لها و لا دلیل، و لا ترفع الغائلة من تلك المفارقة الصارخة. و الّذی دفع اولئك القائلین بتلك المقالات امور وقعت فی تأریخ بیعة الخلفاء- يطول شرحها- أرادوا تصحيحها بالإجماع. هذه هی الجذور العميقة للمسألة الّتی أوقعت القائلین بحجّیة الإجماع فی حيص و بیص لتصحیحہ و توجيهه، و إلّا فتلك المسالك الثلاثة- إن سلمت- لا تدلّ علی أكثر من حجّیة إجماع الكلّ بدون استثناء، فتخصیص حجّیتہ ببعض الامّة دون بعض بلا مخصّص. نعم، المخصّص هو الرغبة فی إصلاح أصل المذهب و المحافظة علیہ علی كلّ حال. (اصول فقه محمد رضا مظفر ج ۳ ص ۱۰۴- ۱۱۰)

## گزارش های معاصر از شبیه

اجتهاد و تقلید، بدعت و نادرست است؛ زیرا این گونه اجتهاد و تقلید، در زمان معصومین علیهم السلام پیشینه ای نداشته و از طریق اهل سنت به جامعه شیعی منتقل شده است. اصحاب امامان علیهم السلام از شیوه اجتهادی آگاهی نداشته اند و تنها منبع علمی آنان، روایات معصومین علیهم السلام بوده است که بر اساس آن عمل می کرده اند. امامان هرگز آنان را به اجتهاد فرانخوانده و از عمل به روایت منع نکرده اند، بلکه آنان را از استحسان و قیاس بر حذر داشته اند. این شیوه، روش عالمان و فقیهان کهن نیز بوده است. اجتهاد و مباحث اصولی از زمان ابن ابی عقیل و ابن جنید در میان عالمان شیعی راه یافت. (تاریخ حدیث شیعه دارالحدیث ص: ۲۲۳)

بر اثر نام گذاری قواعد استنباط حکم به اجتهاد، و استفاده اصولیان شیعه از برخی دیگر از اصطلاحات اصولی اهل سنت مانند اجماع، دانش اصول فقه با اتهام سنی گری روبه رو بود. با این حال، تأثیرپذیری عالمان شیعه، در زمینه دسته بندی حدیث از جهت اعتبار نیز، مزید بر علّت شد. از این روست که ملا محمد امین استرآبادی از علامه حلّی و استادش ابن طاووس و از افرادی مانند شهید ثانی و محقق کرکی و صاحب معالم و صاحب مدارک و شیخ بهایی که نظر علامه را پذیرفته بودند، انتقاد می کند که چرا از اهل سنت پیروی کرده اند و خبر واحد را به چهار دسته صحیح، موثق، حسن و ضعیف تقسیم کرده اند. به گمان محدث استرآبادی، دین اسلام، دوبار تخریب شد: یک بار بعد از وفات رسول

خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سقیفه؛ و دیگر بار، هنگامی که قواعد اصولی و اصطلاحات و درایة الحدیث اهل سنت، وارد احکام و احادیث ما شد. شاید از همین روست که او می گوید: امام زمان عجل الله فرجه الشریف از دست گروهی از اصحاب ما؛ به ویژه محمد بن ادریس - که در بعضی از فتاوی خود، بر چیزی غیر از روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) اعتماد می کردند- ناراحت است. این گونه عبارات، نشان می دهد که ریزش اخبار و بی اعتنایی به برخی از آن ها، از نگاه اخباریانی چون استرآبادی و استادش میرزامحمد و چه بسا افرادی پیش از آنان، تا چه اندازه ناپسند بوده است، و همین باعث می شد که آنان واکنش نشان دهند و به مخالفت با مسلک اصولیان برخیزند. آنان ادامه روش پیشین را خطرآفرین می دیدند و هشدارهای آنان در واقع، زنگ خطری برای پیشگیری از فراموشی یا کم رنگ شدن احادیث اهل بیت (علیهم السلام) بود. (اخباریگری، تاریخ و عقاید، احمد بهشتی ص: ۶۱ و ۶۲)

### ادله ی شبهات این دسته

بیشتر ادله ی این شبهه مستندات تاریخی است که در مورد قضیه ی سقیفه و اجتهادات سه خلیفه اول ارائه شده است. شبهه کنندگان مدعی هستند چون آغاز علم اصول در میان مسلمانان با قضیه ی حجیت اجماع در انتخاب خلیفه اول و اجتهاد در مقابل نص آغاز شده است لذا این علم از اساس برای مخالفت با ائمه ی اطهار علیهم السلام پی ریزی شده است و باید آن را طرد کرد.

### ادله قرآنی اقامه شده برای شبهات

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران : ۷)

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (القصص : ۵۰) (المحجة البيضاء، جلد ۱، ص: ۵۰ تا ۵۴)

ادله قرآنی ارائه شده برای این شبهات تنها شامل پاره ای از مسائل علم اصول مثل پیروی از قیاس و رای و ظنون و متشابهات غیر معتبر می شود که اصولیون شیعه اصولاً آنها را قبول ندارند و لذا نمی توان آیاتی که تنها بخشی از یک علم را رد می کند را برای رد کل آن علم استفاده کرد.

### ادله حدیثی اقامه شده برای شبهات

قائلین به طرد علم اصول به احادیث عدم پیروی از اصحاب رای و قیاس و نگرفتن علم از غیر ائمه و باطل بودن علوم غیر ائمه اشاره نموده اند که در بخش قبل ارائه و تحلیل شد. اما آنها هیچ دلیلی مبنی بر این که اگر کسی از علمی استفاده ناپجا و ناحقی نمود باید آن عالم را بوسید و کنار گذاشت نیاورده اند.

ادله ی تاریخی اقامه شده برای شبهات

در بحث تاریخ باید مسائل تاریخی صدر اسلام و واقعه غصب خلافت به کمک تاویل احادیث و تمسک دروغین به اجماع و اجتهاد در مقابل نص توسط خلفا را در نظر گرفت. اخباریون به درستی معتقدند که در صدر اسلام خلفای غاصب برای کنار زدن ائمه ی هدی از برخی مباحث اصولی استفاده نموده اند. مثلاً در مقابل حضرت زهرا سلام الله علیها و برای کنار زدن ایشان، روایت ارث باقی نگذاشتن انبیاء را که ناظر به این مطلب بوده است که هدف انبیاء هدف دنیوی نیست و هدف علمی است مستمسک قرار دادند و از آن در بحث محرومیت ایشان از حقوق خانوادگی شان سوء استفاده نمودند. در این واقعه وقتی زهرا ی مرضیه سلام الله علیها به آیه ی ارث بری حضرت سلیمان از حضرت داود علیهما السلام تمسک فرمودند غاصبین تاویل خود از خبر واحد را به نص قرآن کریم ترجیح دادند و زیر بار نص صریح نرفته و در مقابل نص اجتهاد کردند. از حدیث عدم اجتماع امت پیامبر آخر الزمان بر خطا نیز که ناظر به حضور همیشگی حجت الهی در میان امت و نصرت الهی در هدایت حداقل یک فرقه از آنان است برای توجیه خلافت و اجماع ساختگی بهره برداری سیاسی نمودند. لذا قائلین به شبهه معتقدند نطفه ی مباحث اصولی برای سوء استفاده های سیاسی بسته شده است و این علم باطل و مضر است و باید کلا کنار گذاشته شود.

ادله ی پاسخ شبهات این دسته

ادله قرآنی در پاسخ به شبهات

در قرآن کریم در چندین مورد عدم اعتنا به گوینده و آغاز کننده مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً در قضیه ی خبر آوردن هدهد برای حضرت سلیمان خبر این پرنده مورد پیگیری و تحقیق حضرت قرار می گیرد.

و تَقَدَّ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأَعَذَّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبِيٍّ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زِينَهُمْ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (نمل ۲۸)

همچنین در قضیه ی شهادت شاهد در جریان پاره شده پیراهن حضرت یوسف قرآن بدون اشاره به گوینده ی استدلال و اهداف او تنها به ذکر متن استدلال و تایید آن می پردازد.

در جریان دفن حضرت هابیل توسط قابیل نیز گرچه این اقدام اولین قتل بعد از خلقت حضرت آدم توسط فرزندان او در زمین است اما خداوند متعال از طریق یک کلاغ نحوه دفن میت را به قابیل آموزش داده و بعدها دفن اموات در همه ی شرایع تشریح می شود با این که اولین بار برای محو آثار جرم و توسط اولین قاتل روی کره ی زمین انجام گرفته است و توسط یک حیوان آموزش داده شده است. چه بسا خدای متعال که در تعلیم اسماء به حضرت آدم علیه السلام خود را معلّم معرفی می فرماید با تعلیم کلاغ به قابیل می خواهد تبیینی فرماید که قابیل ظرفیت تعلیم از بالاتر از کلاغ را نداشته است و کرامت انسانی برای بهره مندی از تعلیم الهی را نداشته است کما این که دانشمندان غربی نیز امروز به جای رفتن سراغ تعلیم از انبیاء الهی به سراغ علم آموزی از حیوانات و استفاده از فنون و تکنیک های آنان در فناوری رفته اند. (رجوع کنید به پروژه big dog دارپا (مرکز تحقیقات فناوری های نظامی آمریکا) و فناوری های الهام یافته از طبیعت دانشگاه ای پی اف ال سوئیس EPFL Bio Inspired Projects)

ادله حدیثی در پاسخ به شبهات

احادیثی که در بخش قبل بیان شد و در آنها لزوم اخذ علم و حکمت از هر کسی که با هر هدفی آن را استفاده و کشف نموده است این شبهه را بر طرف می کند. ضمن این که اصولاً در موارد مختلفی در فقه بحث آلات مشترکه مطرح شده است و حکم حلیت و حرمت آلات مشترکه ناظر به کاربرد آنهاست و بالاصاله حکم حرمت و حلیت برای آلات مشترکه مطرح نیست. علوم نیز از همین باب بوده است و لذا تا سالها علوم نزد انبیاء مخفی بوده است تا دست قایبلیان نیفتد. زیرا قایبلیان این علوم را در راستای مقاصد شوم و باطل به کار می برده اند. امروزه هم کشور اسلامی حق ندارد فناوری و علم ساخت اسلحه های خاص را در اختیار کشورهای مستکبر و ظالم قرار دهد کما این که حق ندارد به آنها سلاح بفروشد. می توان احادیث آلات مشترکه و مخفی بودن علم و کتمان آن از دست افراد ناصالح را احادیثی که برای پاسخ به این شبهه مفید است در نظر گرفت.

ادله ی تاریخی در پاسخ به شبهات

در پاسخ به ادله تاریخی قائلین به شبهه باید گفت اولاً نطفه ی علم اصول در زمان غصب خلافت بسته نشده است و سوء استفاده از الفاظ کتب مقدس و تحریف و تاویل آنها سابقه اش به زمان حضرت آدم

علیه السلام بر می گردد که ابلیس لعین نخوردن از درخت را از نزدیک نشدن به درخت ممنوعه و درختان هم جنس را از آن مورد خاص تخصیص زد.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِآدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَأَشَارَ لَهُمَا إِلَى شَجَرَةِ الْحَنْظَلَةِ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ وَلَمْ يَقُلْ لَهُمَا لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَلَا مِمَّا كَانَ مِنْ جَنْبِهَا فَلَمْ يَقْرَبَا تِلْكَ الشَّجَرَةَ وَلَمْ يَأْكُلَا مِنْهَا وَإِنَّمَا أَكَلَا مِنْ غَيْرِهَا لَمَّا أَنْ وَسَّسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَإِنَّمَا يَنْهَاكُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرَهَا وَلَمْ يَنْهَكُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ وَلَمْ يَكُنْ آدَمُ وَحَوَاءُ شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَحْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَأَكَلَا مِنْهَا ثِقَةً بِيَمِينِهِ بِاللَّهِ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِذَنْبٍ كَبِيرٍ اسْتَحَقَّ بِهِ دُخُولَ النَّارِ وَإِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمَوْهُوبَةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا اجْتَبَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَجَعَلَهُ نَبِيًّا كَانَ مَعْصُومًا لَا يُذْنِبُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۱۹۵ و ۱۹۶)

قوم بنی اسرائیل نیز در سوء استفاده های اصولی از کتاب مقدس و دین ید طولانی داشته اند و در موارد مکرر با لفظ بازی و امر و نهی بازی سعی در فرار از تکلیف داشته اند. آنها نیز با تاویل عدم صید و تخصیص زدن گرفتار کردن ماهی ها در حوضچه ها از صید، دچار نکال سبتیه شدند و فاجعه سبت را رقم زدند.

لذا پیش از اسلام نیز همواره سوء استفاده از تاویل و تخصیص و نسخ و اجماع و امثال آن وجود داشته است و اتفاقاً این کم کاری پیروان انبیاء بوده است که به این علم آنچنان که باید و شاید نپرداخته اند که راه بر سوء استفاده کنندگان بسته شود. وقتی راه و چاه در زمینه ای خوب تبیین نشده باشد شیاطین از تاریکی و غبار آلودی فضا سوء استفاده نموده و مردم را در چاه می اندازند. لازم است با چراغ عقل و علم و حکمت نحوه مواجهه ی متعبدانه با دستورات الهی و کتب مقدس تبیین شود تا کسی از نصوص سوء استفاده نکرده و دین را به بازی نگیرد. لذا وقایع غصب خلافت اتفاقاً ضرورت پرداخت دقیق به علم اصول و مباحث تخصیص و تاویل و اجماع و قیاس را نشان می دهد که باید خوب و مفصل به آنها پرداخته شود تا کسی نتواند از آنها سوء استفاده کند.

به تصریح قرآن کریم در عصر حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام، مردم از مصنوعات شیاطین و نتایج تلاشهای و افعال آنها و دست ساخته های آنها استفاده می کردند و کسی نمی گفت اینها دست ساخته ی شیاطین است و نجس است و نباید از آنها استفاده کرد.

سابقه تاریخی اجتهاد و تقلید در عصر یهود

فی الإحتجاج - و تفسیر الإمام عن أبی محمد العسکری علیه السلام فی قوله تعالی (وَ مِنْهُمْ أُمّیُونَ لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ إِلَّا أُمّانِیٌّ) قال علیه السلام ثم قال الله تعالی یا محمد و من هؤلاء الیهود أُمیون لا یقرءون الکتاب و لا یکتبون کالأمی منسوب إلى أمه أی هو کما خرج من بطن أمه لا یقرأ و لا یکتب إلى أن قال ثم قال علیه السلام: قال رجل للصادق علیه السلام فإذا کان هؤلاء القوم من الیهود لا یعرفون الکتاب إلا بما یسمعون من علمائهم لا سبیل لهم إلى غیره فکیف ذمهم بتقلیدهم و القبول من علمائهم و هل عوام الیهود إلا کعوامنا یقلدون علماءهم فإن لم یجز لأولئك القبول من علمائهم لم یجز لهؤلاء القبول من علمائهم فقال علیه السلام: بین عوامنا و علمائنا و بین عوام الیهود و علمائهم فرق من جهة و تسویة من جهة أما من حیث استتوا فإن الله ذم عوامنا بتقلیدهم علمائهم کما ذم عوامهم و أما من حیث افترقوا فلا، قال: بین لی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال علیه السلام: إن عوام الیهود کانوا قد عرفوا علماءهم بالکذب الصریح و بأکل الحرام و الرشا و بتغییر الأحکام عن وجهها بالشفاعات و العنایات و المصنعات، و عرفوهم بالتعصب الشدید الذی یفارقون به أديانهم و أنهم إذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا علیه و أعطوا ما لا یتستحقه من تعصبوا له من أموال غیرهم و ظلّموا من أجلهم و عرفوهم یقارفون المحرمات و اضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من فعل ما یفعلونه فهو فاسق لا یجوز أن یتصدق علی الله و لا علی الوسائط بین الخلق و بین الله فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا و من قد علموا أنه لا یجوز قبول خبره و لا تصدیقه فی حکایتیه و لا العمل بما یؤدیه إلیهم عنمن لم یشاهدوه و وجب علیهم النظر بأنفسهم فی أمر رسول الله صلی الله علیه و آله إذ كانت دلائله أفصح من أن تخفی و أشهر من أن لا تظهر لهم و كذلك عوام أمتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر و العصبیة الشدیدة و التکالب علی حطام الدنیا و حرامها و إهلاك من یتعصبون علیه و إن کان لإصلاح أمره مستحقا و بالتترف بالبر و الإحسان علی من تعصبوا له و إن کان للإهانة و الإذلال مستحقا فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل الیهود الذین ذمهم الله تعالی بالتقلید لفسقة فقهاءهم فأما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا علی هواه مطیعا لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه و ذلك لا یتصور إلا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم فأما من ركب من القبائح و الفواحش ما ركب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شیئا و لا کرامة الخیر. (الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیة سید عبدالله شبر ۲۲۸ و ۲۲۹)

پیش تر گذشت که ضرب سکه و ساخت منجیق و آجر و ... اولین بار توسط افراد ناصالح و به هدایت شیطان به بشر آموخته شده است ولی معصومین علیهم السلام نیز با این ابزارها مشکلی نداشته اند و از آنها در مواردی سود جسته اند.

ادله ی عقلی در پاسخ به شبهات

دلیل عقلی در پاسخ به این شبهه هم این است که عقلا سوء استفاده از چیزی را دلیل بر طرد آن نمی گیرند و هیچ عاقلی اگر کسی با چاقو کس دیگری را کشت چاقو را از زندگی خود حذف نمی کند. ضمن این که عقلای عالم از تجارب هم استفاده نموده و از علوم هم بهره می برند و حتی در سرقت علوم از دشمنان خود نیز برنامه ریزی

نموده و جاسوسی می کنند نه این که خود را از علوم دشمنان خود محروم کنند زیرا علم به ذات خود دارای قدرت است کما این که در روایات شریفه داریم العلم سلطان من وجده صال به و من لم یجده صیل علیه<sup>۱۷۰</sup>)  
جمع بندی بخش دوم:

اولا خود ائمه برای اثبات خود و سخن خود از قواعد علم اصول استفاده نموده اند مانند خطبه فدکیه و احتجاجات به ظواهر قرآن و ... و لذا استفاده از قواعد اصولی حرام نبوده بلکه تبعیت از معصومین علیهم السلام است.

ثانیا علم اصول به مثابه روش است و این روش می تواند برای اهل بیت جایگاهی قائل شود که کسی نتواند در مقابل آنها اجتهاد کند کما این که علامه حلی و شیخ بهائی رحمهما الله با افزودن اجماع اهل بیت علیهم السلام به عنوان حجت اصولی تدبیری اندیشیده اند که جایگاه اهل بیت علیهم السلام هم در علم اصول تعبیه شود و کسی نتواند اهل بیت علیهم السلام را با اصول دور بزند.

لذا علم اصول ذاتا مخالف با اهل بیت نیست بلکه می توان در اصول گزاره هایی را قائل شد که حق دیگران از جمله اهل بیت علیهم السلام غصب شود ولی این دلیل کنار زدن علم اصول نیست.

ثالثا علم اصول و فهم روشمند از روی کتاب مورد عنایت خود نبی اکرم و ائمه ی اطهار علیهم السلام بوده است و متعدد حضرات می فرمودند که از ما پرسید که این سخنان را از کجای قرآن می گوئیم و از کجای آیات استفاده کرده ایم و از ما سند قرآنی بطلبید زیرا ثقل اکبر قرآن کریم است.

رابعا در خود اهل سنت هم برخی طوایف و نحله ها اصول فقه را قبول ندارند و اخباری هستند که از آنها به عنوان اهل حدیث و اصحاب حدیث یاد می شود و این نحله ها عقاید باطل خود درباره صحابه و خلافت را با احادیث ضعیف پوشش می دهند، آیا چون آنها با احادیث خلافت را توجیه کرده اند باید احادیث را و علم حدیث را کنار گذاشت؟

---

<sup>۱۷۰</sup> شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص: ۳۱۹